

۵۰ ریال

تهدید از محمود

جمعه ۱۸ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۲۰ - سال سی و هفت



گزارشها و عکسهای اختصاصی
تهران: مصور از:

زد و خوردهای خونین خرمشهر

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو





— UT . چرا اینقدر ما باسداران انقلاب را اذیت می‌کنند ؟
— چه کسانی . چرا ؟

— همه . مدام دادستان اعلامیه صادر می‌کند که ما حق نداریم کسی را دستگیر کنیم و به‌خانه کسی وارد شویم ؟ ولسی همانروز خبر دستگیر شدن فلان وکیل سابق مجلس را باآب‌وتاب خبر می‌دهند ، در نتیجه رئیس کمیته از ما می‌خواهد از کمیته‌های دیگر عقب نیفتیم و دست‌به‌کار شویم ، در نتیجه همه از چشم ما می‌بینند .

— آقا من یکی از کسانی بودم که تقاضای پخش دوباره مصاحبه مطبوعاتی آقای قطب‌زاده را داشتم ، و اگر پایش بیفتند ، بازهم استدعا می‌کنم ، آنها هم قبول خواهند کرد .
— خوش به حالان !

— بله ، چون تنها راه شناختن این فئومن ، اینست که حرف بزند ، زیاد حرف بزند ، تا واقعا علاقمندان هم او را بشناسند که ...

— شما فکر کنید ملت ایران اگر قرار باشد تمام دوستها و دشمنان خود را بشناسند ، چقدر باید پای تلویزیون بنشیند !

— آقا شما مطالب را سانسور می‌کنید .
— چرا ؟

— من تا به حال ده بار تلفن کرده‌ام و ۳ تا نامه به عنوان سردبیر نوشته‌ام ، ولی هیچکدام را منعکس نکرده‌اید .
— آخه ...

— آخه نداره ، چون شما جرات و شهامت ندارید ، در آن نامه‌ها و هربار که تلفن کردم ، داستان کره فاسد و چوب‌بری جنوب تهران و حاکم شرع آقای خلخالی را گفتم ولی ... ولی شما نه آن تلفن‌ها را چاپ کردید ، نه آن نامه‌ها را ...
— ولی اینها که می‌گوئید چه ربطی بهم دارد .

...
— الو ... الو
....

— آقا می‌خواستم يك خبر هیجان‌انگیز به شما بدهم .
— خواهش می‌کنم .

— دیروز تلفن من اتصالی کرد به تلفن دیگری و شنیدم کسی از جانب گروه فرقان می‌گفت پس‌فردا نوبت مدنی است . تصور می‌کنم ، بعد از حوادث کردستان قره‌نی بود ، حالا مدنی ...
— خدا نکند ، خانم چرا ما را می‌ترسانید .

— UT می‌خواستم توجهی به شما بدهم
— تمنا میشود ...

— چون من شما را خیلی دوست دارم ، پس می‌خواهم بگویم که شما چپ هستید ، یا تمایلی به چپ دارید . یا زودتر دربروید ، یا خودتان را به اصطلاح معروف تا دیر نشده اصلاح کنید .
— چطور مگه ؟

— چپ‌کشی در راه است ، عزیزم . چپ‌کشی . توجه کنید که ترورها هرکدام پس از يك میتینگ موفق چپها بوده است .

هر بار که چپها درخششی دارند ، نیروی با يك ترور حساب شده سعی می‌کند ، حضرات را که آمادگی هم دارند ، بسوی چپ‌کشی بکشاند . ترور قره‌نی ، درست بعد از میتینگ موفق چریکهای فدایی خلق در دانشگاه تهران بود ، ترور مطهری بعد از نمایش باشکوه قدرتی^{شماره ۱۱۰} سوء قصد به رفسنجانی نیز فردای تظاهرات ضد امریکائی (سنای امریکا) که در آن قدرت چپها آشکار گردید .
چه می‌فرمایید ...
— ... خدا عاقبت همه‌ی بندگان خودش را بپذیر کند ...

— آقا ، من زیرک‌اسی کیهان يك نیم‌کاسه می‌بینم .
— چه نیم‌کاسه‌ی ؟
— نیم‌کاسه‌ی منافع سرمایه‌گذار ، تصور میکنم تمام این داستان اسلامی و ... تدبیری از سوی آقای مصباح‌زاده باشد ، برای حفظ کیهان . چرا که به ایشان هم خبر رسیده که اگسر روزنامه در این راه برود ... تمام است .

— UT شما دائم بند کرده‌اید به قطب‌زاده و تلویزیون و تحریر مطبوعات و ... از بقیه جاها بی‌خبرید ؟
— مثلا ؟

— مثلا در وزارت صنایع . این جناب وزیر تازه ، از تصفیه‌های نابخردانه‌اش دست همه را از پشت بسته ، بفرستید تحقیق کنند ، ببینید چه خبر است .
— چشم !

— UT . داستان آتش شور و خان را شنیده‌اید ؟
— بله .
— پس نطق‌های آقای بازرگان را هم شنیده‌اید و همینطور سخنرانی های تزیه !

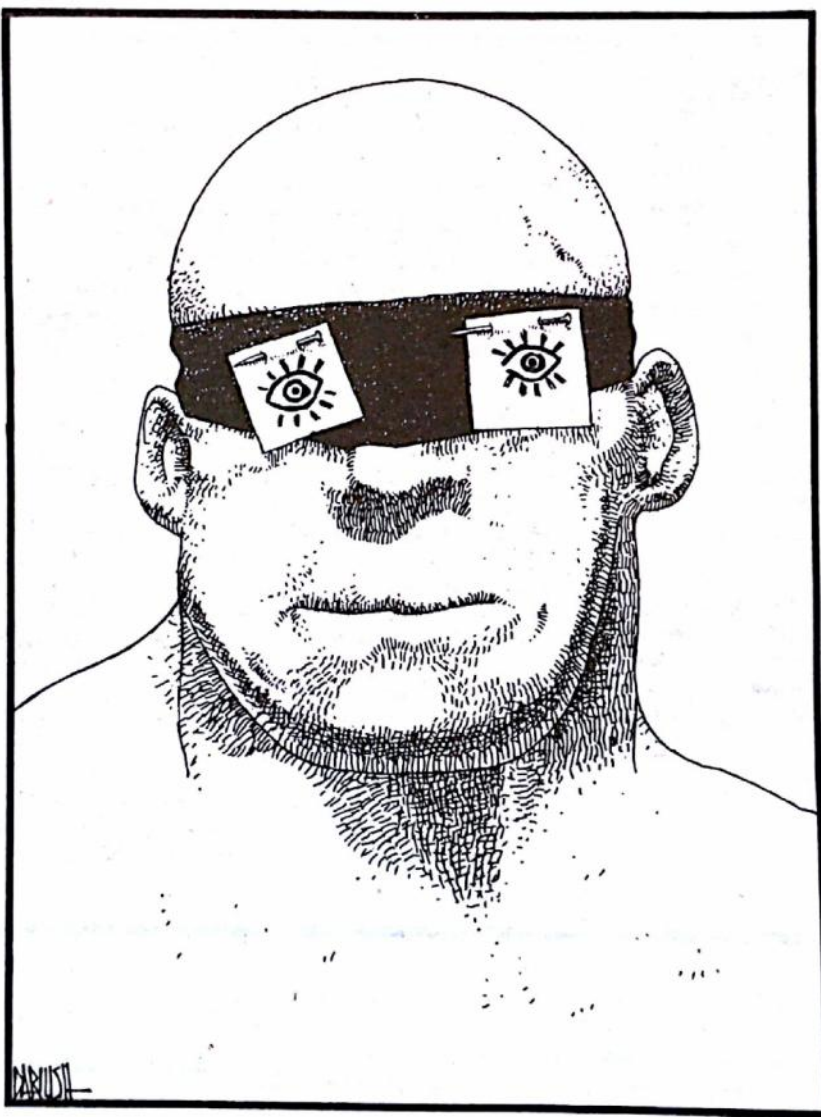
— UT لطفا از همین حالا خبرنگار و عکاس بفرستید به شهر صنعتی البرز .
— چطور ، مگر چه شده است ؟

— هیچ خیلی ساده ، اینجا بیکاران فراوانند و کسی به حرفشان گوش نمی‌دهد ، اعتصاب و تحصن هم که دیگر از سد افتاده است . فقط می‌ماند يك اعلامیه رادبویی که براساس آن ما می‌شویم «گروه‌ی از مزدوران بیگانه و سربرندگان ساواکو...» و جنجال به‌پا میشود . پس آماده باشید .

— آقا . من يك مادر خوزستانیم . نه ضد انقلاب ، نه ساواکی ، نه کمونیست ، هیچی ... معتقد به انقلاب اسلامی و به رهبر انقلاب اما ...
— اما . چی خانم .

— از قول من بنویسید ، این تیمار مدنی شما مرا از اسلام روگردان کرد (گریه ...)
— چرا چی شده ، مادر ؟

— من به چشم خود بچه‌های کوچک بی‌دفاع را دیدم که لاتهای آقای مدنی آنها را کشتند . لاتهایی که از شهرهای دور آوردند و در مسجد مسلح کردند .



کلام نخست



صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبده والا

هفته نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۴۳

نشانی: خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هات تحریریه ۸۲۳۳۴۸

آگهیها ۳۱۱۵۱۵

۲۱۳۴۳۹ - ۲۱۳۴۳۸

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه سلیمان

عکسها از محمد صیاد

مدیر داخلی فتح الله والا

آگهیها حاجی

شهرستانها خانلر حشمت

میز روزنامه فروشها پر است از انواع و اقسام روزنامهها و مجلات بعضی هایشان برای نخست بار متولد شده اند و یکی دو ماهی از عمرشان می گذرد ، بعضی سالخورده اند ، اما سالها بود منتشر نمی شدند و خانه نشین بودند ، و معدودی نیز منتشر می شدند و می شوند .

روزنامه فروشها ، برخلاف سالهای اخیر حکومت آن سفاک که میزبان کوچک بود و خالی حالا دهها نشریه دارند ، بعضی از آنها را در دوران شاه خواب هم نمی دیدیم که دوباره متولد شوند . همه خواندنی اند ، قلمهای زنگ زده ، کویی جان گرفته اند . نویسنده های تازه پیدا می شوند . کسانی که سالها رغبت نمی کردند ، بنویسند . افراد تازهایی وارد گود شده اند ، روزنامهها و مجلات پر از اطلاعات تازه اند و مطالب خواندنی ، احزاب هر کدام چندین نشریه دارند .

مردم می رسند ، می پرسند ، انتخاب می کنند و بی دلهره می خرند . گاه بعضی از نشریات را روزنامه فروش از زیر بساطش بیرون می کشد و به مشتری می دهد .

اینها نمایش عظمت آزادی اند . اینها خوابهایی تعبیر شده اند . قدر این آزادی را بدانیم ، قدر میز روزنامه فروش محلمان را بدانیم . ناموس محله است . آنها که می آیند تا این میزها را خلوت کنند و فرمان شیطانی می دهند : این را نیاور ، نفروش ! آنرا نده ! حشره هایی هستند که از بوی خوش آزادی که از میز روزنامه فروشها متصاعد می شوند ، گریزانند . آنها کره های مردابند که آب زلال را خوش ندارند . بیشتر از اینها که معمولاً آلت فعل اند و گول خورده و تحریک شده ، آنها که فریشان می دهند و تحریکشان می کنند ، مقصودند . آنها هستند که نمی توانند این آزادی را به قیمتی گران به دست آمده ، تحمل کنند . اینها با ذهن های رستخیزی خود را در صف انقلاب جا زده اند ، تا اینها را از جامعه نرانیم ، آزادیمان بی مدعی نخواهد بود .

قدر روزنامه فروش محله و میزش را بدانیم ، اینها آزادی را منادی می کنند و بهترین نشانه آند که انقلابی رخ داده است . نسل تازه دارد کم کم به این آزادی خو می گیرد . قلم بدستان آهسته آهسته لقمه های خود را به جامعه می که متعلق به آند ، در می یابند . تعداد خطاها و محافظه کاریها اندک می شود . نشریات هرز دور ریخته می شوند ، تیراژهای کاذب از دست می روند ، روزهای خوش در پیش است . در نخستین لحظه های « بهار آزادی » با به بند کشیدن آن ، خزان را دعوت نکنیم . دلمان را به این بهار خوش بوی و خوش نسیم ، خوش کنیم .

سر دبیر

فهرست	
۲	تلفن خوانندگان
۳	کارپکاتور
۴	کلام نخست
۵	یادداشت های کوچه انقلاب
۶	صفحات ویژه اخبار
۹	مقاله احمد کی نژاد
۱۰	مقاله مسعود بهنود
۱۲	گزارش رویدادهای خوزستان
۱۴	آلبوم حوادث خوزستان
۲۰	مقاله حسین رهرو
۲۲	آزادی مطبوعات و ...
۲۴	گزارشی از خانه کارگر
۲۶	دانشجویان پرچمداران مبارزه ...
۳۰	اسلام راستین و اسلام ارتجاعی
۳۲	نامه ها
۳۴	پاسخ پردی به احمد شاملو
۳۵	مصاحبه با دکتر سنجابی
۳۸	رومنیا : جنگی افریقائی
۴۰	داستان غم انگیز کیهان
۴۲	گزارشهای ۱۵ خرداد
۵۰	پراکنده ها
بست جلد	طرحی از کامیوز درم بخش

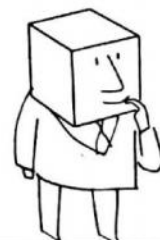
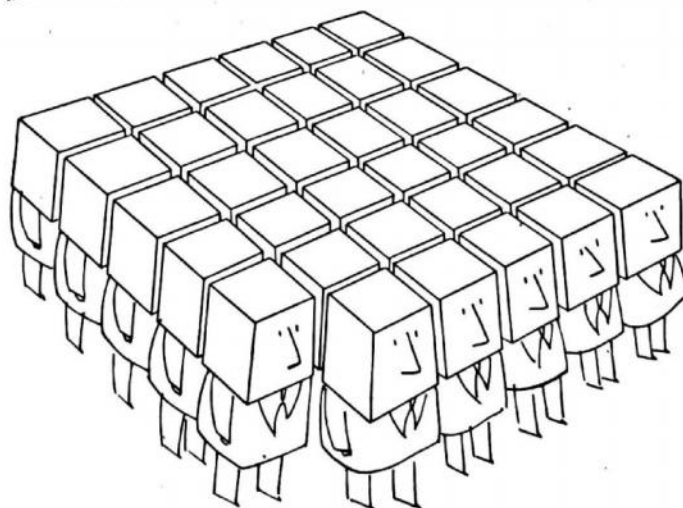
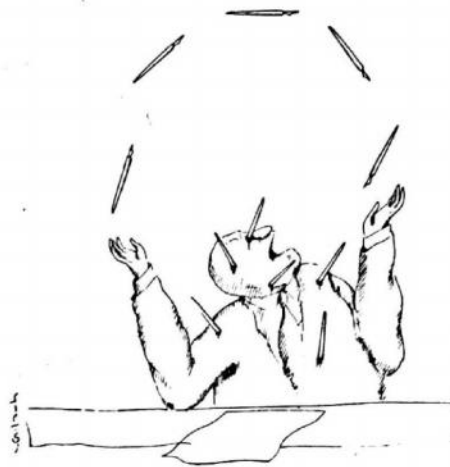
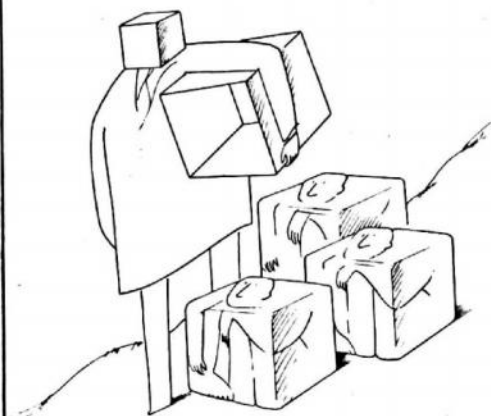
آخرین خبر...

کامبیز درمبخش

کوچه انقلاب



یادداشتهای



اگر من هم پایم را کج گذاشتم بگوئید

این سخنان باید برای همه سرمشق باشد.

در هفته گذشته، هنگام ملاقات با گروهی از مردم و پاسداران انقلاب کرج، امام خمینی، سخنان خردمندانه و انقلابی و روشنگری ایراد فرمودند. این سخنرانی دقیقاً در خط و منطبق با هدفهای انقلاب و ادامه سخنانی بود که ایشان پیش از پیروزی انقلاب برای حفظ وحدت مردم کشور در مبارزه با طاغوت و امپریالیسم ایراد می‌کردند. این سخنان بار دیگر نشان دهنده علو طبع و دانش و آزادی‌خواهی رهبر انقلاب بود و مایه افتخار ایرانیان و باید سرمشق کسانی قرار گیرد که از انتقاد می‌هراسند. قسمتهائی از این سخنرانی را در اینجا نقل می‌کنیم:

اگر اسلام را همانطور که هست عرضه کنید دنیا قبولش نمیکند، متاع خوبی است اما اگر چنانچه امروز خدای نخواست ما یک‌جور عمل بکنیم که عمل ما باعث بقود که بگوئید اسلام این‌طوری است بزرگترین خیانت را ما به اسلام کرده‌ایم. این یک سفارش عمومی است که پیش من اهمیت دارد. باید به همه قشرهای ملت عرض کنم باکمال دقت توجه کنید که یک قدمتان برخلاف اسلام نباشد، باکمال دقت ملاحظه کنید این کمیته‌هایی که در تحت کفایت شامت اشخاصی در آن نباشند که خلاف اسلام عمل کند. ملاحظه کنید کسانی که به عنوان اسلام یا به عنوان مسلمین و معصومین یک قدم خلاف بر میدارند و خدای نخواست اسلام را برخلاف آنطوری که هست زشت نشان میدهند از آنها جلوگیری کنید و این در نظر من از همه چیز اهمیتش بیشتر است و مسئولیت هم بیشتر. همه ما مسئولیم آنقدر که قدرت داریم این کار را انجام دهیم که همان نبود اسلام هم مثل سایر حکومت‌های دیگری است و تا حالا داستان چیزی نبوده حالا که داستان آمده همان‌هایی هستند که بودند. این مسئله مهم است و آقایان توجه کنند و همه ملت موظفند که بر این مطلب نظارت کنند، اگر من یک پایم را کنار گذاشتم و کج گذاشتم ملت موظف است که بگوید پایت را کج گذاشتی متوجه باش

و خودت را حفظ کن. مسئله، مسئله مهمی است همه ملت موظفند در کارهایی که مربوط به اسلام است نظارت کنند، اگر دیدند برخلاف مقررات اسلام عمل میشود بازاری باید اعتراض کند، کشاورز و معصومین و علما باید اعتراض کنند تا کژی‌ها را راست کنند.

تکدر آیت‌الله شریعتمداری

به دنبال حوادثی که در چهارشنبه گذشته در قم اتفاق افتاد و سفته می‌شود که چندتن اساله ادبهای به پیشوای بزرگ عالم تبع آیت‌الله شریعتمداری روا داشتند، اعلام شد این هفته آیت‌الله شریعتمداری چهارشنبه به نماز جماعت نمی‌روند و این بی‌شک ناشی از تکدر خاطر ایشان است.

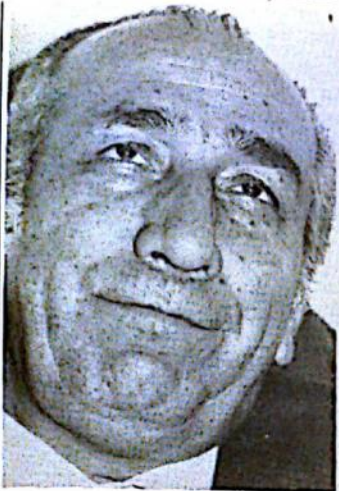
به دنبال این خبر اعلام شد که آیت‌الله گلپایگانی نیز به همین خاطر از اقامه نماز جماعت خودداری می‌کند. روز دوشنبه اعلام شد که -بعیت دفاع از حقوق آزادیهای مردم آذربایجان تشکیل شده است که اعلام کرده « اساله ادب به شخصتهای قدیمی، مذهبی و سیاسی » را تحمل نمی‌کند.

همه اینها در سالی است؟ برای آنها که مدام از وحدت کلمه، به تبعیت از رهبر انقلاب می‌گویند و خود نفاق می‌افکنند. نفاق در بین رهبران مذهبی در این لحظات سخت خطرناک است. آنها که ما را بابت نوشتن چند کلمه و راهنمایی با همه تأکیدمان بر اصالت انقلاب و رهبری آن و خواست اکثریت، تحمل نمی‌کنند و منتهم به نفاق افکنی می‌سازند، ببیند خود چه می‌کنند؟

هفته‌ی واکنش کنگره و کیلان دادگستری بود. نامه جبهه دموکراتیک ملی به امام خمینی مستقیم‌ترین حملات را در برداشت، بالا گرفتن انتقادات از منتفی شدن مجلس مؤسسان، حمله به‌خانه آیت‌الله منتظری، صادق خلخالی و دکتر بفتح. و رأس همه‌ی اخبار، حوادث خرمشهر.

نطق پر سر و صدای تریه

پر سر و صداترین حادثه‌ی هفته، نطق تریه و شاید بتوان گفت کنگره و کیلان دادگستری بود که از نخستین روز، هرآنچه در آن گفته شد داغ بود و حقیقت‌گویی تقریباً بی‌پرده. و ماجرا تا آنجا پیش رفت که در روزهای آخر بعضی گروهها به وحشت افتادند و چند تریه به قصد سخنرانی و ایجاد سر و صدا در جلسه برخاستند



که تریه با قاطعیت تمام آنها را سرچایشان نشاند. حتی جیغ و دانهایشان هم به جانی نرسید و نوبت سخنرانی به آقای کاشانی وکیل دادگستری (فرزند آیت‌الله کاشانی) داده شد.

پس از سخنرانی پر سر و صدای تریه که اینک او را در وسط جریانهای سیاسی کشور نشاند است. واکنش‌ها، تنها از جنوب کشور متجاوز از ۱۰۰ دسته‌گل به دفتر رئیس‌هیات‌مدیره و مدیرعامل شرکت نفت رسیده است. مردم تهران و نقاط دیگر به ترتیب دانسته‌اند، جایداری و پشتیبانی خود را اعلام کرده‌اند، اما آیت‌الله دکتر بهشتی، از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، و عضو جامعه‌ی روحانیت تهران. در مصاحبه‌ی تریه را به باد حمله گرفت. حتی تا آنجا پیش رفت که تقاضای محاکمه او را کرد. او خطاب به وکیلان دادگستری گفت: تصور می‌کنید یک اجتماع چند صد نفری شما می‌تواند با نیروی اسلام‌مقابله کند. و هشدار داد مبادا اجتماعات شما نیز از آن اندیشمندان شاهنشاهی از آب درآید. و در عین حال پرونده‌ی هم ساخت که بعضی از افراد کنگره را بررسی کرده‌ایم، تحقیق بیشتر هم می‌کنیم، همانها هستند (یعنی عضو گروه اندیشمندان).

اما این سخن نیز از سوی تریه که پشتیبانی‌های عمومی، به ویژه از سوی کارکنان شرکت نفت، احزاب و دستجات مختلف، روزنامه‌های مترقی، جوامع صنفی گونه‌گون از او شده، و تأثیر وسیع سخنش را آشکار می‌کند، می‌جواب نشاند.

تریه در یک گفتگوی رادئویی توپرا به آن طرف زمین برگرداند، و گفت: شمس‌ی که

مصاحبه‌ای حواندنی با ایرج اسکندری

● ما از هوزع امام خمینی علیه
امپریالیسم حمایت می‌کنیم اما باید در
برابر حمله به آزاری مقاومت کرد .
● دولت ، نماینده بورژوازی است و
ما باید از ملت حمایت کنیم .
● مرا بدون دلیل از دبیر کلی حزب
کنار گذاشتند .

اینها نکاتی است از مصاحبه طولانی ایرج
اسکندری عضو هیات اجرایی و کمیته مرکزی
حزب توده با تهران مصور که هفته آینده چاپ
خواهد شد .

حواداران سازمان جریکهای فدائیک خلق درآبادان ،
که سروصداها برانگیزد ، این بار در ارتسام
ما حوادث خرمشهر ۹ تن اعضای حزب کارگر
سوسیالیست دستگیر و زندانی شده‌اند . دستگیر
شدگانی که تا روز دوشنبه نامشان فاش شده
عبارتند از : مصطفی سیف‌آبادی ، فاطمه فلاحی ،
مها هاشمی ، مصطفی گسرگزاده ، مرتضی
گرگزاده و هرمز فلاحی .
هنوز دلایل دستگیری ایشان از سوی کمیته‌ها
ارائه نشده است . در این حال حماد شیبانی عضو
جریکهای فدائیک خلق هوز در زندان است ، و
از روز ده خرداد دست به اعتصاب غذای خشک
زده و جانش در خطر است . بر همه آزادگان
است که برای نجات جان شیبانی و آزاد کردن
اعضای حزب کارگر سوسیالیست بکوشند .

خبرهای کوتاه

□ برخلاف آنچه که بعضی روزنامه‌ها نوشته‌اند
که عبداللطیف ولیان را در کوههای خراسان
جستجو می‌کنند ، مافری که اخیرا از آمریکا
آمده است او را با ریشی انبوه در آمریکا دیده
است و از وی شنیده که پس از فرار از بیمارستان ،
مدتها در خانه‌های امن مخفی شده و سپس از طریق
کردستان توانسته است خود را از ایران خارج
سازد .

□ دو نفر ایرانی با همکاری دو تن آمریکایی ،
در این اواخر بدنبال شکار ایرانیانی که به
آمریکا گریخته‌اند برآمدند ، و عده‌ای را
سرکبه کردند ولی در عاجرای دستگیری یکی
از فرزندان «علی‌رضائی» که چکی بملغ دو
میلیون دلار از وی گرفته بودند به چنگ پلیس
آمریکا می‌افتند و راهی زندان می‌شوند ، یکی از
این اشخاص «پرویز نظری» نام دارد که در
سانفرانسیسکو شبکه اخذی را تشکیل داده و فعلا
زندانی است .

□ گفته میشود ستاد ارتش تصمیم گرفته تا
افرادی که در گارد شاهنشاهی بودند و مرتکب
خطاهای نابخشودنی شده‌اند ، برای چند سال
در خارج از تهران به خدمت گمارده شوند ، تا
این تصمیم تکلیف بسیاری از افسران ارتش‌روشن
و از سرگردانی نجات خواهند یافت .

□ سرانجام با اصرار کارکنان بانک تعاون
کشاورزی ، دانشرای انقلاب از زندانی کردن
یهدی سمعی چشم پوشید . او را در حالی که
پس از مراسم تودیع با کارکنان بانک از آنجا
خارج میشد ، پاسداران دستگیر کرده بودند . ولی
جمعی از کارکنان بانک به هم‌جا سرزدند و حتی
به قم رفتند .

باید محاکمه شود ، دکتر بهشتی است ، نه من .
و هشدار داد که هیچکس حق ندارد چوب‌تکثیر
و چنای تهدید برآورد . اشاره به تهدیدهایی که
برای لشکرکشی در سخنان دکتر بهشتی بود .
تزیه گفت : آقای بهشتی با تجزیه و تحلیل
مفروضه سخنانی من در کنگره وکلای دادگستری
و نتیجه‌گیریهایی که تناوت فاش با واقعبینان
دارد و عملا به روشی مردم را علیه من تحریک
کرده است .

علاوه بر دکتر بهشتی ، عضو دیگر شورای
انقلاب ، حجت‌الاسلام دکتر مفتح نیز به تزیه
ناخت و او اینبار در اجتماع کارکنان شرکت
نفت و در اولین اجلاس انجمن اسلامی کارکنان
شرکت ملی نفت ایران ، آنجا او به‌گفته‌های تزیه
اشاره کرد و گفت آقای غریب‌زده جاعل تو چه
می‌فهمی اسلام را که می‌گویی اسلام مفید نیست ،
بعد هم می‌گویی من مسلمانم و نام آیت‌الله‌طالقانی
را در کنار فعالیت‌های خود می‌بری . عوام فریب
را ببینید در جانی دیگر می‌گوید ما در میان
افرادی که ملیس به روحانیت نیستند افرادی
مانند مهندس بازرگان داریم که چند وعده نماز
ترک نمی‌شود . اما چون در کسوت روحانسی
نیست ، در تدین او به اسلام تردید هست . که
اینرا تفهیم کرده مگر غیر از امام کسی دیگری
آقای مهندس بازرگان را به صدارت برگزیده
است .

آزادی مطبوعات و لایحه

در آخرین لحظاتی که صفحات مجله پت
می‌شد ، پیش‌نویس قانون مطبوعات که از سوی
وزارت ارشاد ملی تهیه شده است ، انتشار یافت که
البته مستقیما در دسترس ما قرار نگرفت ؛ بلکه
در روزنامه‌های صبح دوشنبه دیدیم - بحث و
انتظار نظر در باره این لایحه برای هفته آینده
می‌ماند .

اما در روزهای اول این هفته ، دو حادثه
در ارتباط با آزادی مطبوعات رخ داد . نخست
جلسه‌ای بود به دعوت کانون نویسندگان و انجمن
دفاع از آزادی مطبوعات که طی آن ضمن انتخاب
هیات اجرایی موقت شورای هماهنگی مبارزه با
اختناق و سانسور ، از موضع کانسون و کلا
جانب‌داری شد .

از سوی دیگر گروهی از نویسندگان و
سازمان‌های فرهنگی با صدور دو بیانیه بر لزوم
تشکیل مجلس موسسان تاکید شده ، و در عین
حال به کوشش‌های برای تحدید آزادی مطبوعات
اعتراض شده است .

دستگیری ۹ سوسیالیست

پس از دستگیری و آزاد کردن اعضاء و

سمعی یکی از متخصصان و آگاهان امور
اقتصادی است که توانست با رژیم طاغوتی
همکاری کند ، او نه در ریاست سازمان برنامه
و بودجه مدت مدیدی ماند و نه در ریاست بانک
مرکزی . چرا که اهل رقبازی و صحنه‌پردازی
های آنجانی نبود .

□ بعضی از نمایندگان مجلس به تصمیم‌شورای
انقلاب اعتراض دارند . اعتراضها بر دو گروه
است :

- نمایندگان دوره‌های پیش می‌گویند ما در
انتخابات رستاخیزی شرکت نکردیم . در آن‌سالها
هم مثلا در اقلیت بودیم . اما بنا به این تصمیم
مادام‌المر از انتخاب شدن و کار دولتی محروم
شده‌ایم . حال آن که نمایندگان رستاخیزی به
سال محکوم شده‌اند .

- نمایندگان دوره آخر مجلس به ویژه آنها
که با انتقادات کوبنده و استیضاح‌ها و سئوالها
و اعتصاب‌های خود و در پایان با استفتای خود ،
وقتی دستور امام صادر شد ، دولتهای آخر شاه
را به ستوه آورده بودند ، نیز معتقدند این رای
کلی ، رای ناصوابی است و در مورد آنان
حق‌ناشناسی شده است .

□ خاتم ماریون جاویش

همسر ساتور جاویش که در هفته گذشته موضوع
نفرت همگانی ملت ایران قرار گرفت و معلوم
شده است که پولهایی از حکومت شاه دریافت
میداشته است ، اکنون در روزنامه‌های اروپا و
آمریکا نیز چهره شده است . بعید نیست مجموع
سرو صدها و انگارهای مقامات ایرانی به
استفتای جاویش از ساتوری بینجامد .

نامه‌ای که در تاریخ انقلاب می ماند

نامه سرگشاد جبهه دمکراتیک های به امام خمینی

نامه سرگشادهیات اجرائی جبهه دمکراتیک ملی ، یکی از خبرهای پر سروصدای هفته بود . در این نامه جبهه که اندک اندک میروند تاجای جبهه ملی پر قدرت سالهای دور را بر کند ، انتقاد های خود را مطرح کرده است . رویه گرفته میتوان جز مقدمه دلنشین نامه و درخواست ملاقات از امام که در پایان نامه آمده است ، نامه را به یازده قسمت تقسیم کرد . (این تقسیم بندی از تهران مصور است) .

پیش از آنکه به این قسمتها بپردازیم لازم است گفته شود که به اعتقاد جبهه دمکراتیک ملی رهبری امام اکنون هاشمگانه نیست که پیش از پیروزی انقلاب بود و دلائل خود را در قسمتهای مختلف نامه ذکر کرده است . اما قسمتهای مختلف نامه :

۱ - دخالت در کار دولت - در این بخش جبهه دمکراتیک ملی با اشاره به سخنان رهبر انقلاب پیش از پیروزی ، استدلال می کند که کوشش های امام برای هوار کردن راه سلطه روحانیت بر دستگاه دولتی نبود بلکه می خواست روحانیت «وجدان بیدار» جامعه باشد . اما : «عملا می بینیم که چنین نند و چنین نیست ... شخص شما نه تنها در امور داخلی کشور دخالت مستقیم و صریح دارید ، بلکه سیاست های خارجی را هم مستقیما تعیین می کنید» .

۲ - درماندگی دولت - در این بخش از درماندگی دولت یاد می شود با این اشاره که هیچ کار مملکت بدون فتوای حضرت آیت الله و مداخلات روحانیون نیست ، چندانکه همگان می دانند دولت شیخی بیش نیست .

۳ - وحدت کلمه - پیش از انقلاب وحدت کلمه ناشی از مبارزه با دشمن مشترک یعنی شاه بود و حالا ناشی از دشمن مشترک : امیرالیاسم . و اما : «وحدت کلمه این نیست که همه حرف خود را بخورند تا فقط يك نفر حق حرف زدن داشته باشد . آیا وحدت کلمه را به نحوی باید عنوان کرد که موجب جدائی ها شود ؟ متاسفانه شما چنین کردید» .

۴ - مسائل مربوط به هنر و زنان - بسیاری از رشته های هنری به حال تعطیل درآمده و حقوق زنان با توجه به عدم صدور احکام قضائی آنان

نادیده گرفته شده و آنگاه این پرسش که : «شما که در مورد مسائل کم اهمیت تر از این دستورات صریح صادر می فرمایید ، چرا در اینگونه موارد سکوت اختیار فرموده اید و نظر خود را اعلام نمی فرمایید ؟»

۵ - آزادی عقیده و بیان - شرح ماجراهای حمله به روزنامه ها و کتابخانه ها و نویسندگان و ... و بعد رادیو تلویزیون که «اعمال نظیر شخصی را نا بدانجا پیش برده اند که اخبار نادرست و تفسیر های تحریک کننده و نفاق افکن پخش می کنند و دستگاهی را که با پول ملت فراهم شده و باید عامل ایجاد وحدت و برادری باشد به صورت ابزاری در جهت مقاصد منافع شخص یا گروهی خود به کار می گیرند» و هنگامی که نوه حضرت آیت الله هم انتقادی میکنند بلافاصله از دفتر امام اطلاعیه ای صادر میشود که مضمون آن آشکارا تقویت متجاوزان و خاموش کردن منتقدان است .

۶ - مهم کردن مردم - حضرت آیت الله جناب عالی دریکی از آخرین گفتارهایتان فرموده اید آنان که حرفی جز سخن مکرر شما در باره جمهوری اسلامی می گویند دشمن انقلابند ... چگونه حضرت آیت الله این بی عدالتی را می پذیرید که تمامی کسانی را که از سر صراحت و صداقت و از سر عشق به این آب و خاک حرفی علاوه بسر حرف شما به زبان می آورد ، یکسره نفی و رد کنند .

۷ - بی اعتنائی به شخصیت های ملی : این بی اعتنائی هایی را که ماهگانه ، این جا و آنجا نسبت به ایران و ایرانیت و شخصیت های تاریخی و ملی ما میشود مگر میتوان به حساب عشق به اسلام سزا داشت ؟

دکتر محمد مصدق مبارز کبیر ضد امیرالیاسم ایران را که جهانی به او به دیده احترام می نگرد مگر میتوان به نام اسلام به باد استهزاء و تحقیر گرفت ؟

۸ - حمله به گروهها : حضرت آیت الله کار انحصارطلبی به جای رسیدن که هر اتفاق کوچک و بزرگی با آنکه منشاء و مصدرش هم معلوم و مشخص است ، با تبلیغاتی همه جانبه و زهر آگین به گروههای شناخته شده و معین در جامعه

نسبت داده میشود . موج ترور و وحشتی که به دنبال این اتهامات در جامعه ما براه می افتد وسیعتر و عمیق تر از آنست که ما سکوت کنیم . ما می بینیم که توسعه جنگهای «حیدری» و «نعمتی» چشم انداز دلپذیری برای بسیاری گسان شده است که متاسفانه خود را پیروان اسلام میدانند .

۹ - رفتارندوم : حشق این بسود که ما بکوشیم تا این رفتارندوم به شیوه ای واقعا آزاد و بدون خدشه انجام گیرد تا به جهانیان ثابت شود که ملت ایران روند انقلابی دارد و سلطنت را در آزادانه ترین و دموکراتیک ترین شکل بیان اراده خود به مور سیرده است . اما دولت موقت ، پس از کوشش ناموفق ، رفتارندوم را به شیوه ای انجام داد که تعداد آراء مثبت آن از کل جمعیتی که میتوانست رای بدهد نیز فراتر رفت و عجب اینکه شما این شیوه را «آزادی» نامیدید و از آن دفاع کردید .

۱۰ - قانون اساسی : معلوم نیست چه کسانی و در کجا مشغول تدوین قانون اساسی اند . این گونه برده پوشی ها ، اینگونه تصمیم گیری در پشت درهای بسته از چیست ؟ آیا از بیان نظرات ملت و از دخالت گروهها در سر نوشت اساسی مردم هراسی در بین است ؟ مگر مردم انقلاب نگردند که در سر نوشت خود دخالت داشته باشند ؟ مگر شما در نقل خودتان در بهشت زهرا گفتید که پدران ما چه حقی داشتند که برای امروز ما تصمیم بگیرند ؟ و وقتی که پدران هفتاد سال پیش ما چنین حقی نداشتند آیا برادران امروز ما میتوانند چنین حقی داشته باشند ؟

۱۱ - در باره پیروزی انقلاب - در این قسمت جبهه دمکراتیک ملی از پیروزی انقلاب سخن گفته و نتیجه گرفته است که این پیروزی جز با آزادی عمل احزاب ، آزادی اجتماعات ، آزادی ... امکان پذیر نیست . و تاخت و تار گروههای منتهصب با این آزادی ها ضلالت دارد و میهن ما را به برتگاه جنگ داخلی و سکوت می کشاند . و نکته مهم اینکه : «سکوت شما در این موارد که گناه باموضع گیریها و فوهای حمایت کننده معنی دارتر هم میشود ، میروند تا جامعه ما را در مسیر برتگاهی خطرناک قرار دهد . این برتگاه سقوط به دامان امیرالیاسم است .

روحانیت باید نظارت کند، نه دخالت مستمر

روحانیت و اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم، دین را به خطر می‌اندازد.

مرچندروزی که گذشت، چند واقعه داشتند که قابل بررسی است. ذکر کلمه «واقعه» درباره همه این موارد دلیل بر جهت‌مندی و مهارزش بودن آنها نیست و می‌توان آنها را مثل زندگی که ترکیبی از تلخ و شیرین، زشت و زیبا و خوب و بد است، تعبیر کرد. ولی چون ارتباطی بین همه این وقایع برقرار است، لذا نمی‌شود از بهائیت گذشت، به خوبهایش پرداخت یا بالمعکس.

این وقایع یکی ساله ریاست جمهوری بود و نظرات مختلف درباره آن دیگری مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی بود و سوم «شو تلویزیونی» سرپرست وقت صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بنام مصاحبه ...

اولین موضوع مورد بررسی صحت‌هاست که بلا مقدمه از طرف یکی از همسایگان ریاست جمهوری آقای خمینی مطرح گردید و سپس شخص مسم دیگری به عنوان «اصحح‌ترین فرد» برای احراز مقام ریاست جمهوری نام برد و می‌شد گفت که ایشان با مطرح کردن این قضیه داشتند به نوعی افکار عمومی را برای پذیرش ریاست جمهوری آقای خمینی آماده می‌کردند و حتی چنانکه می‌گویند قرار بود یا قرار است طرح قانون اساسی به نحو مطلوب و مردم‌پسندی ارائه گردد و شورای مشورتی نیز آن را با دستکاریهای مختصری قبول کند و سپس طرح و پیشنهادها به شورای انقصاب برود و در این حالت شورای مشورتی که کار خود را تمام کرده است، منحل گردد و سپس طرح مزبور در شورای انقلاب با اضافه شدن یک ماده یا تبصره در حالتی که دیگر شورای مشورتی دخالتی در بررسی گذاشته شود که این ماده یا تبصره همان خواهد بود که ما داشتند ذهن مردم را برای پذیرش آن آماده می‌کردند و علوم بود که وقتی کل این طرح با نظر شورای مشورتی منتخب مردم قبول شود، دیگر یک ماده و یک تبصره که قابل ندارد، بخصوص که «به پاس فدرشناسی» باشد. دیگر چنانسی برای مخالفت باقی نمی‌ماند. چون چه کسی پیدا می‌شود که قدرش نباشد؟ و مساله مخالفت آقای خمینی با پذیرش مقام ریاست جمهوری را نیز می‌خواستند به نوعی شبیه بیعت و از طریق ایجاد تظاهرات و تجمع‌ها و درخواست‌ها خاتمه داده که البته مسلم

است آقای خمینی روحش از این مساله خبردار نیست و مساله ریاست جمهوری برای ایشان نمی‌تواند مطرح باشد. چون ایشان اکنون حداکثر قدرت ممکن را در دست دارند ولی فرصت طلبان و قدرت طلبانی که به ریزه‌خواری سرفه ایشان نشسته‌اند، قصد داشتند یا دارند که با بدعت کردن این مساله، زمینه را برای رسیدن به قدرت برای خویش درآینده هوارکنند که راهنا برای شناخت این افراد توجه به مساله سن و سال آنهاست که کدامیک مدت بیشتر و وقت بیشتری برای خویش در عمر طبیعی قائلند و کدامیک بیشتر طالب قدرتند.

در این ضمن واقعه دیگری اتفاق افتاد که بنده آن را در جمیع جهات يك «مانور هوشیارانه» نام می‌گذارم و آن بدین ترتیب بود که گروه‌های هم به عنوان عکس‌العمل، آقای طالقانی را کاندیدای ریاست جمهوری کردند که این واقعه دوم «به مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی ختم شد و ایشان در انتهای مصاحبه در جواب به سئوالی که چندان ارتباطی به مساله مصاحبه یعنی تفسیر قرآن نداشت، طی یک بیان هوشیارانه خط شخصی بین «روحانیت اصیل» و «مشتاقان پست و مقام» کشیدند که این اظهار نظر ایشان در حقیقت راه را بر «روحانیت اصیل» برای احراز پست و مقام از جمله ریاست جمهوری بسته و کسانی را که طالب پست و مقام باشند از جرگه روحانیت اصیل طرد می‌کند. این مساله می‌خواهد مورد توجه طرفداران آقای صادق خلخالی قاضی شرع که در مصاحبه با خبرنگاری پارس گفته‌اند اگر ملت ایران بخواهد من عیبی برای رئیس جمهوری در خود نمی‌بینم، قرار گیرد.

این حرکت هوشیارانه از طرف آقای طالقانی که در حقیقت می‌توان آن را نوعی عکس‌العمل و اعلام مواضع نسبت به اظهارات مسمین گروه اول دانست در عین حال با جمله‌ای همراه بود که يك دنیا و اطلاع را در خود نهفته داشت و شرح و بسطی را که قصد دارم در ادامه مطلب بدهم، در حقیقت در همین جمله خلاصه شده است و شاید بهتر از این نمی‌شد که تجزیه و تحلیل نسبتاً علمی را در قالب چند کلمه گنجانید و بیان کرده، ولی چون تجزیه و تحلیل این جمله خود بحث منتقلی است و ارتباط لازم

را در مورد بیان مطلب این نوشته از بین می‌برد، لذا آنرا به انتهای نوشته موکول کرده و به بررسی ادامه می‌دهم.

انتقاد این روش بخصوص از طرف آقای طالقانی در ارتباط با سایر عقاید ایشان و توجه به بیانات پرمفرد و عالمانه‌ای که آقای شریعتداری در مصاحبه با گاردین و نولیترو لیبیراسیون و سایر مصاحبه‌ها اظهار داشته‌اند و توجه به حسن نیتی که آقای خمینی برای سعادت و رفاه مردم و تنظیم امور جامعه دارند انسان را به تمسبه و امیدارد که با وجود چنین افرادی در جامعه روحانیت و در رأس امور این مملکت (که مشابه آنان نیز در جامعه روحانیت وجود دارد) چگونه است که اوضاع این مملکت دارد روز بروز بحرانی‌تر می‌شود و چگونه است که سرشته امور دارد به تدریج از هم گسیخته می‌گردد و ناراضی‌های هر روز فزاینده‌تر می‌شود؟

بدون آنکه بخواهیم نقش ضد انقلاب را بشکنیم می‌توان گفت که اشتباهات در تجزیه و تحلیل امور که ناشی از تکثیری است خود به مقدار بسیار زیادی خوراک لازم را در اختیار دشمنان قرار می‌دهد. متأسفانه این تکثیری در سطح بالای روحانیت وجود دارد و اثرات بسیار بدی به جا گذاشته است. مقامات و مراجع روحانی هر يك مشی خاص خود دارند و حرکت انفرادی نمی‌تواند از اشتباه به دور باشد چون (همه چیز را همگان دانند) و لزوم شاور هم فی‌الامر اکنون بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود آیت‌الله خمینی همه را به حفظ وحدت گمبه دعوت می‌کنند. قاعدتا معنی این وحدت آن است که همه افراد مملکت به نوعی اتحاد برسد که این اتحاد به وحدت تعبیر شود. پس چرا این حرکت را برای رسیدن به اتحاد از خود و در مورد سایر مراجع و متفکرین شروع نمی‌کنند؟

چرا ما نباید شاهد نوعی اتحاد و وحدت در مراجع باشیم؟ آنانکه خود و در حوزه عمل خود و با همفکران خود نمی‌توانند به نوعی اتحاد برسد و حتی قدمی در راه این اتحاد که ایجاد نورای مراجع باشد بر نمی‌دارند چگونه می‌خواهند مردم را به اتحاد و وحدت ناشی از آن سوق دهند؟

بقیه در صفحه ۲۲

• هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت، ترکیب فعلی دولت تصور می‌شود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد.

نیم در صدی‌ها دارند زیاد می‌شوند!

مسعود پینود



در آستانه اعلام قانون اساسی تازه و ورود به دورانی دیگر از حیات خود، ایران با مرکز سیاست‌های جدید است. اما هندی این‌ها را...

در تاریخچه و تاریخ و میراث که یادگار روزهای مبارزه است، همه گریه و بار دیگر نگاه...

است و مشکلاتی که بر ما می‌نویسد که چنانچه نظر می‌آید... آنها با نین و با رنگ...

آنها در میان این کشور همه گریه‌کننده و نگاری‌آور، دلالی نیز برای امپراتوری...

که وجود دارد. هرمان تا آخری روزهایش...

بزرگوار است که با این قانون اساسی...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

باید با یادآوری که در همین نوشته...

مشوختن پیش‌اندازنده و خام و بی‌توان می‌گردد، بسیاری از پیمان‌های سیاسی و گروه‌های...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

حکومت داری‌هاست، به میدان آمده است و...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

هفته‌های آینده، هفته‌های مساهلت است...

* هفته‌های آینده، هفته‌های مسأله‌است، ترکیب فعلی دولت تصور نمی‌رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد.

نیم در صدی هادا

مسعود بهنود



از ناآرامی‌ها و هرج و مرج‌ها که یادگار روز های مبارزه است، بهره گیرند و بار دیگر تکام بکشند و ملتی را به بند آورند و بار دیگر یک اندیشه آمد که براندیشه‌ها حکم راند، بار دیگر همان معیارها بکار افتاد که «دمکراسی غربی است و دمکراتیک به درد ما نمی‌خورد» که چها خطر اصلی‌اند. آنها با دین و بافرهنگ ما در جنگ‌اند. بار دیگر همان یکونگرها و همان کوششها برای به خط کردن جامعه و صف کردن و یکسان کردن و در قومی کسروهای - شبیه رستاخیز - قرار دادن. از ۴۳ بهمن تا امروز، مدام در این راه‌مام زده‌ایم. مدام از صف‌راه‌بیمالی های عیدفطر و عاشورا، از صف آن بهم‌بیوستگان افرادی خارج شده‌اند و می‌رود که تمام روشن - اندیشان، ادیبان و کارآگاهان، تمام آنها که باید در کار ساختن جامعه، با اندیشه‌های خود راه‌یابی کنند و رهنمائی، یا تحمل نیاورده، بروند، یا کنار نهاده شوند.

با افسوس، هر روز ناظر آئیم که به قدرت رسیده‌ها، به آسانی زیرقول و قرار های محبت‌آمیز خود می‌زنند، گروه‌ها گروه از مرده مبارز و آگاه را به انگشت اتهام و افترا نشانه می‌گیرند.

- این یکی طومار نشان ادیبان و روزنامه‌نگاران و ... را به خیال خود می‌نوازد و زیر رگبار مسلسل ناسزا می‌گیرد، وسیله‌اش نیز

در آستانه‌ی اعلام قانون اساسی تازه و ورود به دورانی دیگر از حیات خود، ایران ما، درگیر مسأله‌هایی شده است. اما همه‌ی این‌سایل، همچون حوادثی که مدام این‌بو و آن‌و رخ میدهد، رنگی از سیاهی ندارند، نومیدکننده نیستند، بل بسیاری از آنها در عمل امیدوار کننده‌اند.

وقتی مجسمه‌ها پائین کشیده می‌شدند، و ملت با هیستگی غربی که غرورآفرین است و تا سالها می‌توان بپایش آورد و بدان بالید، یکصد بار رژیمی منحن خط بطلان می‌کشید و نقطه پایان می‌نهاد. وقتی ملت برپا خاسته، مرد جانفشانی‌هایش را می‌گرفت، جهانی از آزاد - مردان و آزاداندیشان، آزادیشان، ناوابستگیان، جهان سوم‌ها و تمام نیروهای مترقی جهان، به شادمانی مشغول شدند، یکباره پیوندی کشف شد، میان ساکنان جوادیه و مردم بلوچستان فقر زده با فلسطینی‌ها، باکوبانی‌ها، با دوستداران آزادی در سراسر جهان.

یکباره ملتی که نیم قرن بود، خود را هم کرده بود، خویشتن خویش را بازیافت، خود را با تمام نیروهایش، با عظمت پایداریش، پیدا کرد و شناخت. با خود اندیشیدیم رو به روشنائی داریم. نامش را بهار آزادی نهادیم، که بهار بود و آزاد شده بودیم ...

اما، همچنان که روزها در پی روزها - گذشت، دریافته‌ایم که گرفتاریها وجود دارد. دریافته‌ایم پیشاپیش و بیش از حد، دلخوش شده بودیم. دریافته‌ایم که هنوز کارها در پیش داریم که باید بکنیم.

وقتی همه‌ی بندها بان سفاک و نظام جهنی‌اش گمت و تازه ملت دریافت که میتواند از آزادیش بهره بگیرد، تازه خواست پس از جنگی طولانی، بر لب جوی بنشیند و با آب زلال خستگی مبارزه و ستم‌دیدی را از خود دور کند، دید دیوهائی آب زلال را مدام گل‌آلود میکنند، فرصت‌طلبانی آمده‌اند که به جای قدرتمندان پیشین نشینند، تا از خستگی ملت از مبارزه و

رادپو تلویزیون تسخیر و اشغال شده است. آن دیگری وکیلان و حقوقدانان را ناچیز و ره هم کرده می‌داند. یکی دیگر تهدید می‌کند که ما جامعه را با مستضعفین می‌سازیم و همه‌ی صاحبان نظر و اندیشه را مستکبر می‌داند؛ و آن دیگران در اتا‌ها درسته‌اند و با سرکا‌غذ و مهر و امکانات دستگاههای جهنی شاه که به تاراج‌رفته منتول جعل سند و پرونده برای «دشمنان اسلام».

از یکسوی دیگر عدلی گروه‌های تروریستی تربیت می‌کنند تا به جای ارتشی که نمی‌گذارند با بگیرد، از منافع آنها پاسداری کند. خلاصه همه برای یکدیگر شمشیر نیز می‌کنند. گویی داریم به میعادگاه خونین جنگ داخلی نزدیک می‌شویم. در برابر اینها هیچکس به فکر ساختن نیست. انگار نه که باید پس از آن دوران تبا‌هی، کشاورزی را آبادان کرد، کار مردم را به دست خودشان سپرد، صنعت واقعی را پرریخت، کارکرد ساخت، رویاند ... انگار نه که باید امام در دوران سازندگی نهاد.

اما در میان این تصاویر همه تکران‌کننده و تکرانی‌آور، دلایلی نیز برای امیدواری، گفتم که، وجود دارد. هزمنان با آخرین روزهای بررسی قانون اساسی که باید در مجلس موسسان منتخب مردم بررسی شود. آن قانون اساسی که خونهای شهیدان راه آزادی خواهد بود و ثمره همه‌ی آن مبارزات و هزمنان با سی بدیعی که آغاز شده است برای منتفی کردن مجلس موسسان - یک نهاد پذیرفته شده جهانی برای تصویب قانون اساسی هر ملتی -، بسیاری از افراد از پیم‌لی سکوت و لاک محافظه‌کاری بیرون خریده‌اند و روزهای آینده بی‌تردید شاهد بسیار گمان دیگر خواهیم بود که زبان باز می‌کنند.

به یاد بیاوریم که در همین دو هفته، در کنگره وکیلان دادگستری یک گروه مبارز و ایراندوست، و آگاه لب محمودی، یک‌استادار از مبارزان بیناد، اعلام کرد که ماندن بی‌فایده است و رها کرد، به دنبال فاجعه‌ی که برای

رند زیاد می شوند!

هفته های آینده ، هفته های مساله است . منتظر خبرهای داغ خواهد بود . ترکیب فعلی دولت تصور نمی رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد .

مهمترین ویژگی هفته گذشته کوشش برای ساختن یک طبقه ممتاز بود ، آنهم که باید دور از قدرت بماند و تنها نظارت کند . این هفته ، هفته نشاندن آنها بر سطح قدرت خواهد بود . و هفته بعد در نظر است ، هول هولکی قانونی که مهمترین ميثاق ملت و مهمترین قانونها خواهد بود و به قول دکتر مفتاح «تکلیف همه امور مملکت را روشن می کند» به تصویب یک گروه انتصابی رسانده شود ... و کار تمام .

اما این يك هتدار است . يك اتمام حجت برای همه ی آزاداندیشان و دل آساکهان و همه ی آنها که زندگی را به هر طریق - حتی دسوراخ هوش - نمی خواهند . شاید سخن آخر باشد ، با این فشارها که دارد می آید ، هر بار میتواند «سخن آخر» باشد . اما باری باید صفت ما در يك گرداب افتاده ایم که اگر نیروهایی که به آزادگیشان - صرف نظر از مملکت و مرامشان - اعتقاد داریم ، مثل نهضت آزادی و مردمانش ، جبهه ملی ایران ، وکیلان دادگستری ، استادان ، معلمان ، دانشجویان ، خلاصه همه ی صاحبان اندیشه ، بخود نیابند و بیله محافظه کاری و مصلحت اندیشی را پاره نکنند ، بهیچ بهانه ای بخشیده نخواهند شد .

ملت در آستانه ی يك آزمون تاریخی است . یا می توان با خودکامگی ، با به رخ کشیدن نیروهای تروریستی ، با خشونت ، با مستضعفین ، با گروه های فشار ... به بندش کشید ، یا نه ، و الان در آن لحظه ایم . یا ملت می اندیشد ، یا اندیشه و تفکر خود را به دیگران وامی نهد . یا خود حکومت می کند .

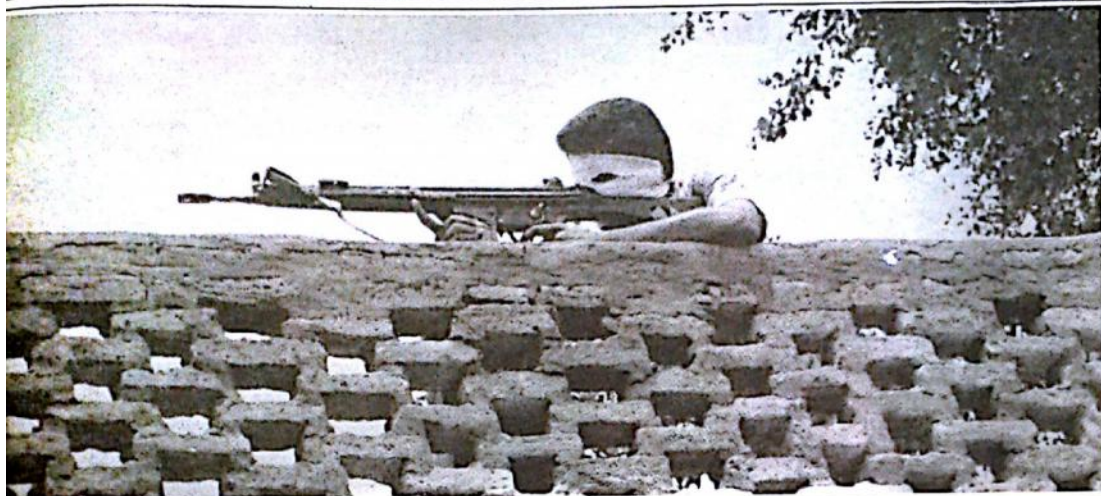
آنچنان که خواست انقلاب ، خواست توده ها و شمار تمام مبارزات بود ، یا دیگری را به جای خود ، برای اندیشیدن به جای خود می خواند .
بقیه در صفحه ۷

اما وقتی با گروهی از همانها روبرو می شوند ، مطروشان می دانند و ضد انقلابیشان می خوانند . توجه کنید به رفتار بایبکاران ، به کارگران کار از دست داده ، به دیلمه های بیکار ، به کارآموزان اخراجی و ... که همه از مستضعفین معروفند ، که ظاهرا گروه حکومت کننده بر آنها تکیه دارند ، اما بمحض آنکه مساله خود را باز می گویند و عیبها را بر زبان می آورند ، با اشاره ی در صف ضدانقلابیون و کمونیستها و سرسیردگان رژیم سابق ، فرار می گیرند .

اما ؛ بندها دارد از زبانها گشاده میشود . نیم درصدیها دارند از تهایی بدر می آیند ، - اینها انسانهای آگاهی چون حقوقدانان و وکیلان دادگستری اند که با هوشیاری و حس مسئولیت می دانند که در چه لحظات حساسی قرار دارند که سبیهها فراوان است و توطئه ها گونه گون ، حلق وحدت ، بهترین و بهترین راه حل مقابله با سبیهها و توطئه هاست ، اما مشروط بر آن که این وحدت ؛ وسیله ی در دست گروهی برای قدرت نمایی و تثبیت قدرت خود و ایجاد يك طبقه ممتاز و از بین بردن دستاوردهای انقلاب نیابد . در اینجا اصلا روی نیروی آنها که از جود شاه و نظام پوسیده اش دنگراند ، بنابراین هر حرکت متعهد و مسئولی را بوجود خود می آیند ، حساب نمی کنیم . با آن محدودی که قصد مخالفت - برای مخالفت - با دستاوردهای انقلاب را دارند و منافعتشان به خطر افتاده است ، سخنی نداریم . آنها که در شادمانی مردمی وقتی شاه رفت و وقتی که حرکت مردم تمام شده آن نظام را به زباله دان تاریخ ریخت ، شرکت نداشتند ، در این محاسبه نمی گنجد . فقط آنها ی را در نظر داریم که در تمام حرکت های یکساله اخیر - دست کم - حضور داشتند ، و اینک نگرانند که چرا آن نیرویی که باید صرف ساختن این جامعه باشد ، صرف جلوگیری از به قدرت رسیدن يك گروه تشنه قدرت شود که بقیه را به چیزی نمی گویند . باید صرف غننی گردن فشارهای اختناق آمیز ارتجاع شود .

مطبوعات پیش آمده و مدام وسعت می گیرند ، بسیاری از پیشوایان مذهبی و سیاسی و گروه های که ملاحظاتی آنان را از درگیری مستقیم با حکومت باز می داشت ، به میدان آمده اند . و خلاصه حساسیت موقع را - که هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی باشد - درک کرده اند . جامعه دارد می پذیرد که به تصویب رساندن قانون اساسی که چندین نسل باید در پرتو آن زندگی کنند و در حقیقت فراری است که آحاد یک ملت باهم می گذارند که چنین باشد و چنین رفتار کنند و چنان نکنند ، با شتاب مصنوعی و نفسی آزادبخواهان فکور ممکن نیست و اینجا دیگر جای ملاحظه کاری نیست . باید مقاومت کرد . آنها که براه افتاده اند و می گویند مجلس موسان دفع الوقت است و بر اساس معیارهایی که معلوم نیست چیست گویند باید تا ۶۰ یا ۹۰ روز دیگر قانون اساسی داشته باشیم ، نمی گویند این عجله برای چیست و چرا ؟ کدام دلیل است که ملتی را از اظهار نظر و از انتخاب شیوه های متداول و دمکراتیک و پسندیده جهان برای تدوین چنین قانونی ، باز می دارد .

کدام حادثه در راه است که چنین با شتاب باید ، تن بدهیم . فرزندانمان ما را نخواهند بخشید که برای تعیین راه زندگی ما حتی چند روز وقت نداشتیم . و با آنها از مانخواهند رسید شما کور بودید ، نمی دیدید که پشت آن شتاب منافع گروهی خفته بود که مدام اوضاع را در حالت اضطراری فوق العاده نگه داشتند ، ناپتوانند حکم راندند . جواب آنها را چه باید بدهیم ؟ آری ، امیدواریم از آنروست که غیر از توده به شدت تحریک شده و به انقیاد فکری گرفتار ، بقیه به طور جدی به فکر افتاده اند ، به زودید افتاده اند . دیگر ما خیلی تنها نیستیم . تنها مانده اند آن مردمان ساده که به حرکت آورده شده اند و مدام معامله می شوند و مدام بی آن که خود بخوانند و بدانند از آنها وسیله ی فشار می سازند ، پیکه های می سازند و بر سر برگردانگان آنها فرود می آورند ، مدام آنها را بدرخ میکشند ،



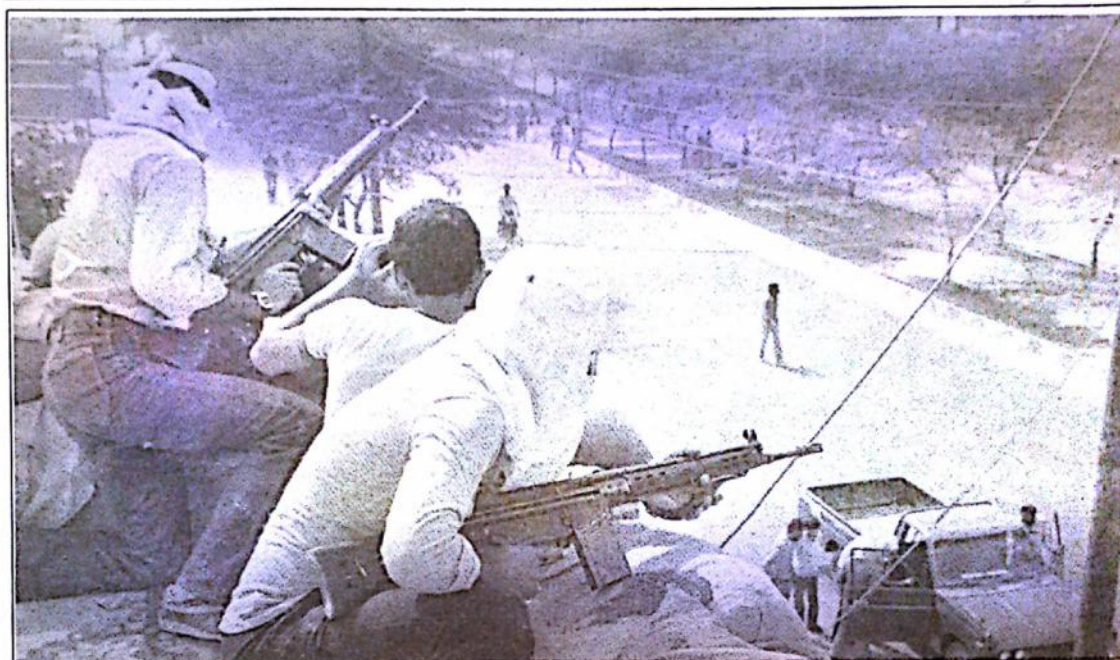
آنچه در خرمشهر گذشت دل همه ایرانیان را به درد آورد .

خرمشهر ، پس از آتش و خون در سوگ کشتگان

خود دفاتر نیز آسیب فراوانی وارد می‌شود. خبرها و گزارشهای خبرگزاریها نیز موبد نظراتی است که کانون فرهنگی خلق عرب ارائه داده است. خبرگزاریها از جمله خبرگزاری رویتر و خبرگزاری آسوشیتدپرس در قسمتی از گزارشهای روز جمعه خود چنین نوشته‌اند: چند هزار عرب در برابر ساختمان‌های دولتی در خرمشهر گرد آمده بودند و پس از تیراندازی ، يك تانك انگلیسی « اسکوریون » در برابر ساختمان فرمانداری مستقر شد. تفنگداران و پاسداران انقلاب کنترل پل اصلی بین خرمشهر و آبادان را در دست گرفته‌اند. تظاهرکنندگان خشکین که بسیاری از آنان تا کمر لخت بودند ، چند دقیقه در برابر ساختمان‌ها شماردادند و سپس به راهپیمایی پرداختند. طی این راهپیمایی آنها از محله عرب‌های شهر گذشته و به سوی مرکز شهر رفتند. پاسداران انقلاب که نقاب‌های سفید زده‌اند ، در خیابان‌ها و پشت‌بامها مستقر هستند. جمعیت درحالی که شمار می‌داد از يك سنگر خیابانی پاسداران انقلاب گذشت و پاسداران برای جلوگیری از برخورد عقب‌نشستند. اما درستگر بعدی تیراندازی شدیدی آغاز شد و جمعیت متفرق گشت . جمعیت بار دیگر مسجون خود را سازمان داد و سوی مسجد اصلی عربها رفت و در آنجا نماز گرامرد .

تبریز در سال گذشته که مسئولان آن‌روز گنند ، اینها مردم تبریز نبودند ، از مرزها آمده بودند! اما کانون فرهنگی خلق عرب ، این داستان را دروغین خواند و در مطبوعات نوشت : « حقیقت امر همانست از ورود کارگران اعتصابی ایران ترمینال - که برای خواستهای کاملاً صنفی خود دست به اعتصاب زده بودند - توسط افسراد مسلح کمیته به داخل گمرک خرمشهر بوده که در نتیجه آن يك پاسدار کشته می‌شود. در فردای آن روز موقع تشییع جنازه پاسدار کشته‌شده ، گروهی دسته راهپیمایی زده و در ضمن خواستار نابودی خلق عرب و بسته شدن دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب می‌شوند . شهر آشفته می‌شود به نحوی که استاندار خوزستان وارد خرمشهر شده و بانمایندگان آیت‌الله شیریخا قاسمی در محل فرمانداری تشکیل جلسه می‌دهند. این جلسه تا ساعت ۲ بامداد بطول می‌انجامد ... در آن جلسه تصمیم تخلیه دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب بامهلت ۲۴ ساعت گرفته می‌شود اما در ساعت ۴ یعنی دو ساعت پس از این تصمیم یورش وسیعی به دفاتر خلق عرب برده می‌شود که در طی آن اعضا و این دفاتر که به عنوان اعتراض به سخنان دوازدهمین آقای استاندار خوزستان از مدتی قبل دست به تحمیل زده بودند کشته ، زخمی و دستگیر می‌شوند و ده

خرمشهر ، این شهر زیبای ساحلی ، با آن مردم مهربان و عاطفی ، پس از سنج و گید و نقد ، در دهه اول ماه آخربهار آزادی ، آماج تیرهای خندانقلاب شد و به خون و غزا نشست. آن‌خونها که در خرمشهر ریخت ، آن‌سها که بر خرمشهریان رفت ، آن ناروائی‌ها که بر مردم این‌بندر بزرگ جنوبیا ، تحمیل شد ، همه مردم ایران را نگران و دل‌آزرده کرد . همرا فشکین کرد. دل نه فقط خرمشهر که همه ایران را به درد آورد. فاجعه از بامداد روز چهارشنبه ۹ خرداد شروع شد و از آن‌روز تاکنون دهها کشته و زخمی برجای نهاده است. فاجعه آنقدر بزرگ بود که نه تنها روزنامه‌های بزرگ ایران ، که بسرخی روزنامه‌های جهان هم آن را در صفحه اول خود بانیتراهای درشت گنجاندند. اصل وریشه ماجرا ، در مطبوعات ، گنگ و غیر قابل درک جلوه‌گر شد. نمی‌دانیم ریشه‌یابی دشوار بود یا ازسراحتیاط به ریشه‌یابی نپرداختند. خبرهای ضدونقیض بسیار بود. مطابق معمول آنچه مطبوعات نوشتند ، با آنچه رادیو تلویزیون پخش کرد ، تفاوت بسیار داشت. و این شاید ، بی‌مردن به‌کنه ماجرا را دشوار کرد. رادیو تلویزیون شروع ماجرا را عبورچندن از مرز عنوان کردند (بی‌شاهت نیست به‌تظاهرات



قومیت‌های ترک، کرد، لُر، عرب، بلوچ، ترکمن، و رسیدگی به کشتار وحشیانه خرمشهر از دیگر خواستهای آنهاست.

خرمشهر: از اولین روز زدوخوردها، به حالت تعطیل درآمد و درست به حالت تهران پیش از انقلاب، در دوره حکومت نظامی افتاده است. روزیکشنه خبر رسید که بازار و مغازه‌های شهر همچنان بسته است و بر خلاف برخی گزارشها شهر حالت عادی خود را باز نیافته است. نیز خبرهایی حکایت از آن داشت که متحصنان به علت گرمای طاقت‌فرسای جنوب وضع ناساعدی دارند. اما جمعیت همچنان نشسته است و دیگران نیز به آنها می‌پیوندند، چنانکه گروهی از جزیره «مینو» با پرچم سیاه بسوی خرمشهر روانه شدند و سینه‌زنان وارد مسجد گشتند و به بست‌نشتگان پیوستند.

در همین حال تیمسار مدنی و نیروهای دولت، نیز مشغول تقویت موضع خویش‌اند. سران عتایر یکمدهزار نفری طایفه بعد از ظهر روزشنبه با تیمسار مدنی ملاقات کردند و بنا به گزارش خبرگزاری پارس در این ملاقات سران عتایر باشمار «فترده صف، جان‌برکف، بسوی پل‌هدف» اعلام داشتند هدف ما جمهوری اسلامی است و در حفظ آن همه چیز خود حتما جان خویش را فدا خواهیم کرد.

وسیمی است که می‌تواند از افراد دولتی تا افراد کانون فرهنگی خلق عرب را دربرگیرد، اما جالب است که ایشان علاوه بر «جبهه آزادی‌بخش اهواز» که مقر آن در بندر آباد است، «افراد کاملاً شناخته‌شده که هویتشان تعیین شده است مانند کمیونتها و ساواکی‌ها» را متهم کرده است که در این درگیری نقش داشته‌اند. نکته اینجاست که به‌زعم استاندار خوزستان کمیونتها و ساواکی‌ها، با هم رفیق شده و همکاری می‌کنند! استاندار خوزستان همچنین تمرکز نیروهای عراقی را در مرز عراق و ایران در مقابل آبادان تأیید کرده است در حالی که حکومت عراق در اعلامیه کوتاهی این‌خبر را تکذیب کرده است.

در این میان متحصنان نیز که از روزجمعه با صدور قطعنامه‌ای حاوی خواستهای خود، در مسجد امام جعفر صادق (ع) بست‌نشسته‌اند، خواستار محاکمه علی مدنی استاندار خوزستان شده‌اند و او را مسبب اصلی بروز کشتار خلق عرب سلبان دانسته‌اند.

آنها همچنین اخبار رادیو و تلویزیون را دروغین خوانده‌اند و خواستار لغو سانسور شده‌اند، جمع‌آوری اسلحه از دست افراد غیرمسلح، رفع تبعیض و برقراری عدالت بین فارس و دیگر

گزارش خبرگزاریها برخوردارهایی را که چندماه پیش، در تهران و در شهرستانها، بین مردم و مأموران حومت نظامی اتفاق می‌افتاد: فریاد می‌آورد، این خبرگزاریها همچنین از قول آیت‌الله شبیر خاقانی خبری درج کرده‌اند مبنی بر اینکه دولت از تحویل اجساد خودداری می‌کند، هر چند اعراب موافقت کرده‌اند که مراسم تدفین برگزار کنند. خانه آیت‌الله خاقانی برای سومین بار در روز جمعه مورد حمله قرار گرفت او حتی نتوانسته است خواهر خود را که پنجشنبه پیش به مرگ طبیعی درگذشت به‌خاک بسپارد؛ زیرا دولت مراسم تدفین را ممنوع کرده است. آیت‌الله خاقانی تیمسار احمد مدنی را مسئول حمله‌های مکرر به خانه خود معرفی کرد.

خبرگزاریها همچنین از قول آیت‌الله خاقانی نوشته‌اند که تنها و هلی‌کوپترهای نیروی هوایی در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه پنجدهکده عرب‌نشین را نزدیک مرز عراق بمباران کرده‌اند.

در حالی که بیشتر گزارشهای غیررسمی و خبرهایی که از قول مقامات و افراد غیردولتی نقل می‌شود، تقصیرات درگیری خرمشهر را به عهده مقامات دولتی می‌اندازند، تیمسار مدنی ضدانقلابیون را متهم به این کار می‌کند. البته ضدانقلاب تبسیر



روزهای خون و گریه و شرجی...

عکسها از : کاوه گلستان ، محمد صیاد

اندر کاری است که با سرافرازی می گوید « نه ، احتیاجی به دخالت ارتش نیست ، مردم مسلمان خرمشهر خود از شهر خود دفاع خواهند کرد . » مردم را اینجور به جان یکدیگر می اندازند .

فاجعه خرمشهر جوانیست که می گفت : « بچه های عوضی شهرهای دیگر را اینجا آورده اند تا کافر کشی کنند . آنها حتی به بزهایمان نیز تیراندازی کردند . آیا بز هم ضد انقلاب است ؟ »

فاجعه خرمشهر جواب حرف و فریاد و خواسته را با گلوله دادن است . کاری که تخصص رژیم مزدور پیشین بود ، و خوشبختانه ، باعث شد تا باکله سقوط کند و از بین برود .

پسر هشت ساله خود را که شدیداً مجروح شده به بیمارستان آورده . زن ، در حالی که به سر و روی خود می کوبد می گوید « عزیزم ، خدا این را از کجا برایت آورد ؟ » پدر سعی می کند روحیه اش را قوی کند و به او می گوید « زود خوب شو ، بچه ها منتظرند تا باهاشون فوتبال بازی کنی . » پسر کوچک خوش سیما چند لحظه بعد روی تخت بیمارستان می میرد . گریه ام می گیرد و از اتاق بیمارستان بیرون می روم .

فاجعه خرمشهر زن جوانی است که می گفت : « قبله ، قرآن ، نماز عربی است ، چطور شده که حالا عرب خائن و ضد انقلاب است ؟ آنها در یک حکومت اسلامی . این اسلام است ؟ »

فاجعه خرمشهر ، قدرتمند دست-

خرمشهر در آغاز تابستان : گرما ، رطوبت هوا ، گرد و خاک و امسال : خون و فریاد .

فاجعه خرمشهر جوان عربی است که برادر خود را در درگیری های این چند روزه از دست داده است .

می گفت : « لاله ای که از انقلاب مردم ایران زوئیده ، اکنون تبدیل به گیاهی شده که برای باقی ماندن احتیاج به خون دارد . زمانی در سنج ، زمانی در گنبد و امروز در خرمشهر خون می مکد . خون مردمی را که سالهای سال با صلح و صفا همسایه و همدم یکدیگر بودند و دست بدست و دوش بدوش یکدیگر شاه مزدور و بند و بساطش را بیرون انداختند . »

فاجعه خرمشهر زن عربی است که



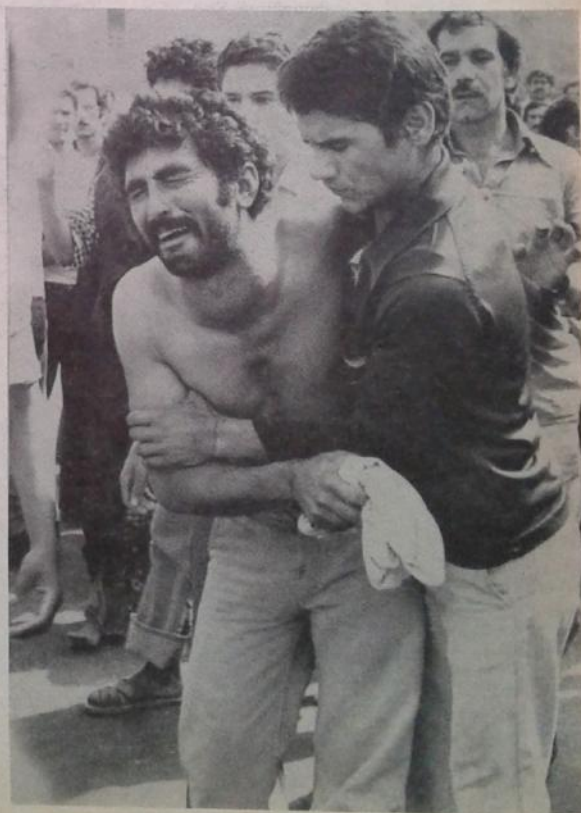
— چه کسانی در هدف ۳- تو نشسته اند، برادر ! ؟



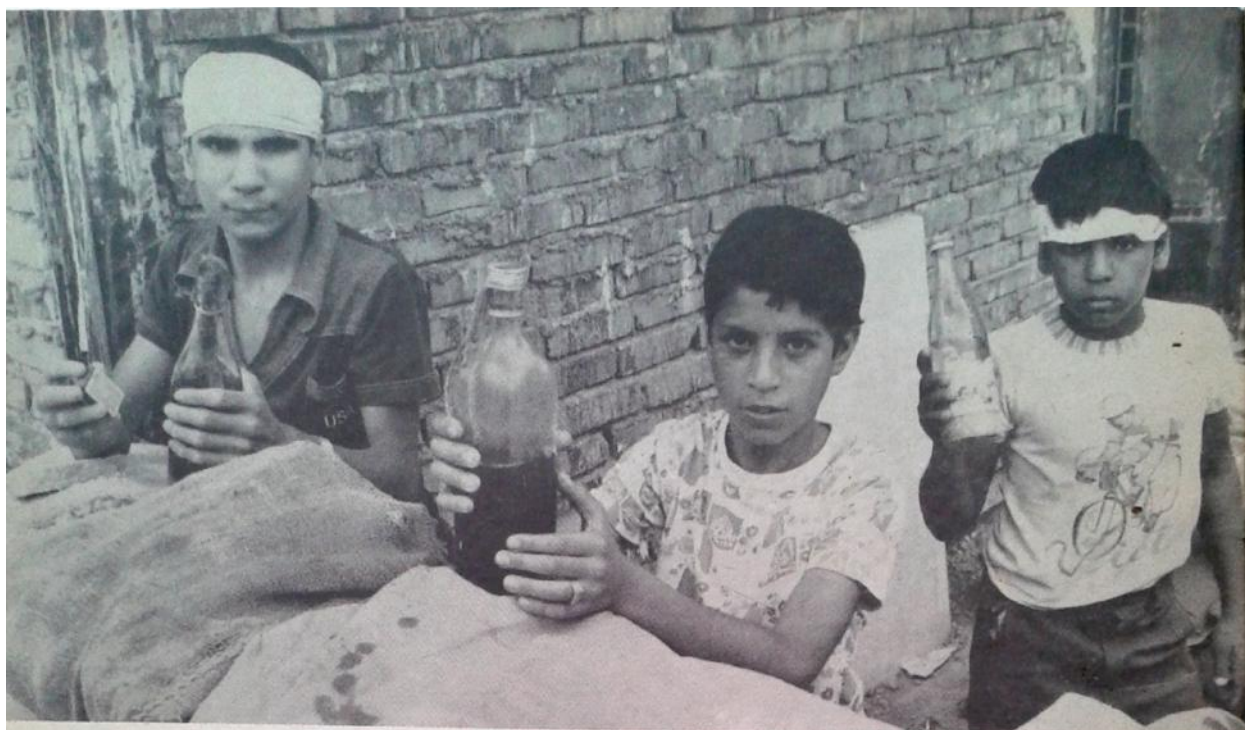
— ما نه نوکر بیگانه‌ایم . نه مسلح‌ایم . نه تجزیه‌طلب . نه ضد انقلاب .



— پالایشگاه ، نفت ، نخل ، لباس قاچاق ، اسلحه و روپند ...



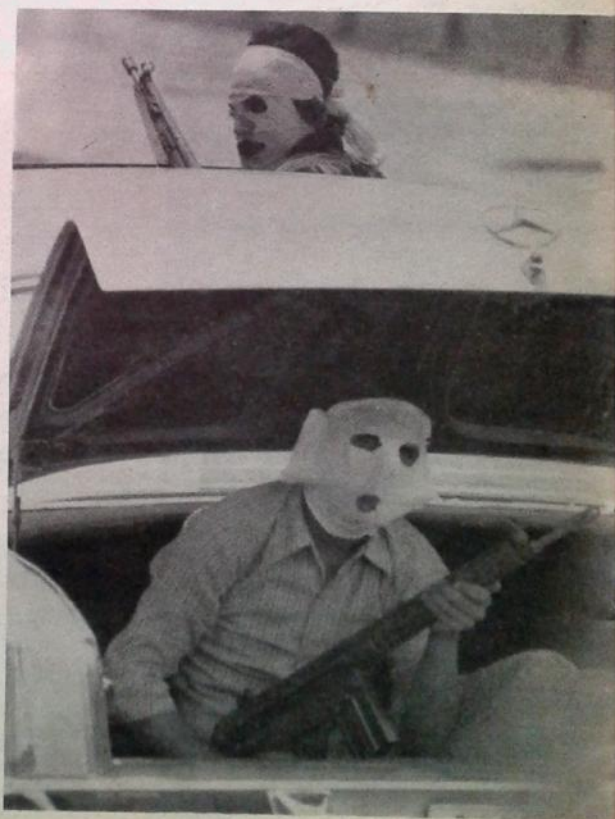
— اشک درد ... مگر ما چه گفته بودیم . تکرار روزهای سخت انقلاب .



— بازهم آن داستان کوکتل مولوتف و بچه‌ها . آن دفعه علیه نگهبانان طاغوت بود . این بار علیه کی ؟



— ماتم از دست دادن اوست .



— شهر در قبضه ماست که نفس را در قفس می‌کنیم !



— ما به خدا ضد انقلاب نیستیم ... ماهمه سرباز توایم ... ما از پیروان اسلامیم .



— حاصل جنگی برادرانه و خونریز . وحشیانه و بی رحم ...





منتفی شدن مجلس مؤسسان
اقدامی ضد دمکراتیک است .

عقب نشینی دولت از مواضع دمکراتیک

حسین رهرو

پس از قیام عده‌ای تلاش کردند با اختصاصی کردن رهبری مانع شرکت فعال نیروهای ضد امپریالیستی شوند

موج جدید تهاجمی از نظر شکل با حملاتی که تاکنون علیه آزادی و انقلاب صورت می‌گرفت تفاوت دارد . از نظر شکل اجرا روندی که در چند هفته اخیر علیه آزادی شکل گرفت با حمایت آشکار مقامات مسئول چه در شورای انقلاب و چه در دولت همراه بود. این ویژگی نشان میدهد که گروههایی که از ابتدا می‌خواستند رهبری تمام ملی و تمام خلقی را اختصاص کرده و آنرا از سطح بیان مجسم دردها و خواسته‌های تمام ملت به سخنگوی يك گروه خاص تقلیل دهند تا حدی موفق شده‌اند و چه پیروزی در دنیا کی .

باید افزود که آن بخش از رهبری که تاکنون و بارها در برابر این گونه عملیات ضد آزادی به دفاع از انقلاب و آزادی برخاسته بودند و در برابر اعمال دیکتاتوری يك گروه خاص بر تمام ملت مقاومت می‌کردند این بار - و مانمی دانیم چرا - همراه و همدوش دولت در برابر این تهاجم سکوت کرده‌اند .

فرایند کنونی از نظر محتوی نیز دارای اهمیت سیاسی - اجتماعی مهمی است . در يك جنبش ملی و دمکراتیک مانند انقلاب ملت ما - رهبری عبارت است از نهادی که چه در قالب يك شخص واحد و چه در قالب يك نهاد سیاسی مانند حزب یا جبهه - که با ارائه يك برنامه سیاسی فراگیر تمامی اقشار و طبقات ، سازمانها و گروههای گوناگون را صرف نظر از تنوع اختلافات و تمایزات عقیدتی در يك صف واحد بر اساس محور مشترك یعنی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری متحد کرده و خود به عنوان سخنگو و نماینده تمامی این اقشار

تدوین و تصویب قانون اساسی منتفی شده و طرح انتخابات شورا نیز به تدریج فراموش شده است. هیات حاکمه در برابر خواسته‌های روزافزون مردم برای شرکت هر چه بیشتر در امور کشور به ایجاد سدهای دفاعی پرداخته و روز به روز از مواضع دمکراتیک انقلاب عقب‌نشینی می‌کند .

موج جدید تهاجمی به علت حمایت همه‌جانبه رهبری از اینگونه عملیات خصوصیتهایی فرارونده و گسترش‌یابنده یافته و مفهوم سیاسی آن از دایره مالوف و آشنای روزمره فراتر می‌رود .

رادیو و تلویزیون که با تبلیغات خود سعی کرد که ترور آیت‌الله مطهری را به نیروهای دمکراتیک نسبت دهد و با يك کرشمه دوکار برآورد . مشی خجولانه رادیو و تلویزیون پس از ترور ناکام دوم چه خوب سیه روی کرد هر که در اوغش بود ، و به اتکاء حمایت دستگاه حاکم ما شاهد بکارگیری رایج‌ترین و شناخته‌ترین ابزار استقرار دیکتاتوری سیاه یعنی تصفیه به دلیل اختلافات عقیدتی در کیهان بودیم و به دنبال آن شاهکار بی‌بدیل طنز سیاه سیاسی ، حمله ضد انقلابی عناصر برانگیخته به تظاهرات ضد آمریکائی روز جمعه گذشته ، نمایش حماقت و فرصت طلبی را به اوج رساند و ظاهراً حکایت همچنان باقی است .

در شرایط بحران اقتصادی از طرفی و ضعف دولت به دلیل بی‌برنامگی و حاکمیت دوگانه کمیته‌ها - دولت ، شورای انقلاب - هیات وزراء فعالیت سازمان یافته نیروهای انحصارگرائی جزیج و مرج و ظهور مجدد و رنگ شده فاشیسم نخواهد داشت .

در چند هفته اخیر زنجیری از حوادث یکدست با هدفی مشابه در کشور ماشکل گرفت . تهاجم همه‌جانبه و سازمان یافته به نیروهای آزادیخواه و دمکراتیک توسط دار و دسته های انحصارگرا چریانی است که از حمله به مطبوعات آزادیخواه تا هجوم وحشیانه به تظاهرات ضد آمریکایی روز جمعه رادریبر میگیرد. تهاجم همه جانبه و حمله به سازمانها و تهاجم همه جانبه و حمله به سازمانها و تظاهرات ضد امپریالیستی از پیروزی قیام تاکنون موضوع تازه و بی‌سابقه‌ای نیست ، اما موج جدید تهاجمی چه در جریان تحریم مطبوعات و چه در جریان حمله خونین نیروهای هرج و مرج گرا به تظاهرات ضد آمریکایی ، این بار بی‌پرده و آشکار مستقیماً آزادی را آماج حمله برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته خود قرار داده و با تشدید تنگ نظرانه‌ترین روانشناسی تحمیل‌گرایانه نه تنها آزادی بلکه انقلاب را به مخاطره انداخته است.

از سوی دیگر ما هر روز ناظر از دست رفتن نتایج انقلاب و عقب‌نشینی مداوم هیات حاکم از مواضع ملی و مردمی هستیم . لجاجت و انحصارگرائی در گروههای خاصی از رهبری ، وحدت کلمه یعنی اتحاد نیروهای مردمی را در مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری به خطر انداخته است و طراحان سیاست خارجی آمریکا چقدر باید شادمان باشند که تظاهرات ضد آمریکائی نیرو های ملی و مبارز به تحریک دار و دسته‌های مورد هجوم قرار می‌گیرد . از سوی دیگر دیدیم که چگونه یکی از هدفهای سیاسی اصلی انقلاب یعنی تشکیل مجلس مؤسسان برای

و طبقات ، خصوصیتی تمام ملی می یابد . ما دیدیم که رهبری انقلاب ایران با ارائه يك برنامه سیاسی مبتنی بر سرنگونی سلطنت و مبارزه علیه تسلط امپریالیزم و با تکیه به قاطعیت و آشتی ناپذیری خود به خوبی از عهده ایفای این رسالت تاریخی برآمد .

اما پس از قیام ما شاهد تلاش گروه هایی بودیم که بادستابیز قراردادن اختلافات عقیدتی خواهان اختصاصی کردن رهبری بوده و مانع شرکت فعال و خلاق کلیه نیروهای ضد امپریالیستی در نهادهای مردمی و صحنه فعالیت سیاسی می شدند .

جریانات اخیر نشان داد که رهبری تا تأکید موج جدید تهاجمی بیش از پیش به سمت آنان کشیده می شود و این میتواند همبستگی ملی را به خطر انداخته در درون صفوف متحد خلق ما شکاف اندازد .

موج جدید تهاجمی دارای این ویژگی نیز هست که به علت فقر سیاست ، فقدان برنامه سازنده و خلاق سیاسی - اقتصادی برای مسائل مملکت ، از مبارزه سیاسی هراسان و گریزان بوده و سعی می کند مبارزه عقیدتی را به جای مبارزه سیاسی بگذارد . موج جدید تهاجمی با حمله به نهاد های دموکراتیک تحت عنوان و به بهانه منهد در حقیقت فقر سیاسی خود را آشکار می کند .

زیرا هیچ نیرویی در جامعه ما خواهان مبارزه عقیدتی نیست . نیروهای سالم و ضد امپریالیزم خواهان مبارزه سیاسی هستند . آنها خواهان فضای باز و آزادی هستند که هر کس بتواند برنامه های خود را برای سازندگی کشور و بهبود زندگی مردم ارائه کند .

انحصارطلبان فرقه گرا از آنجا که فاقد هر نوع پیشنهاد سازنده و عملی برای مسائل مملکت هستند لاجرم تعصبات عقیدتی را دامن می زند تا ناتوانی خود را پشت دیکتاتوری سیاه پنهان کنند .

گریز از مبارزه سیاسی براساس دامن زدن به اختلافات عقیدتی و مسلکی از طریق توسل به خشک اندیشی و تعصبات جاهلانه ، ایجاد فضای ترس و روانشناسی ترور فکری ، دروغ پردازی های تبلیغاتی و عوام فریبی از شیوه های رایج دیکتاتوری سیاه است .

دیکتاتوری سیاه ، دیکتاتوری آشکار نیست ، او از طریق دستگاه های شناخته مانند ساواک یا ارتش عدل نمی کند بلکه با ایجاد هیاهو ، خواهان سیاست ناآیدگری مطلق بوده و هر نوع مخالفت را تحت عنوان « ارتداد » و « رفض » سرکوب می کند . دستگاه های سرکوب گر در این نوع دیکتاتوری بیشتر دستگاه های عقیدتی و ایدئولوژیکی است . در نمونه های شناخته این نوع دیکتاتوری مانند رایش سوم و یا حکومت مقلد موسولینی هیات حاکمه ناتوان ، آنگاه که از حل مسائل اقتصادی و سیاسی عاجز می ماند ، نارضایتی توده های ستمبر جامعه را به سوی دشمنان فرضی سمت داده و نیرو های مردم را علیه خود آنان بسیج میکرد . آنچه مشخصه اصلی موج جدید

تهاجمی را که در چند هفته اخیر در مملکت ما شکل گرفته است - می سازد در حقیقت دیکتاتوری سیاه است . مکانیسم عملکردی در اینگونه نظامها از فشار های عقیدتی آغاز شده و با تحریک عناصر ناآگاه ، نهادهای دموکراتیک هورد حمله قرار می گیرند . تاریخ سیاسی جهان بارها

ظهور و سقوط این نوع دیکتاتوریا را دیده است مخالفانی که ناصداقانه به یهودی بودن ، کمونیست بودن ، منافق بودن ، متهم می شوند ، روزنامه هائی که به علت زبان حقیقت گوی خود غارت می شوند ، کتابهایی که سوزانده می شوند و سرانجام فضائی بوجود می آید که هر کس فکر می کند فردا نوبت اوست و در حقیقت این گونه حرکتها وقتی به راه می افتند ترور فکری را تا سطح ترور جسمی بالا برده و ترس از متهم شدن روان شناسی اصلی جامعه را خواهد ساخت .

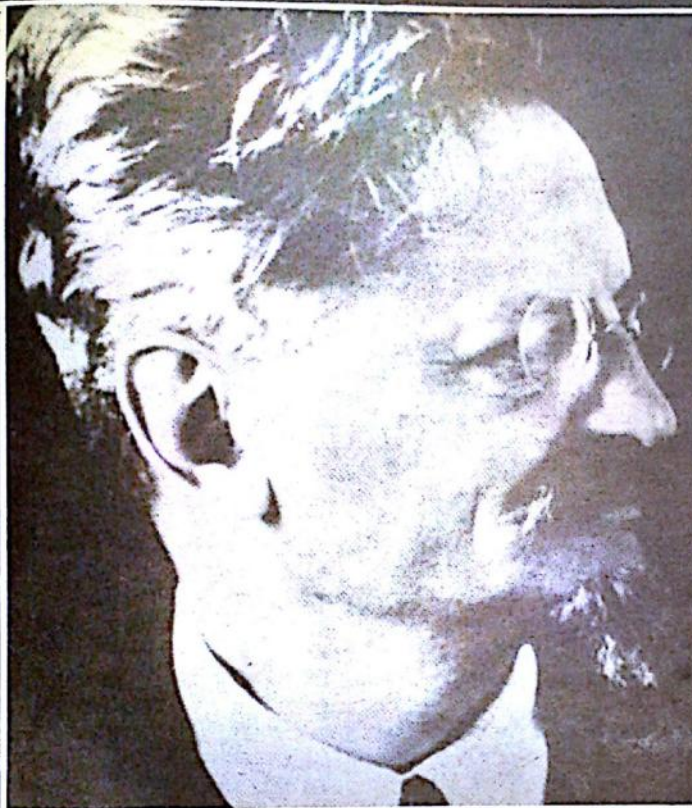
ما هنوز امیدواریم و یا تعایل داریم که امیدوار باشیم ، رهبری با روشن بینی و درك ضرورت همبستگی ملی در برابر امپریالیزم ، تسلط گرائیهای مشکوک و ضد آزادی را جلوگیر شود چرا که جامعه ما جامعه ای آسیب پذیر است و هیچ کس نباید مسئولیت تکرار فاجعه ۲۸ مرداد ۳۲ را به عهده بگیرد

« امیر کبیر » هشتر کرده است :

« صدای پای دگرگونی »

مجموعه مقاله های « حسین مهری »

- روایت های نو ... فکر های نو ... برداشت های نو ...
- شرح جریان های فکری جدید در غرب ...
- شرح بیماری های غرب ...



نظر لئون تروتسکی درباره آزادی مطبوعات و حضور طبقه کارگر

حملاتی که چندی پیش علیه آزادی مطبوعات جریان داشت، بالاخره با تعطیل آژندگمان - بدن یک هفته - و کنار گذاشتن بخشی از هیات تحریری کیهان و حملات همه جانبه رادیو و تلویزیون به مطبوعات کشور به اوج خود رسید و بدین ترتیب مسئله آزادی مطبوعات را به یکی از محورهای مهم مبارزه برای دموکراسی بدل کرد.

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، مقاله‌ای تاریخی است که در طی آن، لئون تروتسکی موضع مارکسیسم انقلابی را نسبت به آزادی مطبوعات روشن می‌سازد. تروتسکی در این مقاله روشن می‌سازد که هرگونه گواشی برای تحدید آزادی مطبوعات، حمله به حقوق دموکراتیک بطور کلی است و زمینه را برای اختناق دردوره بعد آماده می‌سازد. در واقع، تحدید آزادی بطور اعم و آزادی مطبوعات بطور اخص، حمله به دست‌آوردهای انقلاب است و تیشه بریشه انقلاب می‌زند. این حملات، در صورت پیروزی، عواقب وخیمی برای طبقه کارگر و انقلاب دربر خواهد داشت.

تروتسکی این مقاله را در سال ۱۹۳۸ دریاخ به جملاتی نوشت که از جانب حزب کمونیست علیه آزادی دموکراتیک هدایت می‌شد.

این مقاله، سی و هشت سال بعد، اینبار در دوران انقلاب پرتغال در این کشور منتشر گردید. در سال ۱۹۷۵، سران ارتش و حزب کمونیست پرتغال دست به حمله وسیعی به آزادی مطبوعات زدند و روزنامه ریوبلیکا، نشریه حزب سوسیالیست

لئون تروتسکی

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، پاسخی فاطح به حملاتی است که نسبت به آزادی مطبوعات صورت می‌گیرد.

این مقاله، از مجله هفتگی اینترکانتیال پریس (چاپ نیویورک)، شماره ۹ ژوئن ۱۹۷۵ ترجمه شد و در پیام دانشجوی شماره زمستان ۱۳۵۴ و بهار ۱۳۵۵ برای اولین بار منتشر گردید.

این کشور توفیق گردید. در آنجا کارگران، به تحریک حزب کمونیست، دست بافغال روزنامه زدند و هیئت تحریریه روزنامه را کنارگذازدند. هیئت تحریریه روزنامه ریوبلیکا دست به انتشار این روزنامه بطور زیرزمینی زدند، و مقاله آزادی و طبقه کارگر را دریاخ به حملات حزب کمونیست به آزادی مطبوعات، که بنام مارکسیسم صورت می‌گرفت، انتشار دادند که با استقبال کم نظیری مواجه گشت.

این مقاله، با اینکه در رابطه با فعالیت‌های ضددموکراتیک حزب کمونیست در سال ۱۹۳۸ در مکزیک نوشته شده، لکن محتوای سیاسی آن به جریان حمله به مطبوعات در ایران مربوط است. مشخصا با تکیه بر اصول و اندکی تغییر در جزئیات،

در حال حاضر در مکزیک، یک در رشته مبارزات بر ضد مطبوعات ارتجاعی جریان دارد. این حمله توسط رهبران کنفدراسیون کارگران مکزیک و یا بطور مشخص تحت رهبری شخص آلسای لومباردو تولدانو هدایت می‌شود. هدف «تحدید» مطبوعات ارتجاعی است: با قراردادن آنها تحت سانور دموکراتیک و یا بطور کلی توفیق آنها. سندیکاهای کارگری را برای این جنگ بسیج کرده‌اند. دموکراتهای شفا ناپذیری که تجربه مسکوی استالینیت فاش‌شان کرده و توسط «دوستان» س. پ. او. (پلیس مخفی شوروی) رهبری می‌شوند، از این مبارزه که نامی جز خودکشی برای آن پیدا نمی‌توان کرد، استقبال کرده‌اند. در واقع پیش‌بینی این امر غیرممکن نیست که در صورت پیروزی این مبارزه و حصول نتایج عملی که سخت به مذاق لومباردو تولدانو مزه کرده، عواقب نهایی آن پیش‌از همه متوجه طبقه کارگر خواهد شد.

نوری و تحریکات تاریخی هر دو برای این حقیقت شهادت می‌دهند که هرگونه تحدید دموکراسی

در جامعه بورژوازی، در تحلیل نهائی درست مانند وضع هر گونه مالیات که همواره برگردیده طبقه کارگر سنگینی خواهد کرد، پیوسته متوجه پروتاریا خواهد بود. دموکراسی بورژوازی تا آنجا بدرد پروتاریا می خورد که راه را برای توسعه مبارزه طبقاتی بگشاید. در نتیجه هر « رهبری » از طبقه کارگر که دولت بورژوازی را به سلاح کنترل انشان عمومی بطور اعم، و کنترل مطبوعات بطور اخص تسلیح کند، بمعنای دقیق کلمه خائن است. در تحلیل نهائی، تشدید مبارزه طبقاتی جناحهای مختلف بورژوازی را بسوی توافق سوق میدهد. آن وقت آنان دست به تصویب قوانین ویژه ای می زنند، انواع تضییقات را فراهم می کنند و سانورهای «دموکراتیک» علیه طبقه کارگر به مورد اجرا می گذارند. هر کسی که هنوز این مطلب را نفهمیده باشد باید از صفوف طبقه کارگر بیرون برود.

بعضی از «دوستان» اتحاد شوروی اعتراض کرده خواهند گفت «ولی بعضی مواقع دیکتاتوری پروتاریا مجبور می شود که به اقدامات ویژه ای دست بزند، علی الخصوص علیه مطبوعات ارتجاعی.» ما پاسخ می دهیم « در اصل این اعتراض به اینجا ختم می شود که انسان سعی کند یک دولت کارگری را بیاورد دولت بورژوازی یکی بگیرد. با وجودیکه مگر یک کشور نیمه مستعمره است لکن در عین حال یک دولت بوژوازی هست و بهر طریق یک دولت کارگری نیست. ولی حتی از نقطه نظر منافع دیکتاتوری پروتاریا، اقداماتی نظیر توقیف مطبوعات بورژوازی و باساور آنها، ابداء یک برنامه و یا یک اقدام مطلوب نیست. اقداماتی از این دست، تنها بمنزله حرکتی است زشت اما موقت و اجتنابناپذیر. »

پروتاریا پس از کسب قدرت، ممکن است مجبور شود برای مدتی همین اقدامات خاصی علیه بورژوازی بکند، یعنی اگر بورژوازی علنا رفتاری یاغیانه نسبت به دولت کارگری در پیش گیرد. در آن صورت تشدید آزادی مطبوعات نیز به همراه سایر اقداماتی که در جنگ داخلی اتخاذ شوند عملی خواهد شد. طبیعی است که اگر انسان مجبور شود هوایما و توپخانه بر علیه دشمن بکار گیرد، نمیتواند بهمان دشمن اجازه دهد که سرازسز خبری و تبلیغاتی خود را در درادوی مسلح پروتاریا حفظ کند. باتمام این احوال، در این مواقع نیز، اگر این اقدامات خاص تا آن اندازه گسترش یابند که بصورت اکتوی درآیند، این خطر را خواهند داشت که از کنترل خارج شوند، و بوروکراسی کارگری یک حصار سیاسی بدست آورد که بنوبه خود یکی از عوامل انحطاط دولت کارگری خواهد شد.

ما در مقابل خود مثال زنده ای از چنین قانون

تحول را داریم و آن خفقان نفرت انگیزی است که بر آزادی سخن مطبوعات هم اکنون در اتحاد شوروی حکومت می کند. این خفقان ربطی به منافع دیکتاتوری پروتاریا ندارد. بلکه برعکس، برای این طرح شده است تا در مقابل مخالفت کارگران و دهقانان از منافع فشر جدید حاکم محافظت کند. از همین بوروکراسی بناپارتیستی در مسکو است که آقای لومباردو تولدانو و شرکاء میمون وار تقلید می کنند و در نتیجه حیات سیاسی خود را با منافع سوسیالیسم یکی می گیرند.

وظایف واقعی دولت کارگری این نیست که بدور کردن انشان عمومی فسلاده پلیس بندازد، بلکه برعکس اینست که آرا از یوغ سرمایه آزاد کند. این کار تنها از طریق ترار دادن وسایل تولید، منجمله وسایل تولید اطلاعات عمومی، در اختیار کل جامعه صورت می گیرد. موفقی که این قدم اساسی سوسیالیستی برداشت شد، باید به تمام تمایلات موجود در انشان عمومی که علیه دیکتاتوری پروتاریا دست به اسلحه برده اند فرصت داد تا آزادانه عقاید خود را بیان کند. این وظیفه دولت کارگری است که به تناسب تعداد اعضایشان، وسایل فنی مورد لزوم مانند کاغذ، وسایل چاپ و حمل و نقل را در اختیارشان قرار دهد. یکی از علل اصلی انحطاط دستگاه دولتی اینست که بوروکراسی استالینیستی حق انحصاری مطبوعات را در دست دارد که تمام دست آوردهای انقلاب اکثر را در خضر ویرانی محض قرار داده است. اگر غرض ما پیدا کردن نمونه هایی از نفوذ مخرب کومینترن در نهضت های کارگری کشورهای مختلف باشد، باید بگوئیم، فعالیت کنونی لومباردو تولدانو یکی از شگفت ترین آنهاست. در واقع تولدانو و طرفدارانش می گویند که وسایل و روشهایی را وارد سیستم بورژوا - دموکراتیک کنند که ممکن است در شرایط موقت، تحت یک دیکتاتوری پروتاریالی اجتنابناپذیر باشند. علاوه بر این، آنها در واقع این روشها را از دیکتاتوری پروتاریا به وام نمی گیرند، بلکه برعکس آنها را از بناپارتیست هایی که غاصب این دیکتاتوری هستند بهارینه می گیرند. بعبارت دیگر، آنها برای بورژوا - دموکراسی مریض، و بروس بیماری بوروکراسی استالینیستی در حال زوال را تزریق می کنند.

دموکراسی بی رفق بکریک را دوخطر کننده ودائم از دو جهت مختلف، تهدید می کند: اول، امپریالیسم خارجی و دوم، ماموران ارتجاعی داخلی که بر تیراژترین نریات را در اختیار دارند. ولی آدم باید تور و کونند باشد که تصور کند که با توقیف مطبوعات ارتجاعی، کارگران و دهقانان قادر خواهند بود خود را از قید نفوذ عقاید ارتجاعی خلاص کنند. در حقیقت آنها

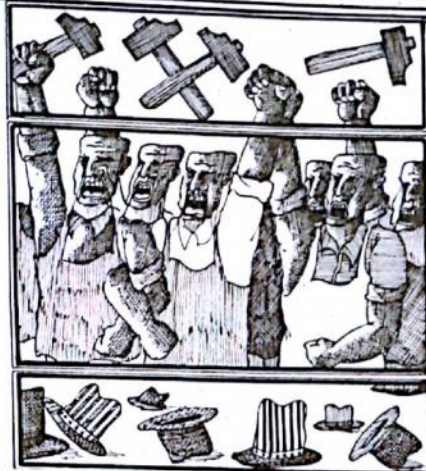
وسیع ترین آزادی بیان و آزادی مطبوعات و تشکیل اجتماعات می تواند شرایط مناسب را برای پیشبرد نهضت انقلابی طبقه کارگر بوجود آورد.

این ضروری است که مبارزه ای شدید علیه مطبوعات ارتجاعی بعمل آید. ولی کارگران نمیتوانند اجازه دهند که مشت سرکوب کننده دولت بورژوازی جانشین مبارزاتی شود که خودد باید از طریق سازمانها و مطبوعات خودبدان دست بزنند. ممکن است امروز چنین به نظر آید که دولت نسبت به سازمانهای کارگری « روی خوش » نشان می دهد، و کسی فردا، ممکن است حکومت بدست ارتجاعی ترین عناصر بورژوازی بیفتد، امری که بناچار اتفاق خواهد افتاد. در آن صورت، تمام قوانین تحدید کننده موجود، بر ضد کارگران بکار گرفته خواهند شد. تنها ماجراجویانی که به فکر هیچ چیز جز احتیاجات لحظه ای نیستند به وجود چنین خطری بی اعتناء هستند.

مؤثرترین راه برای مبارزه با مطبوعات بورژوازی گسترش مطبوعات طبقه کارگر است. البته، نریات زردی در ردیف الیابایولار قادر بانجام چنین وظیفه ای نیستند. چنین ورق بارهانی جالی در میان مطبوعات کارگری، انقلابی و یاجتی مطبوعات معتبر دموکراتیک ندارند. نشریه الیابایولار در خدمت جاه طلبی شخصی آقای لومباردو تولدانو است که اولیز به نوبه خود در خدمت بوروکراسی استالینیستی است. روش این روزنامه دروغ است و تشویق به بگیر و بند و تحریف عقاید که همانا روش تولدانو نیز هست. روزنامه تولدانو نه برنامه ای دارد و نه عقیده ای. واضح است که چنین ورق باره ای هرگز نمیتواند حتی یک واکنش سالم در طبقه کارگر ایجاد کند و پروتاریا را از اطراف مطبوعات بورژوازی دور و بسوی خود جلت کند.

لذا، به یک نتیجه اجتنابناپذیر می رسیم آن اینکه مبارزه علیه مطبوعات بورژوازی بایرون - انداختن « رهبران » منحنط از سازمانهای طبقه کارگر آغاز می شود، بخصوص با آزاد ساختن مطبوعات کارگری از قید لومباردو تولدانو و سایر جاه طلبان بورژوازی. پروتاریای مکرریک باید روزنامه صادقی داشته باشد که احتیاجات او را بیان کند، از منافعش دفاع کند، افشادیش را وسیع گرداند و راه را برای انقلاب سوسیالیستی در مکزیک هموار کند. این چیزی است که روزنامه کلیو در نظر دارد انجام دهد. لذا، ما کار خود را با اعلام جنگی سخت علیه لالزنی دوزخی بناپارتیستی تولدانو آغاز می کنیم. در این کوشش خود، ما به انتظار حمایت تمام کارگران مترقی، مارکسیست و دموکراتهای واقعی هستیم.

(۲۱ اوت ۱۹۲۸)



گزارشی از خانه کارگر و سخنان کارگران بیکار خانه آنان که دردشان یکی است

جلوی درخانه کارگر مطابق معمول شلوغ است. پراست از رفت و آمد انسانهایی که از طبیعی ترین حشاشان، حق کار کردن، محرم شده اند. فضا، فضای پرش است و اعتراض، فضای خشم و رنج مردمی است که باخون خود رژیمی را بر انداخته اند و از این تحول هوز نصیبی نبرده اند. در خیابان ابوریحان بر در و دیوار خانه کارگر انواع اعلامیه ها و پوسترها را می توان دید که کارگران را به شکل، وحدت و مبارزه می خواند و بروی دیوار به درستی نوشته اند: کارگر، برزگر اسلام حامی توست. دموکراسی کارگری جدومرزی ندارد و می توان از فضای خانه کارگر دموکراسی آینده را دید که سرشار از امکان رشد و شکوفایی است تا غم نان انسان را از حقیقت انانیش دور نکند و از تکامل اندیشه باز ندارد.

آغاز شده است. « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. »
این سرآغاز راه نوینی است که آینده روشنتری را نوید می دهد. در گوشه و کنار راهرو کارگران بیکار و شاغل در گروه های سه چهار نفری ایستاده اند و حرف می زنند. حرف نمی زنند درددل می کنند. کارگری که باهم داخل ساختمان شده ایم با کسی شروع به حرف زدن می کند و من فرصت می کنم که چند لحظه بیشتر به اطرافم خیره شوم. جوان لاغر اندام و رنجوری دستش را به دیوار تکیه داده است و بانگی چند از کارگران حرف می زند، نگاهش را به زمین دوخته است و گویی به بانگی بلند فکر می کند: « ششماه است که از دست پدر و مادرم فرساری هستم و چون خرجی ندارم به آنها بدهم. اینجا مانده ام و از آشناها فرس می کنم، نان خالی و آب می خورم. حتی قادر به گرفتن تاید و شستن لباس خودم نیستم. دولت می گوید صبر کن. آیا صبر فقط برای کارگر است چرا به بنقال و به بازاری و دکتر نمی گویند که صبر داشته باشند. به پدر گورم چگونه بگویم صبر کند. ششماه صبر کرده و دیگر نمی تواند صبر کند. »

حامی سرمایه دار به کارگران صبر انقلابی نشان می دهد. دولت بانسان دادن صبر انقلابی از خودش دوباره پای خولخوران امپریالیسم را به ایران باز می کند. با وجود فقر و بدبختی که زندگی ما و بچه هایمان را تهدید می کند صبر می کنیم ولی دولت چکار می کند؟ به سرمایه دارها کمک می کند. هفت میلیارد تومان وام به آنها می دهد ولی وقتی که ما ۴ میلیون نفر کارگر بیکار از دولت می خواهیم که طرح پیشنهادی ما را در مورد وام بیکاری تصویب کند در جواب میگوید پول نداریم و از طرف دیگر به حق و به نیرنگ مقدار جزئی پولی به بعضی از کارگران می دهد به عنوان وام و با این عمل قصد دارد که صفوف متشکل ما را متلاشی کند تا ما نتوانیم به خواستهای برحق خود برسیم. »

در کلامش ناامیدی نهفته است. بهتر بگوییم امیدش را از بهبود زندگی در شرایط کنونی از دست داده است لیکن جستجویش برای راههای نوین شاید از همین جا آغاز شود مگر نه اینکه سؤال آغاز پاسخ است ؟

کارگر اولی حرفش تمام شده است. شرم آورده می یزد معطل نشیها...؟ با هم وارد اتاق نسبتاً بزرگی می شویم. چندمیز چوبی مستطیل بزرگ و چندین صندلی انانیه اتاق را تشکیل می دهند. اتاق بزرگ است از کارگران بیکار. در مقابل نگاههای پراسان با سرعت می گوید خبر نگار است، خبر نگار

یکی از کارگران مخاطبش با صدای خشم آلود به صخره تکرار می کند: صبر کنید، صبر انقلابی داشته باشید. منی صبر انقلابی را هم ما نفهمیدیم. لابد دولت هم در مقابل حمله های وحشیانه خونخواران

تهران مصور است، زحمه می‌بچد خیرنگار است، می‌خواهد از ما بنویسد. در یک لحظه دهها نفر دورم جمع می‌شوند. یک نفر بانا باوری می‌گوید کارت خیرنگاریت کو؟! کارت ندارم و از او می‌خواهم که با دفتر مجله تماس بگیرد. دیگری می‌گوید بایا بشین نمی‌خواه. رفیقش را صدا می‌زند میگوید کاغذ و قلم بیاور و همه چیز را بنویس.

به‌عنوان نماینده شورای مؤسس مرکزی اتحادیه‌های سراسری کارگران پروژه‌ای، بیکار و اخراجی ایران سخن می‌گوید. سیه‌چرده و لاغر است. پیراهن سیاهی به تن کرده. صدایش قاطع و مملو از خشونت است. خشونت انسانی که بازمی‌رایخ اولین گامهای استوار را در تنه‌ها راه موجود کرده است. از چگونگی تشکیل شورای مؤس می‌گوید: «بعد از یک سری مبارزاتی که تک‌تک شهرستانها انجام دادند و نتیجه‌ای نگرفتند ما تصمیم گرفتیم که یک تشکیلات سراسری بوجود بیاوریم. نمایندگان شهرستانها را دعوت کردیم آمدند و نشستیم و حول مسایل بیکاری و خواستهای خودمان سازش صورت گرفتیم، بعدا تصمیم گرفتیم که هرگونه حرکتی سراسری باشد.»

شعار روی دیوار

تنها شعار روی دیوار دوباره به ذهنم خطور می‌کند: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.» او ادامه می‌دهد: «در قبال این تصمیم بود که روز اول ماه مه را برای اعتراض باینکه طرح مانع‌سویب نمی‌شود راه‌پیمایی کردیم. چون به مشکل بیکاری و مساله کارگران بی‌توجهی می‌شود راه‌پیمایی کردیم.»

پهلوسختیش آستینش را می‌کشد و می‌گوید بگو چقدر به ما حمله کردند. صدایی از بالای سرم می‌گوید: «ما باکمال نظم حرکت می‌کردیم و تمام شعارهایمان در مسورد اتحاد و همبستگی بود. نیروهای مرتجع و فاشیست باکمال بی‌شرمی چندین بار به ما حمله کردند و آنها که در لباس اسلام سنگسرمایه‌داران را به سینه می‌زدند خواستند که صفوف منظم ما را درهم بکنند.»

سخنگوی اولی به علامت تأیید سرش را تکان می‌دهد. صورتش درهم می‌رود می‌گوید: «در این برخوردها، چندین ده‌نفر از برادران ما بوسیله شمشا، زنجیرها و چاقوهای آنها مضروب شدند. آنها جلوی حرکت ما را گرفتند و ما برای اینکه برخوردی بیش نیاید جلوی بانک قطنامه خودمان را صادر کردیم... و با انضباط کارگری متفرق شویم.»

سرش از اعتقاد

این جمله آخری را مژغورانه می‌گوید. صدایش سرشار است از اعتقاد به نیروی خود و هم‌قطاران.

پیرمرد لاغر اندامی جلو می‌آید و از رفیقش که پهلوی من ایستاده کبریت می‌خواهد. چهره‌اش چروکیده است، دندانهای زرد و پشت خمیده‌ای دارد. سیگارش را روشن می‌کند. بقیه با احترام به او نگاه می‌کنند. نگاه می‌ماند از دست و پرستگرا نه به دیگران خیره می‌شود. می‌گوید: خیرنگار است. صدای جوی مارا جلو می‌کشد و می‌نشیند. کارگر جوانی برایشان جای می‌آورد. لیوان پلاستیکی، آبی‌رنگ را جلویم می‌گذارد و سقاوتفندانه می‌گوید: بخور آبچی... و بلافاصله گلابه‌اش از میوعات واز رادیو و تلویزیون شروع می‌شود. کمتر از ههه از آنها نوشته می‌شود. کمتر از ههه آنها را نشان می‌دهند... شاکلی است که رادیو و تلویزیون کاملا آنها را نادیده گرفته است. خودش فکر می‌کند برای این است که حرف حق می‌زند و در نتیجه دولت نمی‌خواهد افکار عمومی به طرف آنها جلب شود. با لهجه شیرین ترکی می‌گوید: «ما این اعمال را محکوم می‌کنیم و آنها را اعمال ضد کارگری می‌دانیم. برای چندمین بار مصر ا از دولت خواستاریم که این اژدهای خونخوار سانور را از روی تشکیلات رادیو و تلویزیون بردارد!»

آنطرف‌میز منت محکم بر می‌زوبیده میشود و کسی می‌گوید این حرفها را می‌زید که بما بر حسب کمونیستی می‌زنند. پیرمرد در مقابل خشونت هم‌درش سرش را به آرامی تکان می‌دهد و زیر لب نجوا می‌کند: اگر تگولیم باز هم بر حسب می‌زنند. ما باید حقیقت را بگولیم.

بخت ادامه پیدا می‌کند... گروهی تگراند و بی‌اعتقاد. با اینکه حتی زنجیری هم برای از دست دادن ندارند در گفتارشان محتاطند. آنها که حرف می‌زنند گویی جانشان به لب رسیده است. راه درمان دردهایشان را بخوبی می‌شناسند و با امیدی که از انقلاب داشته‌اند حیرانند که چرا قدمی در راه بهبودی برداشته نمی‌شود. پرسش‌ها و پاسخها با شور و توان تکرار میشود. چرا بانکها را ملی نمیکنند؟ چرا سرمایه‌های کارخانه‌ها و شرکتها را سرمایه‌داران را ملی نمی‌کنند؟ یکی به سادگی می‌گوید: آخر سرمایه‌دارها نیستند، فرار کرده‌اند می‌خواهند آنها را برگردانند تا کارخانه‌ها بره بپفتد!

صدای خشمگین کارگری جوان بر می‌خیزد... «حواس کجاست... تعدادی از شرکتها و کارخانه‌های موجود فعلا به دست کارگران اداره می‌شود. این نشان می‌دهد که اگر کارگران امور کارخانه‌ها را بدست خود بگیرند توانایی این را دارند که خیلی بهتر از سرمایه‌داران کارخانه یا شرکت را اداره کنند. بایک مقدار جزئی کمک خودمان می‌توانیم

کارخانه را براه بیندازیم. دولت بهتر است به ما کمک کند نه به سرمایه‌دارها...»

جان کلام

بخوبی می‌دانند که چرخ اقتصاد تنها با دستهای پرتوان آنها به حرکت درخواهد آمد و نمی‌دانند چرا از دستهایشان، از مغزهایشان استفاده نمی‌شود.

پیرمرد لبخند می‌زند سیگار دیگری روشن می‌کند و ستایشگرانه به کارگر جوان خیره می‌شود. جان کلام را شنیده است. زحمه می‌کند: اداره کارخانه‌ها به دست کارگران!

نظرش را راجع به شرکت کارگران در تدوین قانون کار و قانون اساسی می‌پرسم می‌گوید: «خیلی‌ها امروزه سنگ‌بسته می‌زنند و از کارگر دفاع می‌کنند ولی در اصل ما کارگران خواستار شرکت نماینده واقعی کارگران در تدوین قانون اساسی هستیم! بطوری که بنی‌صدری‌ها، قسروهری‌ها و بایکی‌ها همیشه خودشان را نماینده کارگر به حساب می‌آوردند که نماینده کف‌ما به‌هستم خود را ذی‌حق این کار می‌دانم چون اجداد کارگر بد دنیا آمده‌ام.» حرفها ادامه دارد. حاضرند ساعتها حرف بزنند و دردهایشان را بگویند... ولی طومار دردهای ایشان مگر کجا بازگو خواهد شد؟ که رسانه‌های گروهی طومارهای بیشتر برای ارائه دارند...

حرف آخر را نماینده شورای مؤس می‌گوید: «بنویس اگر دولت در جهت ایجاد یک اقتصاد غیر وابسته حرکت کند ما کارگران تضمین می‌دهیم که مانند همیشه در قبال چنین اعمالی جانفشانی کنیم. در غیر این صورت هیچوقت بحرانهای اقتصادی ایران حل نخواهد شد. از دولت می‌خواهیم که سعی در بازگرداندن سرمایه‌داران امپریالیسم به ایران نکند چون نتیجه شوم آنسرا محمدرضاشاه دید!»

این نیش مبارزه است که می‌تپد... از اطاق بیرون می‌آیم هنوزم در گوشه و کنار به بحث ایستاده‌اند... بدین صورت خود را تنها احساس نمی‌کنند... در چهره کارگران با کارمندی‌ها را می‌توان دید و رفاقت برادرانه مردان کار را و هراس از دست دادن کار...

برادر بیکار به رفیق کارمندی می‌گوید: «کارگران شاغل می‌دانند که بیکاری تنها بما مربوط نمی‌شود و فردا دامنگیر آنها نیز می‌شود. از آنها می‌خواهیم همبستگی خودشان را با ما اعلام کنند و برای رسیدن به خواسته‌های ما از هیچ نوع حمایتی از ما دریغ نکنند...» شعار راه‌پیمایی در گوشم زنگ می‌زند... زمانتید غافل کارگران غافل، فرسیده باذری

دانشجویان پرچمداران
مبارزه با دیکتاتوری شاه - قسمت دوم

استادان مبارز به دانشجویان پیوستند

دانشگاهها دست زد . رژیم که با شیوههای گذشته موفق به کنترل اوضاع نشده بود اکنون به اصطلاح «جنبش بارنگاه داشتن کلاسهای درسی» را عنوان کرد . مدیران دانشگاهها از پدران و مادران دانشجویان دعوت میکردند که در دانشگاهها حضور یابند و سپس با ایجاد وحشت و ارباب به آنها توصیه می کردند که موقعیت فرزندان در خطر است، مرافق فرزندان خویش باشند و آنها را به شرکت در کلاس تشویق کنند . سپس سخنرانی های فراوانی در دانشگاهها برپا شد ، مقالات بسیاری در روزنامهها نوشتند که دانشگاه محل آموزش است نه سیاست . آنها از پدران و مادران و عموم مردم میخواستند که «نگذارند عدهای (بی سروی) که نام «دانشجو» بر خود نهاده اند ، غرض را بردیگران تنگ کنند» هزمان با دعوت از پدران و مادران ، رژیم شاه عدهای از به اصطلاح دانشجویان را نیز زیر نام «سازمان دانشجویان» که از سازمانهای «رستاخیزی» بود ، به توطئه و ایجاد وحشت و ترس در میان دانشجویان واداشت . این به اصطلاح دانشجویان در پناه حمایت بی دریغ ساواک و گارد دانشگاه به دانشجویان آزادیخواه حمله می کردند . آنان با استفاده از رادیو و تلویزیون و مطبوعات به تبلیغات وسیعی بر علیه نیروهای مترقی دست زدند . اما تلاشی مذبحانه رژیم نمری جز تشدید فعالیتها و حرکات ضد امپریالیستی دانشجویی نداشت . در دی ماه ۱۳۵۶ دانشجویان به چابخانه فرانکلین که آمریکایی بود ، حمله بردند . دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرات وسیعی بر علیه سادات ، اسرائیل و آمریکا و در حمایت از خلق ستمدیده فلسطین



تظاهرات ۷۰ دانشجوی
ورزشکارانولت را نگران کرد

در اسفند ۵۶ رژیم در برابر دانشجویان عقب نشینی کرد و دانشجویان دستگیر شده در دادگاه واقعی محاکمه شدند .

هر فروردین ۵۷ دانشجویان دانشگاه صنعتی یکی از افراد گارد را از طبقه دوم ساختمان آویختند .

مبارزات ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری دانشجویان در سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ در ایران ، نسبت به سالهای گذشته ، بازم ابعاد گستردهتری یافت .

در این سالها مبارزات دانشجویی ، بسا مبارزات توده های ستمدیده ایران بیش از پیش پیوند خورد و هماهنگی یافت . اکنون دیگر تظاهرات و جنبش های دانشجویی به دانشگاهها محدود نمیشد . خیابانها ، کارخانهها و مکانهای زلزله زده و دورافتاده ترین روستاها عرصه فعالیت های آزادیخواهانه دانشجویان شده بود .

در آغاز سال ۱۳۵۶ تقریباً تمامی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور به علت تظاهرات ضد امریکائی ، ضد اسرائیلی ، ضد دیکتاتوری شاه و خفقان و جو پلیسی حاکم تعطیل شد .

در مهرماه دانشجویان دانشگاههای تهران و صنعتی ، تظاهرات وسیعی در خیابانها برپا کردند . در آذر ماه همین سال هنگامی که ورزشکاران کشورهای مختلف برای شرکت در مسابقات کشتی به ایران آمده بودند ، تظاهرات وسیعی بر علیه امریکا توسط دانشجویان برپا گردید . بیش از هفتاد تن از ورزشکاران ایرانی که عمدتاً از دانشجویان دانشگاه ورزش نیز بودند در ورزشگاه بزرگ تهران و در حضور ورزشکاران سایر کشورها ، تظاهراتی بر علیه امریکا برپا کردند که شدیداً موجب نگرانی دولت گردید . پس از تعطیل بی دریغ کلاسهای آموزشی دانشگاهها و مدارس عالی ، رژیم دیکتاتوری شاه ، ضمن اخراج دانشجویان ، همیل آنان به سربازخانهها ، زندان و اعمال شکنجه ، به شیوه های دیگری نیز برای آرام نگاه داشتن

برپا کردند . حمله به بانکها، کیوسک های پلیس ، دانشجویان و استادان ساواکی اکتسون دیگر به يك واقعه هر روزه تبدیل شده بود . سال ۱۳۵۶ له تیز مبارزات دانشجویی متوجه امریکا بود . در این سال دانشجویان از هر فرصتی برای ابراز تنفر شدید نسبت به امریکا و رژیم دست نشانده ایران استفاده کردند .

تظاهرات ضد آمریکائی روز عاشورا هزاران دانشجو در تهران و نهرستانها در تظاهرات ضد امریکائی و ضد رژیم فریاد مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سردادند . رژیم دهها دانشجو را دستگیر و روانه زندانها کرد . دهها دانشجوی دانشگاههای تهران ، تبریز و دانشگاه علوم سیاسی و اجتماعی (که با نیت خاص و برای گسترش فرهنگ و سیاست رستاخیزی تاسیس شده بود) دستگیر و زندانی و محاکمه شدند .

گسترش مبارزات دانشجویی بار دیگر رژیم را وادار به عقب نشینی کرد . از این پس محاکمات در دادگاههای علنی و با حضور و شرکت وکلای

مدافع واقعی (نه تسخیری و فرمایشی) انجام می شد . وکلای مدافع دانشجویانی که در اسفند ماه ۱۳۵۶ در ساری محاکمه شدند ، به راستی از دانشجویان جانانه دفاع کردند . یکی از وکلای دانشجویانی که به جرم شرکت در تظاهرات دستگیر شده بودند ، در دادگاه گفت : « من نمیدانم در گجای قانون اساسی نوشته اند که اگر کسی خواستش را بیان کرد مجرم است ، آنهم در کنوری که متن اعلامیه حقوق بشر را قبول دارد » پیش از این تاریخ بهیچوجه چنین سخنانی در دادگاهها گفته نمی شد . دفاع واقعی از سه اصطلاح مهمان نه تنها در کار نبود ، بلکه عموم زندانیان سیاسی در بیدارگاههای در بسته نظامی محاکمه و محکوم می شدند . شرایط جدیدی که در نتیجه حدت تضادهای خلق و امیرالیسم ، نارضائی شدید مردم از رژیم و رشد و گسترش مبارزات دانشجویی بوجود آمده بود ، موجب گردید که بسیاری از دانشجویان دستگیر شده آزاد گردند .

در آغاز سال ۱۳۵۷ جنبش های دانشجویی

کاملا به حرکت های سیاسی تبدیل شد . خشونت و درگیری در داخل و خارج دانشگاهها هر روز افزایش یافت . در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ اکثریت قریب به اتفاق دانشگاهها تعطیل گردید . زد و خورد میان دانشجویان مخالف و موافق تشکل کلاسیها گسترش یافت .

در فروردین ماه همین سال دانشجویان دانشگاه صنعتی یکی از نگهبانان (گارد) را از طبقه دوم ساختمان آویختند .

در اردیبهشت ماه ، دکتر عزت الله نهبیان، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که با دانشجویان رفتار بسیار بدی داشت در نخستین ساعات صبح ، مورد حمله چند ناشناس قرار گرفت و مجروح شد . تقریبا در همین هنگام زد و خوردهای مشابهی در مراکز آموزش عالی ساری و بابل اتفاق افتاد . تظاهرات وسیع دانشجویان و دخالت گارد و سپ ارتش در دانشگاه تبریز این دانشگاه را به صحنه جنگ مبدل ساخت . در نتیجه دخالت ارتش دهها دانشجو کشته و مجروح شدند و از جمله دانشجویان

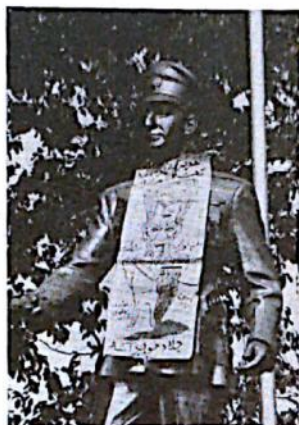


۲۴ ۳۳۳۳۳۳

محمد غلامی، منوچهر (داوود) میرزالی و محمد عینی به شهادت رسیدند. تظاهرات دانشگاه، تبریز، تبریز و حتی تهران را در بر گرفت. بازار تهران به همین علت تعطیل شد و در سایر دانشگاهها، تظاهرات خونوت آمیزی انجام گرفت. رئیس دانشگاه تبریز استعفا کرد و روسای دانشگاهها به همین علت در تهران اجتماع کردند، اما پس از مذاکرات بسیار سرانجام بر دخیمی رژیم و کنتار دانشجویان صحه گذاشتند. تقریباً در همین زمان یکی از دانشجویان ساواکی دانکنه کناورزی کرج مورد حمله قرار گرفت و شدیداً مجروح شد و چند روز بعد در نتیجه انفجاری که در دانشگاه فردوسی روی داد يك نفر کشته شد.

استادان همراه دانشجویان

اکنون دیگر استادان نیز به مبارزه علنی با رژیم شاه برخاسته بودند. با صدور بیانیه و شرکت در تظاهرات کنتار و حشینه دانشجویان را محکوم می کردند. استادان دانشگاه صنعتی تهران به دنبال تصمیم رژیم مبنی بر انتقال دانشگاه صنعتی تهران به اصفهان و در واقع انحلال یکی از بزرگترین مراکز فعالیتهای ضد دیکتاتوری شاه، خواستار ادامه فعالیت این دانشگاه در تهران شدند. دانشجویان از خواست استادان حمایت کردند. هیات های علمی بیش از ۴۰ دانشگاه و موسسه آموزش عالی به حمایت از استادان دانشگاه صنعتی برخاستند. رژیم حقوق استادان را قطع کرد، اما مردم یاری کردند. رژیم که با مخالفت شدید استادان، دانشجویان، هیات های علمی و نیروهای مترقی و آزادیخواه جامعه روبرو شده بود، تصمیم خود را تغییر داد و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت اعلام کرد دانشگاه صنعتی منحل نخواهد شد، اما ازین پس در این دانشگاه دوره های بالاسر از لیسانس دایر خواهد گردید. استادان با این تصمیم هم مخالفت کردند و به اعتصاب و تعطیل کلاسها ادامه دادند. پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، استادان دست به اقدامات دیگری زدند. شورای منتخب دانشگاه بدون موافقت دولت اقدام به پذیرش دانشجو کرد. مبارزات استادان دانشگاه صنعتی به دنبال تلاش پیگیرشان و همچنین به دلیل گستردگی مبارزات ضد شاه در خارج از دانشگاه و شرایط ناآرام کشور پیروز شد و رژیم پس از ماهها مقاومت، در برابر خواست برحق استادان برای آنکه از شدت ناآرامیها در داخل و خارج دانشگاهها بکاهد، با ادامه فعالیت این دانشگاه موافقت کرد. بررسی وقایع ماههای اول سال ۱۳۵۷ نشانگر



رشد سریع جنبش های دانشجویی و نزدیکی آن با مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران است. در مرداد ماه همین سال ۲۴ دانشجو، دانش آموز و کارگر در ساری دستگیر، زندانی و محاکمه شدند که پس از ۸ روز محاکمه آزاد شدند. یازده دانشجو در اردبیل دستگیر و محاکمه شدند. ۱۴۰ نفر در لاهیجان به اتهام واهی اخلاص در نظم دستگیر و محاکمه شدند. با بالا گرفتن دامنه مبارزات ضد امپریالیستی دانشجویان، رژیم بازم عقب نشینی های آشکاری از خود نشان داد. دانشجویان پس از محاکمه آزاد می شدند و یا حداکثر به پرداخت جزای نقدی و یا گاهی چند ماه حداکثر چند سال زندان محکوم می شدند. نزدیکی به مردم

مبارزات دانشجویی در سال ۱۳۵۷ هر روز به مردم نزدیکتر کند. در اواخر مرداد پس از آتش سوزی جانگداز سینما رکس آبادان و شهادت بیش از ۵۰۰ نفر از مردم آبادان، دانشجویان هر چه بیشتر به الهای مابیت ضد خلقی رژیم پرداختند، در شهریور ماه پس از زلزله خانمان-برانداز طیس که بیش از پانزده هزار کشته برجای گذاشت و این شهر را با خاک یکسان کرد، دانشجویان یکی از عمده ترین نیروهای یساری رساننده به بازماندگان این شهر مصیبت زده بودند

دانشجویان (با کمک استادان مبارز) ضمن تشکیل يك ستاد مرکزی در دانشگاه صنعتی و جمع آوری وسایل اولیه زندگی، آنفوله، دارو و ارسال آنها به طیس، پیوند استوار و ناگسستی خود را با مردم ستمدیده ایران نشان دادند. قابل توجه است که رژیم دست نشانده شاه به علت درگیری های شدید با مبارزات ضد امپریالیستی خلفای ایران، کمک درخور توجهی بسه زلزله زدگان نکرد. (رژیم شاه يك هفته پیش از زلزله طیس به کنتار چند هزار نفری مردم در میدان شهدا دست زده بود). مردم طیس که نزدیکی شاه و ارتش مزدورشان را در اقصی نقاط کنتور می دیدند و می شنیدند، دانشجویان و گروههای مردمی را تنها حامی واقعی خویش می یافتند. شرکت دانشجویان در این وظیفه ملی بقدری وسیع بود که حتی رادیو و تلویزیون وابسته به رژیم ناچار به اعتراف شد و شرکت وسیع دانشجویان در یاری به مردم را تأیید کرد. در آغاز سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷، سیاست در دانشگاهها پیشاپیش همه چیز قرار داشت. کلاسها در هیچ يك از دانشگاهها تشکیل نشد. دانشجویان در تظاهرات گسترده فریاد می زدند، «اول آزادی بعد درس و کلاس»، مبارزات دانشجویی با مبارزات استادان بیشتر پیوند خورد و استادان نیز از حضور در کلاس و تدریس خودداری کردند. اجتماع و تظاهرات دانشجویی اکنون دیگر کاملاً آزاد شده بود. دکتر عبدالملی شیبانی رئیس وقت دانشگاه تهران در يك مصاحبه اعلام کرد که تظاهرات و اجتماعات دانشگاهی در چارچوب قانون اساسی باید آزاد باشد. دانشگاهها اکنون تنها محل اجتماع دانشجویان نبود، گروه های مختلف مردم مانند سیل خروشان به دانشگاهها سرازیر می شدند و خواستهای سیاسی و اجتماعی خود را اعلام می کردند. با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در مهرماه ۱۳۵۷ سازمان ملی دانشگاهیان ایران با اعتقاد به آزادی دانشگاهی، دموکراسی نظام دانشگاهی، استقلال نظام دانشگاهی، تأمین اجتماعی جامعه دانشگاهیان، با عضویت بیش از هزار تن از استادان و اعضای هیات های علمی دانشگاههای کشور اعلام موجودیت کرد. در سالهای پیش (سالهای ۵۰ تا ۵۳) نیز يك سازمان فرمایشی و مدافع حقوق رژیم به نام سازمان دانشگاهیان وجود داشت که در صورت لزوم بانسکیل اجتماع در دانشگاهها اقدامات ضد خلقی رژیم را تأیید می کرد. اما سازمان ملی دانشگاهیان مشخصاً هدفهای ضد امپریالیستی داشت. این سازمان در اولین ماههای تأسیس فعالیت های چشمگیری از خود نشان داد.

در آبان ماه ۱۳۵۷ به عنوان اعتراض به حکومت نظامی ، و کشتار مردم بیدفاع « هفت هیستکی ملی» اعلام کرد . دانشگاهیان خواستار لغو حکومت نظامی ، آزادی زندانیان سیاسی ، بازگشت تبعیدشدگان و انحلال ساواک شدند . هفت هیستکی ملی با همکاری وسیع دانشجویان و شرکت گروههای وسیع مردم در دانشگاهها برگزار گردید . صدها هزار نفر در دانشگاهها اجتماع کردند و خواستار سرنگونی رژیم دست-نشانده شاه و قطع دست امپریالیسم شدند . در آستانه هفت هیستکی ملی دانشگاههای ملی و بهران توسط رژیم تعطیل شد . این اقدام رژیم با واکنش شدید دانشجویان و استادان و گروههای مردم مواجه گردید و گروهی از استادان در دانشگاهها متحصن شدند . سازمان ملی دانشگاهیان در این هفته سخنرانی های بسیاری در سراسر کشور برپا کرد . در جریان این سخنرانیها با فریاد ، فریاد تنگنای و جلال گنجی-ای از نویسندگان ایران که به دعوت این سازمان فرار بود در دانشگاه جنتی‌شاپور سخنرانی کند ، در اهواز دستگیر شدند . در یکی از بیانیه های این سازمان گفته شده است که « دولت با پول نفت گلوله به مردم پرتاب می کند » .

مبارزه در خیابان

با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی خلق های ایران ، مبارزات دانشجویی بیش از پیش گسترش یافت . دانشجویان به خیابانها آمدند و مردم را به مبارزه دعوت کردند ، در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان در جلو دانشگاه تهران به خون کشیده شد و عده زیادی از دانشجویان کشته شدند . آمار کشته شدگان این واقعه متفاوت است ، برخی تعداد کشته ها را تا ۶۵ نفر اعلام کرده اند . بیمارستانها نیز برای جلوگیری از تشییع جنازه شهدا در محاصره ارتش قرار گرفت . دانشگاهها تعطیل شد و تظاهرات در خیابانها ادامه یافت . عده ای از اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل دانشگاهها در دبیرخانه دانشگاه تهران و وزارت علوم و آموزش عالی متحصن شدند . تحصن استادان در وزارت علوم با حمله و تیراندازی ماموران ارتش و شهادت مهندس کامران نجات الهی (استاد دانشگاه پلی تکنیک) به خون کشیده شد . پس از کشته شدن استاد نجات الهی ماموران نظامی نیمه شب به محل تحصن استادان حمله کردند و ضمن ضرب و جرح استادان و فضای و بی حرمتی به استادان «زن» آنان را به زندان انتقال دادند . در تمامی ایران به خاطر شهادت استاد نجات الهی

و تجاوز به حریم آزادی و بی حرمتی به دانشگاهیان تظاهرات وسیع صورت گرفت . هنگام تشییع جنازه این استاد که دهها هزار نفر در آن شرکت کردند ، در چند متری میدان انقلاب (۴۴) اسفند (سابق) ماموران ارتشی به روی مردم آتش گشودند و دهها نفر را به شهادت رساندند . سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل و بسته شدن دانشگاهها توسط رژیم ، در نیمه دوم دیماه «هفته بازگشایی دانشگاهها» اعلام کرد . دانشجویان و دانشگاهیان در این هفته با کمک و پشتیبانی کامل مردم ، دانشگاهها را گشودند . در بیست و سوم دیماه ۱۳۵۷ بیش از ۵۰۰ هزار نفر از گروههای مختلف مردم دانشگاه تهران را گشودند . شعار «دانشگاه سبک آزادی است» تمامی ایران را پر کرد . بازگشایی دانشگاهها حاصل خون جوانان به خون خفته خلق بود . دانشگاهیان در این هفته بسیار دیگر خواستار خروج مستشاران خارجی ، انحلال ساواک و ساواک ، لغو حکومت نظامی ، بازگشت حضرت آیت الله العظمی خمینی و آزادی زندانیان سیاسی شدند . پس از فرار شاه مخلوع از ایران دانشگاه بیش از پیش به مرکز آموزشهای سیاسی و نظامی گروههای مختلف مردم تبدیل شد . دانشجویان در بحث های سیاسی شرکت کردند و در خیابانهای دانشگاه به فروختن روزنامه ها ، نشریات و کتابهای سیاسی پرداختند .

گروههای دانشجویی

در فاصله ۲۶ دیماه تا سقوط رژیم دیکتاتوری در تاریخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ دانشجویان به طور چشمگیر در مبارزه شرکت کردند . به دنبال سقوط رژیم دانشگاهها و بویژه دانشگاه تهران به مرکز آموزشهای نظامی مردم برای مقابله با حملات احتمالی بازماندگان رژیم تبدیل شد . دانشگاهها به سنگر اصلی نیروهای مردمی بدل شدند . تانکها و خودروهای به غنیمت گرفته شده در خیابانهای دانشگاه تهران به حرکت درآمد . سنگرهای پاسداری ساخته شد . دانشجویان در تمامی لفظات شبانه روز به پاسداری ایستادند . سازمانهای رزمده در دانشگاه به آموزش نظامی پرداختند ، دانشگاه به راسخی چهره دیگری یافته بود . بی تردید تبدیل دانشگاه تهران به سنگر اصلی مبارزه مردم برعلیه امپریالیسم و ارتجاع و دیکتاتوری ، بر اثر حرمتی بود که مردم برای مبارزات دانشجویی و نهادهای دانشگاه در سالهای سیاه دیکتاتوری قایل بودند . مردم با تبدیل دانشگاه تهران به سنگر اصلی مبارزه برپیشانی دانشگاهیان و بویژه دانشجویان در مبارزه ضد دیکتاتوری تاکید کردند . دانشگاه تهران در

طول حیات پربار خود ، به راستی هیچگاه تا به این اندازه حرمت ندیده بود و هیچگاه تا به این اندازه به مرکز برای آموزشهای انسانی ر پلایش فکر و اندیشه انسان تبدیل نشده بود . به دنبال سقوط رژیم دیکتاتوری و استقرار گروه حاکمه جدید و بروز تضاد های این گروه با خواستهای کارگران و زحمتکشان ، دانشجویان با توجه به خاستگاه طبقاتی و وابستگی هایشان به این یا آن طبقه ، و برخورداری از ایدئولوژی های مختلف ، به گروههای تقسیم شدند ، هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، گروه دانشجویان پیشگام را تشکیل دادند ، طرفداران سازمان مجاهدین خلق ، دانشجویان مسلمان و طرفداران حزب توده دانشجویان دموکرات و وابستگان به جناح معروف به «خط سوم» گروه دانشجویان مبارز را بوجود آوردند . در کنار این گروهها ، یک گروه دانشجویی دیگر بوسیله برخی از جناحهای رهبری تشکیل شد که به طور آشکار با آزادهای دموکراتیک که حداقل حاصل انقلاب می توانست باشد ، به مقابله برخاستند . این گروه در زیر لوای اسلام از حد آزادی های خود پا فراتر نهاد و به تجاوز آشکار به حریم آزادی گروههای دیگر پرداخت . این گروه در بی فعالیت های ضد دموکراتیکی که انجام داده ، بعدها به گروه دانشجویان «فلاان» معروف گردید . سازمانها و گروههای دانشجویی اکنون با انتشار جزوه ، نشریه و کتابهای مورد نظر خویش به تبلیغ مثنی و اعتقادات خود می پردازند ، کنفرانسهای مختلف ، جلسات بحث و گفتگو و میتینگ و تظاهرات تشکیل میدهند ، اکنون دانشگاهها به محیط زندهای بدل شده است که یک لفظه از حرکت بازمی ایستد و آرام نمیکرد . دانشجویان به دلیل آسایه های اجتماعی و شناخت عمیقی که به ماهیت طبقات و دولت های وابسته به آنها دارند ، اکنون نیز بی تردید بزرگترین نیروی جلوگیری کننده هجوم مجدد ارتجاع و دیکتاتوری انحصارطلب به ایران ستم کشیده هستند . مبارزات دانشجویی امروز هم گسترش یافته است و هم جدی تر شده است . اختلافات و تضادهای گروههای دانشجویی که نتیجه تکامل حرکت های مبارزاتی است آشکارتر شده است . بی تردید حاصل مبارزات دانشجویی که اکنون با مبارزات گروههای گوناگون مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان بیش از پیش پیوندخورده است ، هر روز ارزشمندتر و غنی تر خواهد بود و در آینده ایران تأثیر بسزایی خواهد داشت .

پایان

نامه سرگشاده به نخست‌وزیر

اسلام راستین و اسلام ارتجاعی

جوانی به نام مسعود مدرس به دفتر مجله آمد و گفت: این نامه را برای آقای بازرگان، نخست‌وزیر نوشتم و بردم که به دفتر نخست‌وزیری بدهم. دیدم خیلی شلوغ است. فکر کردم، اگر نامه را بدهم، ممکن است هرگز خوانده نشود. ندادم. واز ما خواست که چاپ کنیم.

عید نوروز را اربعه‌جسی می‌دانند. در صورتیکه يك مسلمان واقعی ایرانی می‌داند که اول ایرانی است و بعد مسلمان. نه بالعکس بهمین جهت نام هر چه شاه در تاریخ مملکتش بود را لکهدار نمی‌کنند. کورش کبیر واقعا کبیر بوده. هم اوست که خدا در تورات بسیار از او یاد می‌کند از جمله « او (کورش) شیان من است و هر کجا که رود همراهش هستم ». اگر نظر آنرا که معتقدند کسانیکه نامشاز به نیکی در کتب آسمانی برده شده است در زهره صدویست و چهار هزار پیامبر قبل از محمد هستند قبول کنیم، کورش پیامبر محبوب می‌شود. کورش تنها ایرانی است که يك نویسنده آمریکایی در کتاب خود موسوم به « شعله‌های نوغ » از او نام برده و شرح حالش را به عنوان یکی از حدود ۱۵ تابعه عالم بشریت به تفصیل نوشته است - باین حساب دیواری از دیوار کورش کوتاهتر پیدا نشد که خیابانش را به شریعتی تغییر نام دادید. به طور کلی همین ملی‌گرایان است که سبب می‌شود علاوه بر جریانهای مذهبی و کمونیستی شق سوم وجود آید و نضح بگیرد ملی‌گرا بهترین صفتی است که می‌توان در مقابل صفات « مذهبی » و « کدوئیست یا چپ‌گرا به آزاد مردانی چون مصدق امثالهم نست داد.

ع - در يك جمهوری ارتجاعی ترانه با صدای زیر از رادیو یا تلویزیون پخش نمی‌شود. گوینده زن در تلویزیون باید یا ملبس به مقنعه باشد و یا تا زیر گردن پوشیده باشد. چه با اگر يك سائتی هنر پیدا شد در حکم محاربه با خداست. در با ترانه - مردانه می‌شود.

از همه وحشتناکتر فرمانروایی بر رادیو و تلویزیون. آقای بازرگان در ایران مانند بسیاری نقاط دیگر جهان شمار زیادی از مردم قشاورستان در مورد دولت را محدود به مطبوعات و رادیو تلویزیون می‌کنند. همین‌ها و چند فاکتور دیگر سبب شده که به تدریج تعداد ناراضیان کشور بخصوص از طبقه متوسط شهرنشین افزوده گردد.

این ناراضیان مذکور خواهان بازگشت به زمان شاه نیستند ولی این اوضاع را هم نمی‌پسندند. متأسفانه باید اذعان داشت که آیتاژد خیمینی که سازش ناپذیری و خصوصیات برجسته اخلاقیان سبب پیروزی این نهضت اسلامی شده در يك مورد بزرگ دچار اشتباه شده‌اند و آن اینکه دیگر برخلاف گذشته میان روحانیون ترقی و مبارز و روحانیون ارتجاعی فرقی نمی‌گذارند. همین باعث شده مرجعان نیز همگی انقلابی و سیاستمدار دوآنته‌شوند. بدبختانه تعدادی از همین‌ها اطراف آقا را نیز احاطه کرده‌اند. این دو اشکال وارد یکی اینکه افکار ارتجاعی و مومبیاور شده خود را مرتب به گوش آقا می‌رسانند. دیگر آنکه مانع از رسیدن آن اخبار واقعی مملکت که به صلاحشان نیست به آقا می‌شوند. بعنوان مثال گمان نمی‌برم آقا از کم و کیف تظاهرات شجاعانه زنان و کثرت تظاهرات علیه ظاهری اجباری آنچنانکه باید و شاید اطلاع پیدا کرده باشند. اینک برای قابل حس کردن مسائل شهای از تفاوت‌های میان جمهوری اسلامی راستین یعنی آنکه « باید باشد » مراسم سنتی چون چهارشنبه‌سوری

جناب آقای بازرگان اینجاسته مسلمانی شیعه هستم که فرایض فینی خود را انجام داده و می‌دهم. در تظاهرات ضد رژیم شاه نیز شرکت داشتم. باین وجود در فرزندم به جمهوری اسلامی رای منفی دادم چراکه دورنمایی از ارتجاع تازه به قدرت رسیده می‌دیدم و غرض از نوشتن این نامه به شما صرفاً از آنجهت است که منم مثل خود شما دلم می‌سوزد انقلاب با این عظمت به بیراهه کشانده شود. به نظر من بهترین نوع حکومت برای این‌مرز و بوم « دموکراتیک اسلامی » است که به خاطر دموکراتیک بودن با معیارهای امروزی جهانی مطابقت نماید و به خاطر اسلامی بودن بافت های اجتماعی جامعه‌مان را در برگیرد مثل که دموکراتیک بودن « آخ » خصل و مردم متشاور گشته غول بی‌شاخ و دمی بنام ارتجاع قد علم کرده و سوی يك جمهوری ارتجاعی اسلامی تکرانی‌هایی یافته است. اگر من مطمئن بودم که يك جمهوری اصیل اسلامی خواهیم داشت از جواب مثبت در فرزندم دادن دیگر چه باك. اشکال قضیه اینجاست که شما، آیتاژد طالقانی و دیگر روشنفکران مذهبی در مقابل اقدامات مرجعین مذهبی و کثرت آنچنان که شایسته و بایسته است نشان نداده و نمیدهید. روش‌زید از اندازه محافظه‌کارانه شما سبب شده که مرجعین روز بروز قدرت بیشتری یابند از آن جمله است محله نه‌کتابفروشی‌ها. تظاهرات علیه محدود روزنامه‌های شما. که در این برهه از زمان چشم امید روشنفکران و مردم غیر متعصب هستند

نامه را خواندیم و دیدیم درد دل خیلی از مسلمانان معتقد این دیار است. درد دل ما هم هست و درد دل بسیاری که این روزها از جریانات کلی مملکت در عذابند. تصور می‌کنیم این درد دل میهن‌پرستان است. به همین خاطر چاپ

زنان ورزشکار الزاماً درسی زن باید داشته باشند و مابقانشان دور از چشم نادرجم برگزار شود. حتی اگر قسرن بیستم باشد. نتیجه افکاری از این دست مرتجعانه این شده که به عنوان مثال اگر در زمان طاغوت عرب‌های سینما برو به دیدن صحنه‌های خیلی بی‌پرده اعمال جنسی بر روی پرده سینما صوت بلبل‌شان بیوا می‌رفت حال با دیدن يك بوسه زن و شوهری چنین می‌کنند. در حال حاضر بسیاری از نشانه‌های ارتجاع‌رخی می‌نمایانند در حالیکه دولت شما يك دولت با افکار ارتجاعی نیست. اگر واقعا قدرت در دست شما و کابینه‌تان بود هرگز چنین نشانه‌هایی بروز نمی‌کردند و يك جمهوری اصیل اسلامی می‌داشتیم ولی چیزی که الان مشاهده می‌شود آمیزش از اسلام واقعی و اسلام ارتجاعی است. وای بوقتی که رئیس جمهور آینده مرتب با اسلام نوع اخیر باشد. آقای بازرگان بیائید برادری تلویزیون نظری بیافکنیم. آقای طومارزاده (بیخشد قطب‌زاده) و دوستانشان يك نوع افکار اسلامی خاص خود را دارند که آنرا می‌توان « اسلام بروایت قطب‌زاده و رفقا » نامید. حقایق مملکت را می‌گویند که نمی‌گویند. اجازه بحث آزاد می‌دهند که نمی‌دهند. برنامه تفریحی دارند که ندارند. موسیقی با استانداردهای غیر ارتجاعی پخش می‌کنند که نمی‌کنند واز همه مهتر در کار فرمانروایی خود تخصص یا پیشی لازمه را ندارند که ندارند. حتی هر آدم بی‌تخصص می‌تواند نظر بدهد که در فاصله اخبار یکساعته که شصت در صد آن زائد است و جایش در برنامه‌های

ویژه دیگری است، و در پی نطق یکساعتی شما حداقل باید یک آهنگ یا ترانه جهت رفع خستگی بینندگان پخش کنند. پس چرا ایشان هنوز مصدر کارند و با وجود آنچه افشاکگری هنوز در افشانی می کنند در کار وزارت خارجه دخالت می کنند (یا می کردند) خود را کاندیدای ریاست جمهوری نمی کنند. به یک روزنامه آمریکایی «هرالد تریبون» می گویند مهندس بازرگان پیر و خسته است و خودشان مالامال از انرژی. جواب آشکار است چون یک جریان ارتجاعی شدید از ایشان حمایت می کند و جناب و جمهوری ارتجاعی اسلامی خاطر نشان می کند:

۱- در اسلام واقعی بحث و گفتگو (و نه مجادله لفظی) در صورت لزوم بر سر «ایم» هایی از قبیل کمونیسم است در اسلام ارتجاعی «ایست» ها مخصوص کمونیستها را به خشونت از مهرکه بیرون می برند. نگارنده این ستور خود نیز معتقد به وجود مثلث شیطانسی «کمونیسم - امپریالیسم - صهیونیسم» می باشد ولی این اعتقاد که شاید درست هم نباشد دال بر آن نیست که واژه انسانیت را از کمونیستها بگیریم. بسیاری از کمونیستها زیر شکنجه ساواک شهید شدند انهم در زمانیکه مدعیان کنونی - متخصصان مبارزه با رژیم - معلوم نیست چه می کردند. بسیاری از کمونیستها و به طور کلی چه گرایان بخاطر عشق و علاقه ای که به مردم دارند کمربند خدمت ملت بستند. یعنی عملاً مسلمان محسوب می شوند که «عبادت به جز خدمت خلق نیست». فقط نیستی

فکریشان جور دیگری است. اگر این مسئله شما را خیلی ناراحت می کند در یک رادیو تلویزیون مردمی و نه رادیو تلویزیون قطب زاده توسط روشنفکران مذهبی با آنها بحث کنید، مجاب شوید یا عجب کنید چه بسا که تعدادی از آنها از نظر فکری هم مسلمان شوند استدلالات قوی پیش رو دارید از قبیل اینکه بنا به عقیده مارکس «دین، افیون جامعه است» و برای هر حرکت اجتماعی باید دین را از بین برد. حال آنکه انقلاب ایران خط بطلانی بر این تئوری کشید. اگر چنین نمی کنید لاقول مانع از تعرض درتجمین به چینیها و افراد ملی گرا که این روزها به آنها همچنانکه در رژیم پهلوی - انگ کدو نیستی زده شده است، بشوید. مگر نه «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن» قرآنی که «لا آکراه فی الدین» می گوید. اگر از نفوذ کمونیسم نگرانید اطمینان کامل داشته باشید اینطور که اوضاع پیش می رود کمونیستها دحروتر خواهند شد. چرا که توده مردم از ارتجاع بیزارند و به آنان به چشم دشمنان انقلاب و خودشان می نگرند. همان ارتجاعی که چهارده قرن به جای پرداختن به مسائل اساسی اسلام به جزئیات پرداخت هم از دنیای تمدن ب عقب ماند و هم دین و ایمان بسیاری را گرفت. ارتجاعی که باعث شد به قول زنده یان دکتر شریعتی «مسیحی و کلیسای یکی شوند و مسلمانان صدتا» ضمناً کمونیستها نیز دشمن مترجمین ستند و به فرودده حضرت علی «دشمن دشمن من، دوست من» تو خود حدیث همین بخوان از این مجله.

یادمان زود همانطور که مذهبی های تقلبی داریم چینی های تقلبی نیز داریم زیاد هم داریم.

۲- در اسلام راستین باید تمامی گفتارها مطابق با اصول اخلاقی باشد. فردای روز چهارده اسفند که در سراسر کشور با شرکت گروهها حتی حزب توده خائن به مصدق مراسم به مناسبت تجلیل از دکتر مصدق برپا بود حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در نطقی که در قه ایراد کرد در ذکر نهضت های ملی تاریخ ایران اصلاً نامی از مصدق نیاورد و از اینکه در بزرگداشت ملی شدن نفت (که همیشه مترادف با نام مصدق بوده و هست) اسمی از آیت الله کاشانی مبارز بزرگ آن سالها «!» به میان نیامده بود اظهار تأسف کرد (در حالیکه همگان می دانند کاشانی در آن سالها با دربار ساخت و به مصدق پشت کرد!) آیا این بی انصافی «طبق با موازین انسانی یا اسلامی است؟ همین شخصی در مجلس ترجمه آیت الله مطهری علناً و بدون اینکه مدرکی ارائه دهد یا لحنی بسیار زنده مارکسیست را متهم به قتل او کرد. آیا چنین تهمت زدن های بیجایی با اصول انسانی یا اسلامی سازگار است؟

۳- در اسلام ارتجاعی، ملیت و فرهنگ بومی بی ارزش است یک مترجم بسرای اینکه رد گمس کند طومارزاده (ببخشید قطب زاده) در حقیقت آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت جریان مذکور می باشد. همانهایی که برایشان طومار جمع کرده اند و یا محرک این کار بوده اند. همانهاییکه مژ کار این دولت ملی نیز هستند و با اجازه تان

قدرتشان را بهیچ عنوان نمی توان دستکم گرفت.

آقای بازرگان باور کنید ضد انقلابیون واقعی همین مترجمین هستند چون در لباس اسلام و به اسم آیت الله فدینی چه می کنند. در تظاهرات برحق زنان علیه حجاب ظاهری اجباری همینها بودند که متعرض آنان شدند و اهانتها روا داشتند ماهیت همانهاییکه اینجانب با چشمان خود، آنها و اعدایشان را در خیابانهای تهران دیدم از طسریق صدا و سیما ایران و نیز توسط قشری ناآگاه از مذهبیون «ساواکسی سابق» اعلام شد. زهی خیال باطل! ناگفته نماند اینجانب به دولت حق می دهم بر رادیو تلویزیون که بودجه اش از دولت است و بود ارتباطی آن از کران تا کران گسترده است کنترل داشته باشد - منتها چیزی در حد کشورهای پیشرفته جهان یا بقول آن شخص مانور رفیق - نه آنچه که الان هست. بیادتان می آورم که تلویزیون قطب زاده حتی نطق شما را در ورزشگاه تبریز که به قول رادیو بسی بسی می شدید اللحن ترین سخنرانی تان علیه مترجمین مذهبی بود اصلاً پخش نکرد. در اینجاست که باید گفت «فاعتبروا یا اولی الابصار».

امید آن دارم که به خاطر حفظ آبروی این انقلاب و بخاطر به پایان رساندن آن دست مترجمین را از وصل یا فصل کردن امور کشور به کلی کوتاه کنید. چرا که در غیر این صورت هم آبروی انقلاب می رود و هم اعتبار اسلام در جهان مترقی امروز از بین خواهد رفت.

مصدق صفرس



نامه‌ها

کیهان غلامی - دانش آموز

بی‌مقدمه می‌گویم عجب این که شماره ۱۰ مجله تاحدی با منطق سروکار داشت، ولی با این حال روال همینگی خود را از یاد نبرد. یکی اینکه در «کلام نخست» اظهار کرده‌اید تهران مسور و ابستگی به هیچ دسته و گروهی ندارد. این قبول، ولی خوب بود همانجا مرقوم می‌فرمودید از طرفدازان سرسخت کلاسیک بدستها و نیز از انگولکچیان سرسخت‌تر یزدی و قطب‌زاده هستید. حالا با آمریکائی یا اروپایی بودن یا نبودن آقای یزدی و قطب‌زاده کاری نداریم، اما شما با حروف درشت بنویسید: مردم ضرورت سقوط این دولت را درک خواهند کرد و با حروف ریز مشخص کنید از قول بابک زهرایی و سرس قطب‌زاده بگذارید تا او هم گیرانزین و بهترین گوینده را بیاورد تا بگوید تهران مسور و فلان محله و فلان دگر، فلان!

نایت سروستانی

مجله تهران مسور دارد از راهی که انتخاب کرده بود منصرف می‌شود و شده لانه دشمنان ملت ایران. در یکی از شماره‌ها از قاضی محمد که کردستان را تجزیه کرده بود تجلیل کردند. در شماره دیگر از صفر قهرمانی رفیق پیشه‌وری و غلام‌بچی که یکسال آذربایجان را تجربه کردند تجلیل کردید. معنی این‌ها این است که ای مردم بروید دنبال تجزیه‌طلبی که قهرمان می‌شوید. راستی اگر کار این دونفر مقدس بوده که قهرمان شده‌اند پس چرا از پیشه‌وری و غلام‌بچی و ژنرال کبیری تقدیر نمی‌کنید؟ چرا استالین را که ارباب همه آنان بوده مدح نمی‌کنید؟ تهران مسور - لغات و باخوانندگان است، اما به عقیده ما قاضی محمد و صفرخان قهرمانی هر دو قهرمان و ستودنی‌اند و تازمانی که خلاف آن برای ما ثابت نشده از ستایش آنها پرهیز نخواهیم کرد.

فریده - ر - اهواز

از شاخو اوش می‌کنم درباره زندگی و مبارزات آقایان قطب‌زاده و یزدی مطالبی بنویسید که ما هم درباره آنها اطلاع کافی بدست آوریم. بعضی عقیده دارند که مجله شما واقعیات را نمی‌نویسد و می‌گویند از کجا معلوم چیزهایی که می‌نویسید درست باشد. من آرزو می‌کنم مجله شما این چنین نباشد و اگر واقعا نیست خودتان تاکید کنید که بدانیم. تهران تصور - ما سعی می‌کنیم حقایق را بنویسیم و سعی داریم تا موضوعی کاهلا بر ما روشن نشده نوشته نشود. در صورتی که لغزشی در کار بود از خوانندگان توقع داریم به ما تذکر دهند.

فریبرز رزائی

راستی شاه خود را روشنفکر اصلاح‌طلب و اصولا نویسنده تصور می‌فرمایید؟! خیال می‌کنید اگر به مسائل کثوری بنزاید و همه اقدامات دولت انقلابی را به یساد حمله بگیرید مقام و رتبت شما بالا می‌رود؟ و یا اینکه به احتمال زیاد - دستور دارید که اینگونه و به روش یوسیده رژیم سابق حقایق را واژگون جلوه دهید و رضایت اربابانان را فراهم سازید؟ شما از آزادی چه تصور و چه برداشتی دارید؟ مجله شما در راهی صدمه‌دهی پیش می‌رود و اگر چنین تصور می‌کنید که با این گونه مطالب و ارجحی می‌توانید خللی در مسیر انقلاب - که هنوز بدان معتقد نیستید و بدین ترتیب ارزش فکری خود را تا پایین‌ترین حد سقوط می‌دهید و ارددسازید و یا در صفوف فشرده و متحد خلق که در راه نابودی منافع اربابان شما قدم برمی‌دارند شکاف اندازید، زهی خیال باطل. تهران مسور - والله ما چنین خیالی نداریم!

کامل سلطان آبادی - آبادان

روی سخن با آقای مهربی است و در جواب بعضی از مطالب ایشان از جمله در شماره ۱۳ که ناشی از تظاهراتی ایشان روی بعضی مسائل است. هیچکس حزب توده را نمی‌خواهد، چون ماهیت این حزب و وابستگی‌اش بر همه روشن است و علت برانگیخته شدن نظرهای مخالف مردم با چریکهای به «اصطلاح» فدائی خلق ماهیتی است که روز به روز روشن‌تر می‌شود. چون عین همان اعمالی را که حزب منحنط توده در زمان مرحوم دکتر مصدق کرد و کشور را به ورطه ۲۵ سال اختناق و استبداد و بردگی و ظلم کشاند، این جماعت فدائی سعی در بروز دارند. نمونه و سند مهم عینی من و اکثریت جوانان آبادان ستاد تخلیه شده این جماعت که در خانه فرهنگ آبادان بود می‌باشد. پس از بررسی می‌دانید از درون این ستاد چه بدست آمد؟ مطمئن هستم اطلاع ندارید و از من نیز بساور نخواهید کرد، ولی قدم‌رنجه فرمائید و از نزدیک مشاهده کنید این وسایل را:

- ۱ - اعلامیه‌های چاپ شده «تحریک آمیز» به زبان‌های عربی و فارسی آماده بخش.
- ۲ - چهار عدد تفنگ ژ - ۳ با شماره‌های و سائل نظامی ۳ - یک مسلسل تیربار.
- ۴ - یک عدد کلت نارنجک انداز.
- ۵ - سه عدد کلت ارتشی و فشنگ.
- ۶ - بیش از ۲۰۰ عدد نارنجک با شماره‌های نظامی و تعدادی دست‌ساز.
- ۷ - وسائل جعل اسناد دولتی از قبیل گواهی‌نامه - کارت ماشین - پلاک موتور و ماشین - پاسپورت.
- ۸ - در حدود ۱۱۱ نوع داروهای مختلف و از هر کدام صدها عدد (پسته یا شیشه).
- ۹ - تعداد زیادی وسائل جراحی - ظروف اطاق عمل - وسائل بی‌هوشی - دو نوع - خطرناک و مقدار زیادی باند و سرم.

تهران-صویر - خواننده عزیز .
علامهها از نظر شما تحریک آیمیز بوده
ست و در هورد بقیه وسائل اگر اینها در
بک ستاد چریکی نباشد ، دیگر ستاد
چریک نیست . مهم این است که ببینید از
این وسائل علیه خلق استفاده شده یا علیه
دشمنان خلق .

احمد بیضائی - سرهنگ بازنشسته

جناب آقای بهنود سردبیر محترم مجله
تهران-صویر .

عطف مصاحبه آقای خسرو قفقائی تحت
عنوان بهمین قفقائی چگونه نهیدند ، مندرج در
صفحات ۲۳ و ۲۴ شماره ۱۳ مورخه ۳۱ فروردین ۵۸
آن مجله محترم لازم است توضیح زیر را به
استحضارتان برسانم :

- ۱ - اینجانب شخصا درعمرم حتی یکبار
مرحوم بهمین قفقائی را ندیده ام .
- ۲ - درمورد پرونده اتهامی ایشان هیچگونه
سختی اعم از بازپرسی - دادیار و غیره نداشته ام .
(به موازت مدارک موجود در پرونده ایشان که
سنترسوی آن به هویت امکان پذیر است) .
- ۳ - عین مراتب بالا را بهمین نحو به عرض
جناب آقای خسرو قفقائی رسانیده ام ، مستدعی
است مقرر فرمائید مراتب را به نحو مقتضی و برابر
قانون مطبوعات در آن مجله محترم امر به درج
فرمائید .

**باتقدیم احترام سرهنگ بازنشسته احمد بیضائی
اعضاء محفوظ - ایلام**

بارها اعلام می شود که مردم به آزادی
رسیده اند . کدام آزادی ؟ آزادی که شمار نیست .
آزادی هوائی است که تنفس می شود . مردم
عملا می بینند که آزادیهای که در اولین روزهای
انقلاب حاصل شده بود ، روزبه روز از مردم گرفته
می شود . خفقان شدیدی حکم فرما شده است که

اگر بهمین سان پیش برود ، از خفقان دوران
آریامهری بیشتر خواهد بود . افراد دستهای از
نام اسلام سوءاستفاده می کنند و از آن وسیله سرکوب
مردم را ساخته اند و از احساسات مردم سوء استفاده
می کنند . و قدرت های قانونی حاکم بر شهر در مقابل
آنها سکوت می کنند .

اصل جریان : ازطرف گروهی از دانشجویان
دانشکده دامپروری ایلام نماینگاهی از اوضاع
فرهنگی و مبارزاتی مردم مناطق کردنشین در
تاریخ ۲۷ و ۲۸ مرداد ۵۸ تشکیل شد .

باوجود اینکه تبلیغات منفی از طرف گروهی
برضد نماینگاه انجام شده بود ، نماینگاه افتتاح
شد و من جزء اولین کسانی بودم که وارد نماینگاه
شدم . کار درکمال صداقت و با ارزش انجام شده
بود . درنماینگاه سعی شد بود از ایدئولوژی مشخصی
دفاع نشود و هیچ گونه جنبه تحریکی درنماینگاه
وجود نداشت . مردم زیادی به دیدن نماینگاه آمده
بودند . دراین موقع چند نفر باحرکات غیرطبیعی
وارد نماینگاه شده و غیرمقدمی را که به آنها دادند
پاره کردند و شروع کردند به تحریک مردم و
اتهام های ناروا به رهبران شهید شده قوم کرد
وارد ساختند . این عده چندتا از عکها را پاره
کردند . و پشت سرهم به مردم تنه می زدند و به مراقبین
توهین می کردند . پشت سرهم به صورت گسروسی
صلوات می دادند (درآن شرایط لزومی نداشت .
سوءاستفاده ازاسلام) . بالاخره برائز اعتراض مردم
موقتا ساکت شدند ، وقتی که من نماینگاه را ترک
کردم نماینگاه وضع تقریبا عادی داشت . روزبعد
متوجه شدم که نماینگاه تعطیل شده است .

بعدا معلوم شد که یکی از تماشاچیان را که
به آن گروه اعتراض کرده بود که چرا عکها را
پاره می کنید ، مگر آزادی نیست اگر بدتی آید ،
نماینگاه را ترک کن ، کنگ زده اند ، و یک نفر
دیگر را داخل دانشکده و یک نفر دیگر را در خارج
از دانشکده به خاطر دفاع از نماینگاه و هدف

مردمی آن کنگ کاری کرده و زخمی کرده اند . بالاخره
برائز بوجود آوردن فضاائی بحرانی ، مسئولین ،
نماینگاه را به خاطر جلوگیری از درگیری های
بیشتر تعطیل کردند . در صورتیکه اگر آن عده که
ظاهرا پشتشان ازجائی گرم بوده دخالت نمی کردند ،
نه درگیری پیش می آمد و نه نماینگاه بسته می شد .

مگر انقلاب نشده است ؟ مگر ادعا نمی شود که
آزادی برای مردم فراهم شده است ؟ مردم در
چنین مواقعی که ازطرف عده ای اوباش مسورد
حمله قرار می گیرند به کجا دادخواهی بکنند ؟ به
هر کجا که سر می زنند طرف آن اوباشان فرصت طلب را
می گیرند . این است نتایج انقلابی که ۱۰۰ هزار
کشته داده است ؟

**« صد میلیون عرب »
اثری از کارشناس
جهان عرب ، « تیری دژاردن »
توجه حسین مهری
- این کتاب ، زندگی نامه
شوربخت ترین شوربختان جهان است :
فلسطینیان
- این کتاب ، گزارش جنگ
های یک ملت آواره شده با امپریالیسم
و صهیونیسم است ...
- این کتاب ، شرح تولد دوباره
ملت رزمنده یی به نام فلسطینیان است ...
نویسنده ی گرد « صهیونیسم » خواب
پریشان دیده است ... واسرا بیل ، دهل
چرکینی ست که باید آن را بر حمانه
قطع کرد ... صهیونیسم ، استراتژی
نخسب است ، پنجه خونین امپریالیسم
در خاور میانه ست ...
- با « صد میلیون عرب » ، شناخت
ما از فلسطین و فلسطینیان کامل
می شود ...**

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو

مدیر محترم مجله تهران مصور

در شماره مورخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸م آن مجله و در شرح مصاحبه با آقای احمد شاملو مطالبی بی اساس درباره اینجانب نوشته شده بود که توضیحات زیر درباره آن لازم بود. خواهشمند است دستور فرمایند آنرا طبق موازین مطبوعاتی در همان صفحه چاپ کنند تا برای کسانی که طالب حقیقت هستند مورد استفاده قرار گیرد:

از طرف «کمیته مردم آمریکا برای ایران» از اینجانب دعوت شده بود که درباره «نقش علمای اسلام در انقلاب ایران» سخنرانی کنم. این سخنرانی در کلیسای شهر واشنگتن برگزار شد و اینجانب در حدود یک ساعت درباره نقش علمای اسلام در این انقلاب سخن گفتم. هم نوار این سخنرانی موجود است و هم متن نوشته شده آن در دسترس میباشد. شرکت کنندگان در این کنفرانس علاوه بر اینجانب عبارت بودند از آقای دکتر نوز استاد فیزیکدان دانشگاه استانفورد کالیفرنیا که بعنوان ناظر بین المللی در محاکمه ۱۱ نفر از عناصر ضد رژیم به ایران سفر کرده بود و سخنانش در مجموع گزارش سفرش به ایران بوده آقای پروفسور فالک استادیار دانشگاه پرینستون و کسی که علیه دولت آمریکا

در جنگ ویتنام شهرت و سوابق فراوان دارد. آقای احمد شاملو هم بفراسی سخنانی گفتند که توسط یکی از دوستان آقای شاملو که از اعضای ایرانی همین کمیته و وابسته به همان گروه از کنفدراسیون ایرانی بودند به انگلیسی ترجمه شد. دبیر روابط خارجی این کمیته که مسئول کنفرانس مزبور هم بود آقای پروفسور تام ریگی استاد تاریخ در دانشگاه جورج تاون میباشد. آقای پروفسور تام ریگی از شرکت کنندگان در برنامه کنفرانس دعوت کرد که برای صرف چای به منزل او بروند و آقای شاملو و خانم شان و همچنین آقای احمد کرمی و جمعی دیگر از دوستانش بسیار نزدیک آقای احمد شاملو نیز حضور داشتند. اینکه گروههای مختلفی از آمریکائیها علاقمند باشند (بهر دلیل) که از جنبش انقلابی ایران مطلع گردند و از علل ناراضی مردم ایران باخبر شوند امری بسیار طبیعی بوده است و میباشد و اینکه از ایرانیان فعال مقیم آمریکا برای ایراد سخنرانی و دادن توضیحاتی دعوت کنند آنهم بسیار عادی و معمول بوده است و آقای شاملو هم خود مدعی هستند که در زمینه افشاگری رژیم سابق در میان امریکائیها فعالیت هائی داشته اند، پس اصل مسئله مورد بحث و اعتراض نیست، بلکه



این يك وظیفه بوده است. شاید آنچه که برای این آقایان غیر قابل تحمل بوده و موجب اعتراض است دعوت از يك مسلمان و آنهم دعوت برای معرفی نقش انقلابی علمای اسلام میباشد. در این جلسه که يك کنفرانس عمومی و علمی بود صد هفتاد نفر در آن شرکت داشتند و برادران و خواهران مسلمان مقیم واشنگتن هم در این کنفرانس حضور پیدا کردند و صد ها کتاب و نشریه بزبان انگلیسی نیز بین شرکت کنندگان توزیع گردید و همه ناظر بودند که چگونه سخنرانی اینجانب مورد استقبال قرار گرفت و به تصدیق عموم برای اولین بار اطلاعات دقیق و منطقی و متدل درباره نقش علمای اسلام در انقلاب ایران و علل و ویژگیهای انقلاب اسلامی داده شده است.

واضح است که نه اینجانب و نه هیچک از برادران و خواهران مسلمان ما عضو کمیته دعوت کننده نبوده اند و قبول دعوت توسط اینجانب برای ایراد سخنرانی نیز بهیچوجه به معنای قبول صلاحیت کمیته مزبور نبوده است.

اما چیزی که آقای شاملو با ظرافت شاعرانه خودشان از آن گذشته اند و شاید به همین دلیل هم آنرا فراموش کرده اند این است که اگر قبول دعوت يك گروه از مردم آمریکا در واشنگتن برای معرفی چهره های انقلاب ایران، به نظر ایشان جرم بسوده است پس چرا شرکت خودشان را جرم نمی دانند ؟ ایشان که تازه نفس از راه رسیده بودند و هنوز هم زبان انگلیسی را بلد نبودند پس به توصیه و معرفی چه کسانی برای ایشان برنامه ای گذاشته شده بود ؟ ... خیر، آقای شاملو اگر در آن کنفرانس به تصدیق چند صد نفر ایرانی شرکت کننده از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان و سازمانهای دانشجویان ایرانی در واشنگتن مطلبی و مسئله ای غیر عادی به چشم می خورد همانا شرکت خود ایشان و سخنرانی طولانی شان آنهم بزبان فارسی در يك کشور خارجی و برای يك عده آمریکائی بوده است !!! و اگر نه نوار سخنرانی اینجانب و همچنین متن نوشته آن در دسترس است و میتواند در دسترس کسانی قرار گیرد که علاقمند به رسوا شدن جناس و سوسه کننده هستند.

دکتر ابراهیم یزدی
وزیر امور خارجه

تهران مصور

با چاپ این نامه در انتظار نوار سخنرانی های آقای احمد شاملو و دکتر یزدی می مانیم. چرا که تنها چاپ آن سخنرانیها که پیش از انقلاب صورت گرفته و هیچ ملاحظه ای در آن زمان نم توانست وجود داشته باشد. می تواند به کشف واقعیتها کمک کند.

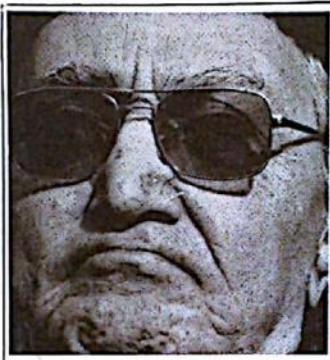
سنجایی: می ترسم به جای جمهوری، به دیکتاتوری برسیم

گفت و شنودی متفاوت و شیطنت‌آمیز با رهبر جبهه ملی

ایران يك نظام دموكراتيك به بار می‌آورد از او می‌پرسم:

بنظر شما آیا ما در ایران دموکراسی داریم؟
« به تاحدودی تنها عناصر انحصارطلب و آنتوگر نمی‌گذارند این دموکراسی مستقر شود. »
سی می‌کنم «عناصر انحصارطلب را توضیح دهد آشکارا از شکافتن‌ساله پرهیز دارد و سرانجام آنها را چنین‌تبریف میکند «عناصری که جز مسلک خود هیچ مسلکی را قبول ندارند، آنها که حتی عنوان ملی‌راهم قبول نمی‌کنند از کلمه دموکراتیک می‌ترسند، مبارزات ملی‌شدن نفت را تقبیح می‌کنند انحصارطلب‌اند» فکر می‌کنم، به‌بخشی‌از سخنرانی آیت‌الله خمینی در مورد نفت اشاره دارد و وقتی که فکرم را مطرح می‌کنم یسا تنها می‌افزاید « انحصارطلبی خیلی خطرناک است می‌ترسم به‌جای جمهوری به یک‌نوع دیکتاتوری برسیم » می‌گوید که با تشکیل و وجود شورای انقلاب مخالف است « در زمان پیروزی انقلاب این فکر با منم مطرح شد من با آن مخالفت کردم بنظر من درست این بود که از همان آغاز يك دولت انقلابی سرکار می‌آمد و برنامه‌های انقلابی را اجرا می‌کرد نه اینکه با تشکیل شورای انقلاب و کمیته‌ها دولت ایجاد شود می‌بینید که کمیته‌ها حتی با یکدیگر در حال تعارض و رقابت‌اند « تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته‌ها جز بی‌نظمی نیست و این به دیکتاتوری منجر خواهد شد و آنچه که علت استغای من از وزارت خارجه بود و نه دولت که بی‌دولتی بود من به بی‌دولتی اعتراض داشتم »
مصرانه می‌خواهم که در باره استغای خود بیشتر توضیح دهد اما فقط می‌گوید:

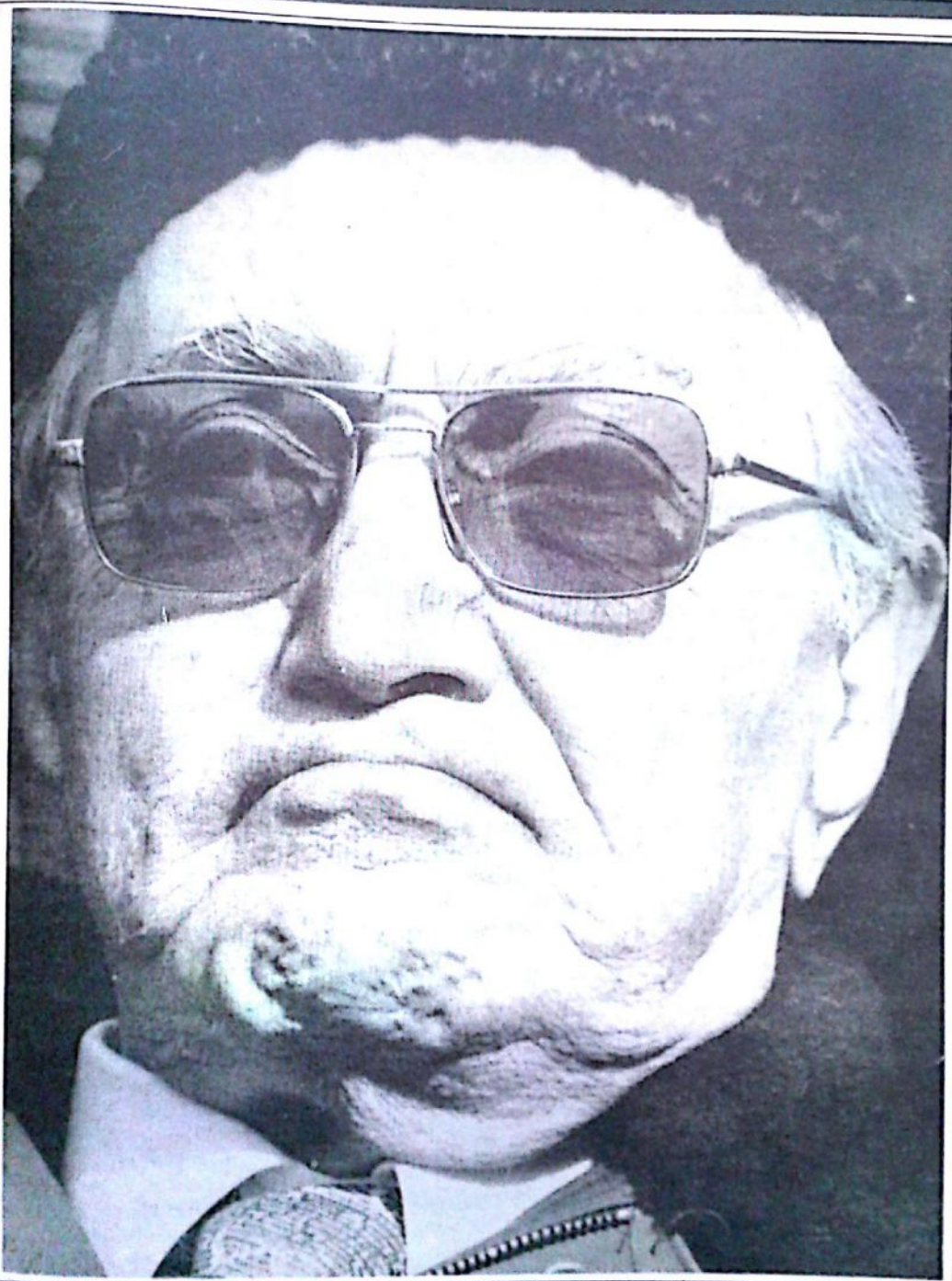
« نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم »
از نگرانیهای خود می‌گوید از اینکه ملیت ایرانی در خطر است هویت ایرانی را یکی از مهمترین عامل بقا کشور می‌داند و می‌گوید « ایرانی بودن، هویت اصیل ما است هویت ایرانی ما کمتر از هزیت اسلامی ما نیست ملت ما قبل از اینکه مسلمان باشد ایرانی است، زبان فارسی آداب و سنن



مخفی‌را احساس می‌کردم. بازبین رفتن سازمانهای ملی و زیرزمینی شدن گروههای مبارز، روحانیت به حرکت درآمد آنها مساجد، یعنی تنها محل جمعی که برای مردم باقی مانده بود را در اختیار داشتند. مسجد محل تجمع و عبادت مردم بود و روحانیت از آن استفاده کرد، البته نقش عظیم دکتر شریعتی را نباید نادیده گرفت، او بیان‌نویسی از اسلام ارائه کرد و تأثیر فوق‌العاده‌ی بر نسل جوان داشت باید به نقش دکتر شریعتی بیشتر توجه کرد تاریخ نشان خواهد داد که او در حد غزالی بوده و نقش او حتی بیشتر از سید جمال‌الدین است. آبادی است و بهر حال با توجه به اوضاعی که گفتم روحانیت رهبری جنبش را درست گرفت. »
در مورد اینکه آیا جبهه ملی در سیاست‌های خود به نوعی پذیرش انفعالی و دنباله‌روی از روحانیت و رهبری دچار شده است یا نه و اینکه چرا درقبال مسائل جاری موضع انتزاعی ندارد، سنجایی به برنامه سه‌ماهه‌ی که در پاریس بحضور آیت‌الله خمینی ارائه کرده است اشاره می‌کند و می‌گوید که این برنامه مبتنی بر ایجاد يك نظام حکومتی، بر طبق موازین اسلام و دموکراسی استقلال ملی، متکی به آراء عمومی بود و اعتقاد دارد که اگر برنامه سه‌ماهه‌ی عمل می‌شد برای

با سنجایی به گفتگو می‌نشینم به تصدیق آنکه حرفهای نگفته مطرح شود و نه تکرار کلیاتی که از صافی مصلحت‌اندیشی گذشته است چرا که سنجایی باید وارث مصدق باشد و رهرو راه او. و آدمی انتظار دارد که در کلام سنجایی اگر نه حضور شکوفان مصدق: حداقل سایه او را حس کند که برهنه و آشکار زبان تنها به حق می‌گرداند و قدم به حقیقت می‌زند و بی‌تردید با مردمی که تنها شیفتگان حقیقتند صریح و صادق سخن می‌گوید.
و در سنجایی آدمی مردی را می‌بیند که مدعی میراث مصدق است و آنگاه که شور گزین حقیقت صراحت و صداقت می‌خواهد و به جان خریدن خطر که نام و ننگ نشاند و مصلحت نپندیدند سنجایی شنبط را خاموش می‌کند تا کلام در حصار بماند که هراس فراگیر است و حضور قاطع استبداد همه‌جا محسوس. و مصاحبه دیگر انتقال‌دهنده حقیقت نیست و لاجرم پرشکر دیگر پرسنده نمی‌ماند، چالشگری است که باید به کاوش حقیقت بنشیند تا از ورای گفتگوی معمول و به مصلحت‌ا شاید خواننده نسیم واقمیت را احساس کند و رگه‌هایی از آنچه باید گفته می‌شد را ببیند.
گفتگو را به پاریس می‌کشانم به این قصد که بدانیم چرا جبهه ملی نتوانست با ارائه يك برنامه ملی و دموکراتیک محوری برای تشکل مردم و ستگری در برابر انحصارطلبان می‌گوید:

« ما نتوانستیم این رسالت را انجام دهیم جبهه ملی در سالهای ۳۳-۳۴ فعالیت نسبتا خوبی داشت. اما وقتی که آمریکا تصمیم گرفت از دیکتاتوری شاه حمایت کند حکومت سیاست سرکوبی جنبش‌ها و گروههای مبارز را به شدیدترین وجه آغاز کرد و در نتیجه امکان هر نوع فعالیت علنی از بین رفت و فداکارترین و مبارزترین جوانان مملکت به مبارزات زیرزمینی و چریکی پرداختند و در این میان جبهه ملی به علت فشار دیکتاتوری از بین رفت. من در آن سالها به خارجه رفتم وجد سال در آنجا ماندم اما سودای وطن مرا به ایران بازگردانید در این هر جا می‌رفتم سایه يك پلیس



1980

شاهانه و ... طاغوتی نیست میراث مشترک ملی ما است. و وقتی به او می‌گویم در زمان وزارت خود شما شاهانه و محبت تکامل را از کتابهای درسی حذف کرده‌اند آشفته می‌شود « کوچک شمردن شاهنامه » کوچک شمردن تاریخ باستانی کوچک شمردن ملت است رستم شاهنامه آرمان انسان میهن پرست و فداکاری است که در برابر هر نوع ظلم و ستم حتی ستم شاهانی از قبیل کیکاوس مبارزه میکند ما ملتی هستیم که قبل از اسلام ۱۵۰۰ سال تاریخ داشته‌ایم ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بنامیم .»

اعتقاد دارد که روحانیت شیعه باید در موضع اعتقاد و ارشاد بماند روحانیت را دستگاه می‌داند که همیشه با مردم و در میان بوده است چرا که این مردمان که مساجد را می‌سازند ، محسارح روحانیت را می‌پردازند و روحانیت تنها وقتی قوی است که مردم باشد نه اداره کننده کشور و اگر روحانیت چنین نباشد نمی‌تواند رسالت خود را ایفاء کند و می‌افزاید « اما هنوز نباید زیاد نگران باشیم» می‌پرسم هم‌اکنون چه کسی مملکت را اداره میکند شورای انقلاب یا دولت ؟ و پاسخ دو پهلو است و بیشتر شبیه یک آرزو است «شورای انقلاب مولفی است باید مجلس مؤسسان تشکیل شود

و قانون اساسی تدوین مردم» در امر تدوین قانون اساسی شرکت دارد اینها می‌دانم می‌پرسم کار تدوین قانون اساسی به کجا کشیده است ؟ می‌گوید « من در امر تدوین آن کمک میکنم چیزی که نوشته شده است کاملا دموکراتیک است البته امر آنرا زیاد تغییر ندهند» . چه کسی آنرا تغییر خواهد داد ؟ سکوت می‌کند و سرانجام می‌گوید « نمی‌دانم» میدانم که میدانند ، همه میدانند اما نمی‌خواهند بگویند مصلحت نیست و در برابر این پرسش که «روحانیت یا شورای انقلاب در امر تدوین قانون اساسی نظارت دارد یا نه ؟» و یا اینکه «تصمیم نهایی را چه کسی می‌گیرد» سنجایی چیزی نپیدا اند و یا اینکه نمی‌خواهد بگوید اعتقاد دارد که باید مجلس مؤسسان و مردم تصمیم بگیرند ... حتی نمی‌تواند بگوید که آیا در قانون اساسی جدید امتیاز خاصی به روحانیت داده خواهد شد یا نه می‌گوید «یک شورای نگهبان قانون اساسی خواهیم داشت که احتمالا از روحانیون و حقوقدانان تشکیل می‌شود و سعی میکند آنرا با شورای قانون اساسی فرانسه و یا دیوان عالی آمریکا مقایسه کند راه خوبی برای توجیه نیست یادآور می‌شوم که اعضای شورای نگهبان قانون اساسی فرانسه یا دیوان عالی آمریکا فقط از نظر حقوقی اختیاراتی ندارند اکثرا از طرف مردم انتخاب می‌شوند اما شورای نگهبان قانون اساسی در ایران انتخابی

نیخواهد بود و اختیارات آنها هم خیلی زیادتر است آیا این به معنای نفی حاکمیت ملی نیست؟ امیدوار است که نباشد چرا که حتی نمی‌داند که اعضای شورا چگونه باید انتخاب و انتصاب شوند «از جزئیات بی‌خبرم» .

نمی‌توانم به این مساله فکر نکنم چه کسی و چگونه اعضای شورای نگهبان را انتخاب خواهد کرد ملت یا ... و اگر قرار است روحانیون در این شورا باشند از کدام جناح ؟ می‌پرسم « آقای سنجایی آیا در داخل روحانیت تضادهایی وجود ندارد و اشاره می‌کنم به مقاله آقای خلخالی و تظاهرات تبریز » می‌گوید :

*** روحانیت ، باید نقش ناظر داشته باشد، نه اداره کننده کشور .**

*** عناصر انحصار طلب نمی‌گذارند ، دموکراسی مستقر شود .**

*** من با وجود شورای انقلاب مخالفم .**

*** تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته‌ها به دیکتاتوری و بی‌نظمی می‌گشود .**

*** ما پیش از آن که مسلمان باشیم ، ایرانی هستیم .**

« اگر چنین چیزی باشد از صلاحیت من خارج است شما دارید شیفت می‌کنید !» بحث را رها می‌کنم و نظر او را راجع به جبهه دموکراتیک ملی می‌پرسم . « دلم نمی‌خواهد راجع به این جبهه صحبت کنم جبهه ملی و دموکراتیک انشعابی از جبهه ملی نبود فردی که سابقا کمابیش عضویتی در جبهه ملی نسبتی با رهبر بزرگ ما داشت اینسرا تشکیل داده است افراد و گروههایی که در این جبهه هستند هنوز هویت سیاسی خود را نشان نداده‌اند .»

و بلافاصله می‌افزاید « که جبهه ملی با گروه‌های چپی صرفا به دلیل مسلك آنها مخالفت نمی‌کند بلکه با آن گروههایی مخالف است که عملا در روش یا مسلكشان پیرو بیگانه‌اند . امیدواریم که جبهه دموکراتیک اینطور نباشد نمی‌خواهم آنها را منتهم کنم (که به کنایه آنها را به چپی بودن منتهم کرده است) اما آنها هنوز خود را نشان نداده‌اند ایرادات آنها بیشتر جنبه شخصی‌داده . و بعد صحبت را به جبهه ملی برمی‌گرداند و اینکه شرط وحدت از نظر جبهه ملی اعتقاد به دموکراسی حاکمیت ملی و استقلال است و تشکیل صف واحد نیروهای ملی را ضرورت

اساسی جامعه ما میدانم و اعتقاد دارد آن بحث از روحانیت که مخالف اتحاد با چپی‌های ملی هستند اشتباه می‌کنند همانطور که شیوه‌هایی از قبیل «ارباب ، تهدید ، ترساندن ، ایجاد وحشت سلب امنیت ، حمله به تظاهرات ، تحریم مطبوعات و ...» را که از طرف برخی از آنان تحریک می‌شود مخالف دموکراسی و اسلام و یک رویه فاشیستی میدانم .

می‌پرسم آیا شرکت اعضای جبهه ملی در دولت به معنی تأیید دولت از طرف جبهه ملی نیست پاسخ مثبت است و در برابر این سؤال که شما چگونه روش دولت در برابر مطبوعات و رادیو تلویزیون را تأیید می‌کنید می‌گوید : « اینها روش دولت نیست ما سیاست رادیو تلویزیون را تأیید نمی‌کنیم تحریم مطبوعات را هم تأیید نمی‌کنیم اینها روش دولت نیست ، روش گروههای خارج از دولت است مطبوعات باید حقایق را بنویسند .»

از بحث مطبوعات به رادیو تلویزیون می‌رسیم و از آنجا به بحث کلی‌تر می‌پرسم حرفهای کسروی را به یاد می‌آورم و اینکه بعد از انقلاب مشروطه خوشه‌چینیان از راه رسیدن دیرآمدگانی شتابزده بودند که بیشترین بهره را می‌خواستند کتایید و انحصارطلبی و انقلاب برایشان نردبانی بود تا شهید پله‌یی باشد و صعود را به کرسی قدرت تضمین کند . و حال نیز کسانی آمده‌اند که با گذشته‌های مهم و ناشناخته و برنامه‌های مشکوک و تردیدنا و باسیاستهایی که دولت نیز با آن موافق نیست فکرم را مطرح می‌کنم و از آنها نام می‌برم و نظر سنجایی را می‌پرسم می‌گوید: «منهم مثل شما آنها را نمی‌شناسم باید بگذارید زمان افراد را بشناسند بگذارید تاریخ همه چیز را توضیح دهد .»

و من اصرار می‌کنم که قضاوت تاریخ هر چند داوری نهایی است اما سیاست خارجی ایران و اداراتی از قبیل رادیو تلویزیون هم اکنون در حال اجرا است و حال است که سرنوشت ملت ما را خواهد ساخت نه آینده حرفها باید در لحظه سازندگی مطرح شود و چه بهتر که از زبان شما . مثلا شایعاتی در مورد دکتر یزدی وجود دارد ؟ « من نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم سیاست خارجی ما باید با»

و سرانجام راجع به آیت‌الله کاشانی می‌پرسم و میدانم که اینروزها از او به عنوان یک روحانی مبارز یاد می‌شود می‌گوید : « او در ایجاد اختلاف بین نیرو های ملی و تضعیف روحیه مردم و مخالفت با جنبش ملی نقش فوق العاده و پرانگری داشت .»

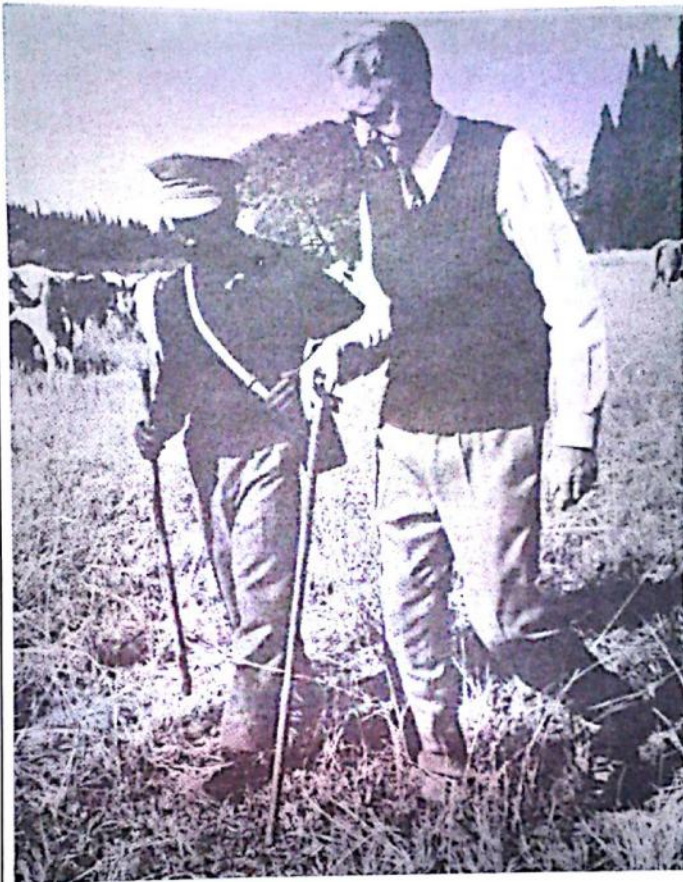
دوازده هزار و پانصد کشته : ۶ سال بحران رودزیا همانقدر کشته به جا گذاشته است که جنگ ۹ ساله الجزایر . نه انتخابات ماه آوریل و نه به قدرت رسیدن اکثریت سیاه پوست هیچکدام وقفه‌ای در این کشتارها به وجود نیاورده است . جریکهای جبهه میهن پرستان خلسه سلاح نشده‌اند . رودزیا ئیها صد هزار سرباز را مأمور نظارت بر انتخابات کرده بودند . اما فشار جریکها همه آنها را مجبور ساخته بسود که اسلحه‌هایشان را زیر پرچمها مخفی کنند . در برابر چشم انداز یک راه حل سیاسی ، همه گروهها برای تغییر دادن مسیر به نفع خود ، باتمام قوا جنگ را برگزیده‌اند . و در پس پرده این جنگ خطر بین المللی شدن بحران است که هر لحظه شدیدتر میشود .

قدرتهای بزرگ جهانی ، این بار خطر را حس کرده و جنبه‌های انفجار آمیز ماجرا را مورد توجه قرار داده‌اند . دوشنبه هفته پیش ، کادیلاک سیاه‌حال سائروس ونس فرستاده ویژه جیمی کارتر در مقابل « وایت‌هال » ، محراب دیپلماسی انگلستان توقف کرد . سائروس ونس پنج ساعت تمام با لرد کارینگتون وزیر امور خارجه انگلستان گفتگو کرد . مسئله رودزیا سرآغاز بحثها بود ، و اینکه این مسئله میرم است و در حل آن تامل جایز نیست .

سائروس ونس سرحال نیست : واشینگتن در قضیه رودزیا هم بازی را به وزارت امور خارجه انگلستان باخته است . اما لاقبل باید ظاهر قضیه را حفظ کرد . دولت محافظه کار خانم تاچر از فردای پیروزی انتخاباتی‌اش در ۳ مه گذشته ، با خیال راحت در نقش قدرت قیم ساختن فرورفته است . نقشی که درسهای تاریک منوی کابینه کارگری کالاهان با جیره‌خواری از سیاست آمریکا از خاطرهما برده بود .

ساخت و پاخته‌های لندن و واشینگتن در مورد قضیه رودزیا - که از سوی فرانسه ، آلمان فدرال و کانادا نیز کم و بیش تأیید می‌شد - هرگز به نتیجه‌ای جز طرح کاملاً تئوریک یک حل و فصل : مبتنی بر تشکیل کنفرانس غیرممکن با شرکت تمام جناحهای درگیر ، نرسید . حل و فصلی که ظاهراً فریبنده به نظر میرسد اما این بحیب را داشت که واقعتاًها را مورد توجه قرار نداد : اولین این واقعتاً قدرت فوق‌العاده یان‌اسمیت در حفظ موقعیت داخلی خود ، گستردن دامهای فراوان در سر راه همه و اجتناب از افتادن در هر دامی بود .

در سال ۱۹۷۶ یان‌اسمیت زیر فشار دوگانه آفریقای جنوبی و هنری کی‌سینجر وزیر امور خارجه وقت آمریکا بانهایت خضوع و خنوع



بحران رودزیا بین‌المللی می‌شود

رودزیا: جنگی آفریقائی

Rhodésie : guerre à l'africaine

● جنگی خونین و بی‌رحم میان جانشین یان‌اسمیت و رهبران میهن پرستان رودزیا در گرفته است . رهبران انگلیس و آمریکا چه نقشی در این میان ایفا خواهند کرد .

با به قدرت رسیدن اکثریت سیاهپوست در رودزیا موافقت کرد . روز ۳ مارس ۱۹۷۸ رهبر ناسیونالیست میانه روی سیاهپوست را وارد کابینه موقت کرد . روز ۱۳ آوریل گذشته دانی که بر سر راه غرب گذاشته شده بود آنها را گرفتار کرد : برخلاف انتظار همه و به رغم تهدید چریکها ۶۴ درصد رای دهندهگان سیاهپوست نمایندگان خود را برگزیدند . کنار رفتن یان اسمیت دشمنان او را خلع سلاح کرد . بعد ماجرا روشن تر شد . روز هشتم ماه مه در پارلمان هنوز با رنگ و روی انگلیسی سالیسبوری ت مردی از میان دو ردیف حاجب کلاه گیس به سر عبور میکرد . این مرد یان اسمیت بود که برای ادای سوگند دولت تازه سیاهپوستی به پارلمان می آمد . یان اسمیت در برابر رئیس پارلمان ، یک آفریقائی تروریست سابق تعلیم دیده در اردوگاههای روسی ادای احترام می کند ... هرگز تا وقتی که عمر من باقی است ، این کشور توسط سیاهان اداره نخواهد شد ... این حرفها هم از دهان همین یان اسمیت در سال ۱۹۷۶ ، خارج شده بود .

آخرین شاهکار او هبه کردن رژیم مزیخ به تمام نشانه های اطمینان بخش قانونی ، به کشور زیمبابوه - رودزیا بود : یک نخست وزیر آفریقائی منتخب ، «اسقف کوچک» ابل موزوروا ، شورش سابق که مرتب بژای بزرگان دنیا نامه مینویسد و در نامه هایش تاکید میکند که خیلی سیاهپوست است و خیلی «رئیس» .

مارگارت تاچر ت برای وفادار ماندن به وعده وعیدهای انتخاباتی اش ، وزیر فشار جناح راست حزبی ، آشکارا در راه سازش گام نهاده است . او با احتیاط پیش می رود ، اما سریعتر از انتظار . لرد کارینگتون هنوز عرق پیروزی محافظه کاران را از پیشانی پاک نکرده اعلام میکند : «طرح انگلیس و آمریکا در حال حاضر معتبر به نظر نمی رسد» . روز چهاردهم ماه مه «سر آنتونی داف» فرستاده ویژه وزارت امور خارجه انگلیس برای پنج روز مذاکره «مثبت» قدم به خاک سالیسبوری می نهاد . روز ۱۸ مه ، یان گیلور معاون کارینگتون سیاست تازه وزارت خارجه را در پارلمان انگلیس مطرح می سازد : « باید تحولات عمیق (مقصود انتخابات است) در اوضاع رودزیا را مورد توجه قرار داد » . البته بحث بر سر پایان دادن به تحریمهای اقتصادی که گریبان مستمره سابق انگلستان را می فشارد نیست . بحث بر سر شناسائی شتابزده رژیم جدید این کشور هم نیست . برای این کار باید از موانع بیشتری عبور کرد که دو مانع به نظر عبورناپذیرتر می رسد . نمایندگان دائمی کشور های مشترک المنافع از خود سرسختی نشان میدهند . در راس مخالفان

جامعه سیاهپوستان آمریکا را از خود برنجانند و خود را از چشم کشورهای جهان سوم ببندازند . تحصیل کردن يك طرح غربی به مردم رودزیا ، حتی اگر نتیجه به نفع شورشیان میهن پرست تمام شود ، هنوز به نظر کارتر بهترین وسیله برای رویارویی با شوروی در جنوب آفریقا است . بازگشت محافظه کاران به مستند قدرت لندن و فشارهای داخلی ، بیشك کارتر را بر آن خواهد داشت که در موضع خود تجدید نظر کند . روز ۱۵ ماه مه سنای آمریکا با اکثریت سه چهارم ، سیاست رودزیائی کاخ سفید را مردود شمرد . سناتور های آمریکائی به رهبری جی هلمسز ، سناتور جمهوریخواه کارولینای شمالی ، به رئیس جمهوری تا ۱۵ ژوئن برای شناسائی دولت زیمبابوه مهلت دادند . خودداری کارتر از این شناسائی به معنای تایید «تروریستهای مورد حمایت مسکو و کوبا» تلقی خواهد شد .



صلیبی بردوش جیمی کارتر هم قول داده است . او قول داده است که با دقت موضوع را مورد بررسی قرار دهد ، اما به شرط یافتن دلایل قاطع و کافی و اطمینان بخش : اطمینان به اینکه ابل موزوروا مثل رهبری معتبر در نقش رئیس واقعی ظاهر شود . و اطمینان به اینکه وی با رهبران جبهه میهن پرستان به توافق برسد . در شرایط کنونی این اطمینان آخری دست نیافتنی به نظر میرسد . چرا که اسقف سیاهپوست رودزیا اکنون هدفی جز خرد کردن رقبا در برابر ندارد . شاید هم وی می خواهد بدین ترتیب از انتقام آینده آنها در امان بماند .

جنگ از نوع «آفریقائی» ، که از این پس در رودزیا درگیر خواهد شد ، مسلما عاری از ملاحظاتی بشری است . این جنگ بی رحیم و کینه آلود جلوه خواهد کرد و کم کم امکان هرگونه راه حل مبتنی بر مذاکره را از میان خواهد برد . رهبران گروههای چریکی که يك لحظه در برابر نتایج رای گیری لرزان شده بودند ، دوباره جان گرفته اند .

نشانه های آشکار حکایت از آن دارد که حامیان سوسیالیست آنها خیال رها کردنشان را ندارند . ژنرال هاینس هوفمن ، وزیر دفاع آلمان شرقی چند روز پیش وارد موزامبیک شده بود .

و میگهای ۲۱ تازه ای تحویل موزامبیک و سایر کشورهای خط مقدم جبهه شده است . اگر از «اسقف کوچک» حمایت جدی و قاطع به عمل نیاید ، بعید نیست که او بزودی صلیب خود را به دوش بگیرد .

گریستیان دهنیو - آکسپرس

هرگونه سازش با سالیسبوری باید حکومت مندر نیجریه را مورد توجه قرار داد که تروتهای نفتی و موقعیت آن به عنوان شریک اقتصادی لندن ، وزنه ای سنگین در تصمیم گیریهای آئی انگلستان به شمار می آید . کنفرانس کشورهای مشترک المنافع در ماه اوت آینده در زامبیا برگزار خواهد شد . تا قبل از این تاریخ هیچ اقدامی از سوی انگلستان جایز نخواهد بود . دومین مانع بر سر راه خانم تاچر ، موضع آمریکا در قبال رودزیاست . جیمی کارتر بسا هرگونه حل و فصل مسئله رودزیا که رهبران شورشیان مسلح را در حاشیه نگه دارد ، مخالف است . و برای مخالفت خود دلایلی هم دارد . جیمی کارتر از این بیم دارد که با شناسائی رژیم که حقانیتش برای او مورد تردید است ،

سیروس علی‌نژاد

هیأت تحریریه کیهان، ستون فقرات مبارزات مطبوعاتی علیه رژیم طاغوتی بود.

داستان غم‌انگیز روزنامه کیهان

در کیهان اتفاق حیرت‌انگیزی افتاده است ارتجاعیان، «انقلابیون» را به نام «ضدانقلاب» بیرون کرده‌اند و در شیور دمیده‌اند که ضدانقلاب را بیرون کردیم. مردم هم که نمی‌دانند از نزدیک فضا و افراد را نمی‌شناسند گهگاه حمایت‌هایی از آمدگان و جبهه‌گیری‌هایی در برابر بیرون‌شدگان نشان داده‌اند. این ظلمی است که بر اعضای تحریریه کیهان رفته است. ظلمی که تا فرصت اثبات آن دروغاً بدست آید، طومار تحریریه کیهان را در نوردیده است.

باور کردن نمی‌نماید اما قضیه به همین ساده‌گی است که گفته شد. آنها که آمده‌اند نه که انقلابی‌تر از ارجحان و اعتصابیون نیستند، سهل است، هزار مرتبه ضدانقلابی‌ترند.

اما چه کسی می‌تواند باور کند؟ چرا که گردانندگان کنونی کیهان چندان ناجوانمردانه از حربه «امام» و «اسلام» استفاده نکرده‌اند، که تا زمان درازی نگذرد، و اقلیت ماجرا برای آنها که اهل مطبوعات نیستند و از نزدیک شاهد ماجرا نبوده‌اند باور کردن نخواهد بود. آنها فضائی بوجود آورده‌اند که فاش گفتن ماجرا، حتی هراس‌آور شده است و بی‌ترس‌فردا چماق تکفیر را بر سر این قلم‌هم بکوبند که: ای مردم بشنابید یک ضدانقلاب دیگر! اما حقایق ناچار باید گفته و نوشته شوند. به هر قیستی که باشد. شاید همه حقایق ارزش آن نداشته باشند که به هر قیستی گفته شوند. اما ماجرای کیهان از آن دست نیست، باید گفته شود. چون این ساله کیهان نیست ساله مطبوعات است.

دو سه روز پیش از آنکه ماجرای کیهان اتفاق افتد، حضور آن در فضای کیهان احساس شده بود. همه اعضای تحریریه منظر وقوع حادثه‌ای بودند. همه اهل مطبوعات از نزدیک در گفت‌وگو‌های چند نفری یا تماس‌های تلفنی

ماجرا را دنبال می‌کردند و از هم می‌پرسیدند که کار به کجا رسیده است. درست مانند یک کودتای در شرف وقوع که همگان حمنسور آن را احساس کرده و در فکر چاره‌اندیشی باشند. اما چاره‌ای اندیشیده نشد. در واقع چاره‌ای نمی‌پذیرفت. کودتاجیان به هیچ صراطی مستقیم نبودند. ناگزیر اتفاق افتاد:

صبح روز بیست و هفتم اردیبهشت ۲۰ تن از اعضای کیهان را به تحریریه راه ندادند و نامه‌ای به دستشان دادند که «دیگر به وجود شما احتیاجی نیست، به کارگزینی مراجعه فرمائید»، زیر نامه یک امضای ناشناخته بود که هنوز هم معلوم نیست از آن چه کسی است. تنها عبارت «مدیریت موسسه کیهان» خوانا بود که متأسفانه بر مجهولات این ماده می‌افزود. زیرا مدیریت کیهان هم، در حال حاضر، ناشناخته است. آقای مصباح‌زاده و پسران که رفته‌اند. دیگران هم در آنجا کارمندند و هیچ کس صاحب موسسه یا نماینده مدیر نیست. پس این مدیریت کیست؟

بیست تنی هم که از تحریریه رانده شده‌اند، اگر عناصر شناخته شده‌ای نبودند. مساله‌ای نبود. دست کم تردید باقی بود که شاید ضد انقلابی باشند، و می‌توانستیم خود را به نوعی رامنسی کنیم. اما برعکس اغلب آنها چهره‌های آشنائی هستند. چند تن از آنها کسانی هستند که در مبارزات سیاسی دوره طاغوت نقش خود را به درستی ایفا کرده‌اند. به زندان افتاده‌اند، زجر کشیده‌اند، و اگر مبارزه با طاغوت را یک «کل» بگیریم که باید بین ایرانیان تقسیم شود، آنها بسیار بیشتر از سهم خود ادا کرده‌اند. عده‌ای دیگر در مبارزات سندیکاکی، طیفه‌لختانی و سانور نقش برجسته‌ای داشته‌اند و در زمانی که همه - حتی چند تنی که آکون در روزنامه کیهان به نوائی رسیده‌اند، سندیکا

را زیر فشار گذاشته بودند که اعتصاب رابشکند، تا آنها حق‌المعمل خود را از صفحه نیازمندیها دریافت کنند - ایستادگی کردند و نگذاشتند اعتصاب شکست بخورد و طاغوت پیروز شود. یک تن، مدتها، ممنوع‌القلم بوده است. چند تن دیگر هم کسانی هستند که اگر چه پیشینه سیاسی درخشانی که قابل ذکر باشد ندارند، از عناصر طاغوت هم نبوده‌اند و شرافتمندانه زندگی و کار کرده‌اند.

بیش از هر چیز این ترکیب نشانه سر درگمی، آنهایی بوده است که دست به کودتا زده‌اند، با وجود این امکان دارد برای سردرگم کردن دیگران چنین ترکیبی را انتخاب کرده باشند. نکته ظریف در این میانه این است که کودتاجیان مطلع خود را زیر پوشش «اسلام» و «انجمن اسلامی» پنهان نگاه داشته‌اند، چنانکه در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که آنها به علت تعصب در اسلامیت خویش مهره‌ها و عناصر مترقی‌چپ را به کنار نهاده‌اند، اگر چنین بود هم قابل توجیه بود. چنین هم نیست، زیرا عناصر اسلامی شناخته شده‌ای در تحریریه کیهان هستند که اکنون همدوش اعتصابیون به مبارزه برخاسته‌اند و حتی بیشتر از دیگران از آنچه اتفاق افتاده، در رنجند.

متأسفانه توطئه‌چینیان، چنان تریبی در پیش گرفتند که نقشه‌چینی آن آشکار است: در شامگاه روز واقعه خدمت امام رسیدند و با گزارش‌های نادرست و یکجانبه، ذهن امام را منحرف کردند و چنان‌تھا به قاضی رفتند که دیگران را «ضد انقلاب» و «غیر اسلامی» جلوه‌گر ساختند و دروغا که امام در این ساله عاصی هتازده‌گی به خرج دادند و بدون اینکه اصل ماجرا کاملاً روشن شود، قضاوت فرمودند. اینگونه رفتار را توطئه‌چینیان از دوستان اطلاعاتی ما آموخته

بودند - که خداوند نبخشدشان ، بنای بسدی گذاشتند . -

باری ، در چشم من ، آنانکه چنین کردند دو گناه بزرگ مرتکب شده اند : یکی آنکه ۱۳۰ تن اعضای تحریریه کیهان را از کار خود باز داشته و اعتصاب ناگوار و ناصوابی را بر آنان تحمیل کرده اند و دیگر آنکه امام را به اشتباه انداخته اند و بابت هر دو گناه باید مجازات شوند. این گناه بزرگی است که هر دسته ای در جانشی نوطه ای بچینند و سرگناه راهی قم شود و امام را ببینند و او را دچار اشتباه کند و خود بر اسب مراد بنشینند . ایمان حتی اگر بظاهر دشمن امام و جمهوری اسلامی و انقلاب نباشد ؛ در باطن با آنها دشمنی دارند . زیرا با چنین روش های اندک اندک ، اعتماد مردم را از امام میگیرند . این نابخودنی و وحشتناک است .

لاغر کردن اعتدای که نسبت به امام هست بویژه در این برهه از انقلاب که هنوز تارسیدن به مقصود ، راهی دراز در پیش داریم ، خیانت است . اگر خیانت نباشد ، چه نامی میتواند داشته باشد ؟

دریغ و شوربختی این است که آنها همه کار خود را زیر پوشش «انجمن اسلامی» کرده اند و چون مردم ما به اسلام اعتقاد دارند ، و فرهنگ اسلامی در قلب و ذهن و اندیشه شان جریان دارد ، و جامعه کیهان از این وضع مستثنی نیست . کارکنان و کارگران شریف و صدیق کیهان نیز بدون اینکه اصل قضیه را بشکافند ، تاکنون به کارهای ایمان مهر تایید زده اند .

به این ترتیب آنها از حمایت وسیعی از مردم مسلمان برخوردار شده اند . بدون اینکه اعالشان درخور يك انجمن اسلامی باشد .

براین ترتیب آنها موفق شده اند ، روزنامه را منتشر کنند و چون روزنامه منتشر شد جاذبه

*** آنها که با نقشه چینی به حضور امام رسیدند ، گزارش غلط دادند و رهبر انقلاب را به اشتباه انداختند ، به انقلاب خیانت کرده اند .**

قدرتی پدید می آید که عده ای از کارکنان را به دلایل متعدد - از دست دادن کار ، بیم از آینده ، همراه شدن با موج روز و ... - بسوی خود می کشد .

ماجرای کیهان ، از آن جهت ، بسرای مطبوعات و سرنوشت آن موثر است - که به تجربه چند ساله و بویژه در دو اعتصاب مطبوعات که یکی چند روز و دیگری ۶۲ روز طول کشید ، دریافته ایم که تحریریه کیهان ستون فقرات مبارزات مطبوعاتی را تشکیل میدهند. اگر تحریریه کیهان نبود ، نه آن اعتصاب نخستین در دوره شریف امامی و نه آن اعتصاب بزرگ در دوره ازهاری - سراسر دوره ازهاری - شکل و دوام نمی گرفت . اگر تحریریه یکپارچه و پرشهامت کیهان نبود ، هرگز مطبوعات نمی توانستند در برابر طاغوت قد علم کنند . در تمام سختی های دوره اعتصاب همواره این تحریریه کیهان بود که مقاومت نشان داد . این کیهان بود که ایستادگی کرد و اعتصاب را سرپا نگهداشت .

چند بار که اعتصاب در حال فروریختن بود ، نویسندگان و خبرنگاران کیهان با تمام قوا مقاومت

کردند. و چون اعتصاب با موفقیت پایان یافت این تحریریه کیهان بود که تیرت درشت صفحه خود را چنین انتخاب کرد . «با پیام امام خمینی اعتصاب پایان یافت.» کارنامه تحریریه کیهان در مبارزه با دیکتاتوری و استبداد از همه تحریریه ها درخشانتر است ، چگونه است که آنها ضد انقلاب شدند و گردانندگان امروز کیهان که باید آنها را «غاصبان کیهان» خواند ، چنین رقم میزنند که : «تحریریه کیهان میتواند به کار خویش باز گردد به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشد» چه کسی از این تحریریه در خدمت انقلاب نیست؟ کدامیک از آن ۲۰ تن اجزای در خدمت انقلاب نیستند؟ کاش سخن غاصبان کیهان از سر صدق بود . مطمئنم اگر «ضد انقلاب» را یافته بودید و بیرون کرده بودند ، تحریریه کیهان از آن استقبال می کرد و می کند . چرا با گذاشتن عباراتی نظیر «به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشد» تحریریه اعتصابی کیهان را ضد انقلاب جلوه می دهید؟ جز این است که می خواهید قباحت کار خود را بیوشانید ؟

اگر مردم ندانند در آنجا چه گذشته است ما که میدانیم . اگر ما هم ندانیم خود که می دانید . آیا وجداننان آسوده است ؟ ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاکدار کالیته ای است جام جهان بین که آه ازو آبی به روزنامه اعمال ما فشان بتوان مگر سترد حروف سناه ازو

سرکوبی خونین مردم که تناسبی با شورش آنان نداشت ،

۱۵ خرداد، قیام طبقه متوسط علیه ستم



سألهات که از واقعه ۱۵ خرداد ۴۳ می-
مزد، اما هر سال روز آن خاطره نهادت هرازان
انسان عاصی از ستم را بیاد می آورد، که استبداد
را روا نمی داشتند و حکومت عدل را طالب بودند.
هر چند که انگیزه آنان توان حمل محتوی بالنده
حرکتشان را نداشت .

مردم که از زورگویی رژیم سرسپرده به تنگ
آمده بودند ، گرفتاری رهبر رادیکال مذهبیون
ملی را دستاویز حرکت آشکار و قهرآمیز ، علیه
شاه ، ساخته و بشعار «خمینی خدا نگهدار تو -
بمیرد دشمن خونخوار تو .» مظهر ستیاری و
نوکر اجنبی را هدف قرار داده ، مهمترین مانع
آزادی ملی را به مبارزه آشکار طلبیدند . هر که
خونین ۱۵ خرداد هر چند اولین سند جنایت رژیم
وابسته نبود ، اما از ننگین ترین و دهشتناک ترین
جنایات رژیم شاه به حساب می آید چرا که به
قول چریک فدائی خلق بیژن جزئی «چنین سرکوبی
خونین به هیچوجه متناسب با امکانات و نیروی
نورشیان نبود .»

براستی مردم و شهدای ۱۵ خرداد چه
میخواستند ؟ و برای تحقق خواستشان چه کردند
که متوجه آن کیفر وحشیانه شدند ؟ تجزیه و
تحلیل خواستههایشان چندان مشکل نیست ، -
نگاهی به سالیهای قبل از خرداد ۴۳ ، انگیزه
خواستههای مردم و حرکتشان را بیان می سازد .
گودنای امریکایی که دولت ملی دکتر مصدق
را برانداخت ، در صدد آن بود که رژیم شاه
را مستحکم کرده به حاکمیت کامل سیاسی برساند ،
اما ضعف دولتیهای بعد از کودتا در حل تضادهای
جامعه که مولود نانوایی سیستم اجتماعی -
اقتصادی حاکم بود انگیزه مبارزات ضد استبدادی
و ضد امپریالیستی را تقویت کرده ، لاجرم نیروی
رژیم وابسته را ، تحلیل میبرد . کوششهای متعدد
امپریالیسم آمریکا ، برای تبدیل استقرار حاکمیت
سیاسی رژیم سرسپرده شاه و ایجاد مناسبات
اقتصادی بر اساس بهره کشی ، چهارچوب وابستگی
کامل به امریکا با دو مانع اساسی برخورد میکرد .
اولین و مهمترین مانع ، خلق ایران بود که
همه نیروهای تحت ستم یعنی طبقه کارگر ،
دشمنان بورژوازی ملی ، خرده بورژوازی و
روشنفکران را در بر می گرفت و دیگری فئودالیسم
روبه زوال و فئودالهای شریک در قدرت سیاسی
حاکم بود ، که در مقابل تصعیمات اینچینیسی
حکومت برای ماندن ، مقاومت می کرد . درهم
شکستن مانع دوم چندان مشکل نبود زیرا با
تبدیل مولفیت اقتصادی آنان و دادن امتیازاتی
چند در سطح رهبری و همچنین سرکوب برق آسای
تفنگچیان فئودالهای مترد میتوانستند ضربه
نهالی را به بیکر محض ، فئودالیسم پوسیده وارد
آورند . و برای همیشه سایه این موجود مزاحم

را از سرخویش دور سازند . اما خلق که
عمده ترین نیروی مقاوم به شمار می آمد ، اساس
دیگری داشت . هر تغییر و تحول اجتماعی منوط
به حضور و موافقت مردم است ، مردم که
فئودالیسم پوسیده و محضتر نبودند ، تا با یک
لگد از پنجره به بیرون پرتاب شوند ، آنان
سازندگان ثروتهایی هستند که جهانخواران دندان
خویش را بهر آن تیز کرده اند .

سرشت نیروی مردم سرشار از بالندگی
است . این ویژگی ترندهای امپریالیسم را
خنثی کرده ، الزاما در مقابل تهاجمات آنها
ایستادگی کرد ، تظاهرات متعدد کارگران ،
دشمنان ، دانشجویان و مردم بسیج شده توسط
سازمانهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی
در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه چهل همگی
نشانه های این مقاومت و ایستادگی در برابر
امپریالیسم ، بود . تراژدی نابودی نیروهای
رادیکال عرض اندامهای پهلوان پنهانسی که
خود را وارث نهضت ملی ایران می دانستند .

نیروی مبارزه خلق را تضعیف کرده بود اما
سلاح آبدیده امپریالیسم از نیروی دو برابر
تغذیه می کرد ؛ تشدید تضادهای طبقه حاکم
منجر به حاکمیت طبقه انگلی در راس قدرت
می شد . سرمایه داری وابسته که از صافی چند
لست انتقال گذشته بود ، و در شرف پایان
پیروزمندانه جنگ بر ضد فئودالهای مترد بودند ،
از آنجا که حاکمیت سیاسی رژیم شاه مستلزم
همه اشکال استقلال بود ، مجالس نه ساخته و
کوکلی دست امپریالیسم تهیه و تدوین قوانین
و مصوبات ضد ملی و ارتجاعی را نقل کرده
و هر روز اسناد تازه تری را برای محو استقلال
ایران و انقیاد نیروهای خلق ، امضاء میکردند .
این ستم ، طبقه متوسط و تهیدستان شهری را که
در پیرامون تنها سازمان فکری مشکل جامعه و
رهبران آرمانخواه آن متمرکز بودند ، به سوی
شورش کشاند . اما نبود سازمانهای انقلابی ،
حرکت خود به خودی مردم را که دقیقاً ناشی
از فشار استبداد امپریالیستی بود از رهبری ر
هدایت درازمدت بی بهره ساخت و شکستی آنچنان
خونین به بار آورد که داغ آن هنوز بردلها
سنگینی می کند . باری طبقه متوسط (دردرگیرنده)
تهیدستان شهری نیز هست) از تق تق کردن بقایای
نهضت های ملی و پهلوان پنهانسی سیاسی به
تنگ آمده بود ، رهبری ، این گروهها را کنار
زد ، خواست که خود برجای آنان بنشینند .
تجربه تاریخی ثابت کرده است ، که این طبقه
وسیع طبقاتی به تنهایی و با ایدئولوژی خویش
نمی تواند ، بار مبارزه را تا منزل پیروزی بکشد ،
او فقط مبین و یاور خوبی برای طبقه کارگر و
سازمانهای رزمنده آن است . غیبت پرچم دار اصل

مبارزه یعنی طبقه کارگر ، مردم را به سوی
بخشی از این طیف وسیع طبقاتی که به مبارزه
منخول بود ، کشاند ، این بخش ، روحانیت مترقی
بود که در راس آن آیت الله خمینی قرار داشت .
علیرغم همکاری گروههای کثیری از روحانیون
با دستگاه پهلوی ، روحانیت ایران نیز بسا
انگیزه های مختلف و متفاوت به مبارزه باسلطه
پهلوی برخاسته بود ، سابقه مبارزات آنان با این
خانواده از زمان شخصی رضاخان قراق شروع شده
و در زمان سلطنت فرزند او نیز ادامه می یابد ،
علیرغم انگیزه های متفاوت روحانیت در مبارزه
با رژیم ، روحانیت مترقی به گفته شهید بیژن
جزئی نویسنده کتاب تاریخ ۳۰ ساله ایران دو
انگیزه برای حرکت خود داشت :

- ۱ - مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم که
جنش ملی را خفه می کرد .
 - ۲ - به خطر افتادن مصالح صنفی آنها .
- جزئی می گوید : « در جریانهایی که از
اواخر سال ۴۱ شروع شد و به ۱۵ خرداد کشید ،
نه فقط به خمینی بلکه براکثریت قاطع روحانیون
بزرگ تاثیر داشت . آیت الله خمینی ، اعلائی ،
بهیمانی ، شریعتمداری ، میلانی و خوانساری کم
و بیش در راس جریان قرار داشتند در این میان
آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه ای از خود
نشان دهد ، (امام) خمینی در حد اعتراض به
رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص
شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی
شهرت و محبوبیت او شد . ادامه این مقاومت
که به زندان و تبعید او منجر گردید برای خمینی
موفقیت ملی ایجاد کرد .»
- حمله به مدرسه فیضیه قم ، قطره آبی بود
که در ظرف مملو از آب فرو ریخت ، سخنرانی
های آیت الله خمینی در قم و انتقادات بی پروای
او از وابستگی به امریکا و از شخص شاه و
اعتراض علیه قدرت خودکامه وی ، آتش سینه
مردم را تیزتر کرد . دستگیری آیت الله خمینی
انبوه مردم را به خیابان کشاند ، گروههای کوچک
مردم بهم پیوسته خیابانهای تهران و قم را از
هرم نفس خویش گرم ساختند ، جزئی مینویسد :
«حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت
آیت الله خمینی در ۱۳ خرداد ، باعث شد که
تظاهرات در روز ۱۵ خرداد ابعاد و شدت
بی سابقه ای پیدا کند ، خصلت شورش تظاهرات
باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن
انبوه انسانی به خیابانها شد ...»
- خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از
یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه نانک
و زره پوش و جیبهای حامل مسلسل سنگین ،
مردم را اعم از تظاهرکننده و عابر به سگوله
بست .

در مدرسه فیضیه قم پس از تبعید آیت‌الله خمینی، همه جا بوی مبارزه داشت. طلبه‌ها آماده می‌شدند.

۱۵ خرداد، مبارزه را آموختیم

م. بهنود

مدرسه فیضیه - قم ۱۳۴۴



و در بدی تازمانی که از زندان بدر آمده، در حدی داشتیم نه بیشتر.

حالا در دبیرستان ادیب بودیم. در اجرای اعتصاب معلمان و همه دانش‌آموزان که بروی کار آمدن امینی انجامیده بود، یاد گرفته بودیم که باید گروه گروه بروی فریاد زد، شمارهای منظم داد. جسته و گریخته شنیده بودیم، آخواندی در قم برپا خاسته و جانانه به پهلوی تاخته و زیر تازیانه کلامش رژیم دارد فریاد می‌کند. و آنشب به ما گفتند که آن آخواندی (که حالا دانستیم نامش آیت‌الله خمینی است) را گرفته اند می‌خواهند بکشند. پس ...

— مادر امروز من به مدرسه نمی‌روم. قرار است تظاهرات داشته باشیم.

— برای چی؟
— آقای خمینی را به تهران آورده‌اند ... پدر سوخته‌ها می‌خواهند او را بکشند.

— آقای خمینی کیه، مادر؟ مری کتیه میشی.

پدر احم هایش را دردم کشید که: برو ...

نسل ما با ۱۵ خرداد مقاومت را شناخت، ستم را دید، عصیان را حس کرد و خشونت و خون را یافت. صبح ۱۵ خرداد، می‌دانستیم بمدرسه رفتنی نیستیم. از دیروز خبر رسیده بود که خیر هایت.

کتاب نیاورده بودیم، کفش راحت پوشیده بودیم، می‌خواستیم برای نخستین بار اعتراض را و راه پیمائی (نه شورش) را یاد بگیریم. پیش از آن تنها یکبار به خیابان ریخته بودیم، موقع کشته شدن معلم خانملی که قربانی یک حرکت آمریکائیس شده بود، بعد در باشگاه مهرگان از سخنان دکتر امینی لذت برده بودیم که چطور به دکتسر اقبال می‌تاخت. و در جلایه نیز در متینگ جبهه ملی، وقتی که نام دکتر محمد مسدق از زبان بناپور بختیار جاری شد، همراه جمعیت پیش از یک ربع ساعت فریاد برداشته بودیم و هورا کشیده بودیم، این تمام سابقه سیاسی ما بود که نسل بعد از ۲۸ مردادیم. نسل که خاطره‌های محو از کودتا دارد و از زبان پدر شنیده است، ما نیز ۲۸ مرداد را با بزه‌ندان افغانم پدر و آورده شدن ما

مردم از خیابانهای مرکزی به خیابانهای اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه مایه اجبار کار را تعطیل کرده بود همچنان زده در خیابانهای اطراف شهر سگر بندی کرده و در هر جا نغمه‌ای ساز کرده بودند، نیروی مسلح به خیابانهای اطراف شهر اعزام شد و در منطقه‌ای وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه می‌رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان گشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. سرکوب خونبار جنبش مردم، انقلاب را عقب انداخت، اما خفه نکرد، این آتشی بود در زیر خاکستر که همواره زنده ماند تا قیام پیروزمندان مردم. سرکوب ۱۵ خرداد، طبقه متوسط و معترض و به ستوه آمده را خلع سلاح کرده، این گروه وسیع اجتماعی را در کنار دیگران فرار داد. و این از اولین نتایج واقعه ۱۵ خرداد بود، رهبران رادیکال مذهبی از ادامه سخنرانی و ارشاد ممنوع شدند، و چند از آنان رنج تبعید را به تن خریدند و آیت‌الله خمینی به خارج از ایران تبعید شد، طرفدارانشان از اقدام آزادانه به آیت‌الله خمینی منع گشتند.

دیکتاتوری سایه سپاه خود را بر همه جا افکند، و آورده خاطر، بندهای اسارت را مستحکم‌تر نمود واقعه ۱۵ خرداد حرکت خود به خودی توده‌های مردمی بود که می‌دانستند رفم (انقلاب سفید) حتمدرضا شاهی محول رنگی بیش نیست، اما مبدأ حرکت آنها تردیها و توهماتسی در بر داشت که اجازه حداکثر سوء استفاده را به محمد رضا شاه و بورژوازی کمپرادور می‌داد. اما حرکت مردم صادقانه بود و محتوی عمیق ضد امپریالیستی و ضد استبدادی داشت، همین ویژگی سبب شد که تا خلق ایران با یادآوری جنسایت خونین ۱۵ خرداد، هر سالروز آن را با تظاهرات و اعتصاب همراه کند و تا آنجای پیش رود که تومار سلطنت وابسته را درهم بیچد و انتقام خونهای بناحق ریخته شده سالیان مملفته را بستاند.

علی کاهران



خیابان چهارمردان - قم

بابا ... برو! و غسب زده به مادر گفتم:

... دیگه بچه نیست ، بگذار بره زندگی را یاد بگیره . « زندگی یاد بگیره » ولسی من نمی دانستم که برای یاد گرفتن زندگی به تظاهرات می رویم . همه می رفتند ، منم سرتترس داشتم ، ورزش می کردم ، در مدرسه انتظار داشتم ، پس باید می رفتم ، نه بیشتر .

مادرم اشکش را پاک کرد ، یاد روزگار مرا برت پس از ۲۸ مرداد افتادم و دوشنبه ها که به زندان برای ملاقات پدرم می رفتم . روزهایی که به خرم آباد رفتم ، دنبال پدر که به فلك الانلاك افتاده بود .

رفتیم ... کفش های ورزش و راحت ، پیراهن سرمه ای (قرار بود مشکلی باشد من نداشتم سرمه ای پوشیده بودم) . قرارمان ۷ صبح جلوی پارک شهر . اینو بچه ها ... هنوز ترس در چهره ها نبود ، می خندیدیم و می رفتیم ، همه جا دکان و بازار تعطیل بود ، هراز گاه یک دو چرخه سوار می آمد و چیزی را فریاد می کرد . راه افتادیم از طرف بازار صدای فریاد شمار می آمد ، شهر بطور محسوس

نا آرام بود ، روز آغاز شده بود ، اتوبوس ها می آمدند و می رفتند ، اما در صف اتوبوس چیز چند زن کسی نبود ، نگاه کردیم ، آسمان تیره بود و انگار جایی را آتش زده بودند ، دود غلیظی به هوا می رفت ، روبه بالا راه افتادیم . جلو روزنامه اطلاعات غوغائی بود و هیاهویی . بعد شنیدیم عباس محمودی ، باوحت ، از دیواری که خراب کردند ، از پشت ساختمان گریخته است . مردم غضب خود را از مطبوعات وابسته بیرون می ریختند ، هر چه آفتاب پهن می شد ، هیجان بیشتر شهر را در خود می گرفت ، حالا تک و توکی صدای تیر می آمد . ملت گویی ۲۸ مرداد را به خاطر آورده بود ، به مفر « شیمان بی مخ » - زورخانه شیمان جعفری هجوم برد ، کتابها را بیرون ریخت و سوزاند ، و همه ی وسایل آن زورخانه مظهر ستم کودتائی را . مانس دانستیم و در حاشیه می رفتیم . شمار می دادیم . از اینجا ، به آنجا - از این خیابان به آن خیابان حدود ظهر بود ، هنوز ساندویچی را که سر چهارراه یوسف آباد خریده بودیم ؟ تمام نکرده بودیم که رسیدند ،

دو چرخه سوارها از ساعتی پیش خبر می دادند که حدود بازار حمام خون برآه افتاده و حوالی دانشگاه خیر هاست ولی خودشان را آن موقع دیدیم ، صدای گلوله را نخست بار بود که شنیدیم . در دوسابقه ی سیاسی پیش از این صدای گلوله نشنیده بودم . سربازان از کامیون ها پیاده شدند ، تفنگهایشان را به نحو تهدید کننده یی در دستهایشان گرفته بودند . قیافه مادرم موقع خداحافظی در نظرم آمد . همه ترسیده بودیم بعضی از بچه ها حتی گریه هم می کردند ، جلو چشمان اولین آم به خاک افتاد . مردمیانه سالی بود که فریاد می زد : « مرگ بر شاه ! » کسی پائین تر از چهارراه یوسف آباد ، در خیابان حافظ افتاد ، خیابان خالی و خلوت شده بود ما دیدیم و داخل یک کوچه شدیم - زیر پانک کار - سربازان ریختند توی کوچه همه در تیربرستان بودیم ، مردی فریاد زد : « بپاشید اینجا » از پنجره بود ، ما چپیدیم توی یک خانه که درش را سار گذاشته بودند ، قلبمان مثل دل گشک می زد ، بار گلوله و گلوله و گلوله ... تا غروب صدی گلوله .

این مرد . این مرد که چه تهامتی دارد ، تاپای
مرگ می رود و لحظه ای تردید نمی کند .

داستان ربودن آیت الله خمینی را بر ابراهیم تعریف
می کند : نامهای شب ریختند ، اتومبیلی را سر
خیابان نگهداشته بودند ، دهانفر این سوآل سو
پراکنده شده بودند و پاس می دادند . آنها از دیوار
بالا رفتند و در را گشودند و به اندرون خانه
ریختند . همه را ساکت کردند ، مأموران خود را
همانند و دهان و دست و پای آقا را بستند و بردند

و در اتومبیل نشانند و از شهر دور کردند .
پس « در تهران آقا را به زندان بردند .
آیت الله میلانی ، آیت الله شریعتمداری ، آیت الله
طباطبائی قمی هر کدام از سوی به طرفداری
برخواستند ، در قم اجتهاد آقا را که طما امضا
کرده بودند . سیدجلال الدین تهرانی پیش شاه برد ،
می گویند پیر مرد ، دست آن سفاک را بوسید که :
آقا را نکش ! یا کروان هم معتقد بود نباید ایشان
را کت . نصیری خانی اصرار داشت که : نه ،
فایده ندارد . این صاله می آزد . باید سر به نیست
کرد !

تاسرانجام از خوف تهدیدها که شده بود
ونگرانی ها ، از کشتن « آقا » درگشتند و به خانه
درداودیه بردند . سروان سیف عصار - که بعدا
بخاطر همین موفقیت در ماموریت درجه گرفت .
مأمور پاسداری بود . آیت الله طباطبائی قمی و
فرزانش ، طلبه به نام خلخالی ، سید مصطفی و
سیداحمد ، فرزندان امام همه بودند . چند روزی
در آن خانه گشت ، خبر آوردند چه نشه ایدگا
تمام مأموران ساواک ، روزها پشت سر « آقا » به نماز
می ایستند . و آنچنان شیفته شده اند که بلند صحبت
نمی کنند و گویی محافظانند و نزنند آبان .

طلبه ها می گفتند : آقا در مریضخام داده است ،
به آن مردیکه (یعنی شاه) بگولید یکسروز
همینطور ترا در گونی می کتم و به بیرون ایران
می فرستم !

خلاصه « آقا » مرد بزرگ الهانه بود و قم ،
پایگاه الهانه مبارزه . و اگر چشم و دل می گشود ،
می فهمیدی که حادثه های بعدی از اینجا نشان
خواهد گرفت . آنروز قم برای من همداری در خود
داشت . و بعد از آن هر بار دیگر که به قم رفتم تگاهی
از دور به مدرسه فیضیه انداختم ، اگر بته بود
هم از داخل خالی درسته آن صدای فریاد بلند بود .
روزهای نزدیک انقلاب که ادامه منطقی ۱۵ خرداد
بود ، مدرسه خان : خیابان صحن ، خیابان چهار
مردان ، دوروبر خانه آیت الله شریعتمداری همه جا
شده بود : مدرسه فیضیه .

مدرسه فیضیه و حوزه علمیه قم .
مدرسه فیضیه را نیم گرفته بود . گرچه طلبه ها ،
باچه کوشی می خواندند و می خواندند ، وضو
می گرفتند نماز می گزارند ، باز می خواندند ، در
حجره های کوچک ، یک زبلو ، یک بالابوش ، کاسه
آب و بقیه ای و در آن گوشه عکس بیری باعینک
به استکانی و چهره ای مسمم ، می رسمیم :

— صاله چیست ؟
اشاره به تصویر می کنند ، یعنی « خمینی » .
حکومت پلیسی شاه ، پس از آن کنتار ۱۵
خرداد نفسها درسته بریده است . اما مبارزه
هنوز جریان دارد . آنتی است زیر خاکستر . این
مدرسه فیضیه چه روزها دیده است ، پوش کماندوهای
غول پیکر به مدرسه و انداختن طلبه های مبارز از
پشتیام به کف حیاط . هنوز صدای « الهاکبر » در
فضا وجود دارد ، محیط به طرز رغب آوری آکنده
از بی اعتمادی به بهریران است . آنها حق دارند .
در حجره ای ، به معرفی آیت الله خمینی ، به دیدار
طلبه ای می روم . دوساعتی با او به گفتگوی دلنشین
می گذرد . اینها چه می گویند ؟

گویی از دنیای دیگری هستند . نه چون
جوانان شهری به تفریحات سالم و ... دلخوش
دارند : نه در پی زندگی بهتر و تأمین آتیه و ...
آنها می خوانند : طلبه « شیخ کاظم » نام دارد ،
اگر استاز بایسم سارتر را می خواند . می گوید :
تا سال آینده آنقدر فرانسه می دانم که به زبان
اصلی بخوانم . می رسم : چرا سارتر ! می گوید :
اینها کونیست اند . باید دشمن را شناخت .

آشکارا برای روزی آماده می شوند . برای
آنها « خمینی » یک نام آسمانی است ، در اجتماع
چند نفری آنها - که به دعوت شیخ کاظم به حجره
او فرا خوانده شده اند ، تا باین شهری گفتگو
کنند - با احترام از آیت الله شریعتمداری ، آیت الله
طباطبائی قمی ، آیت الله میلانی سخن می گویند .
آیت الله زنجانی و آیت الله طالقانی را به عنوان
مردان سیاست می شناسند که در لباس روحانیت ،
سیاستمداران این ملک را تقوا می بخشند .

یک طلبه می گوید : تمام امید ما به آیت الله
شریعتمداری است که اینجا هستیم و سایه شان
بر سر ماست .

در آن فضای سخت مبارزه زده ، و کمتر روحانی
که همه گویی برای رزم آماده می شوند ، از همه چیز
سخن می گویم ، برای نخستین بار درمی یابیم ،
آن حوادث ۱۵ خرداد که شنیدیم و دیدیم ، بیریشه
نبود . پس چرا به موفقیت نیانجامید ؟ طلبه ای جوانم
را می دهد : زمانش نبود . بالاخره زمانش فرا
می رسد . غروب یادوتا از آنها که حالا به من اعتماد
کرده اند ، راهی کوچکی می نویم که حالا زیارتگاه
است و آنروز خانه « خمینی » رهبر مبارزه بود .
قم پر بود از الهانه . از الهانه های درباره مقاومت

بلند بود و تا غروب در خیابانها کشته دیدیم و مردم
هراسان که خشم خود را بر مفازه ها و شمشه بانکها
فرود می آوردند . یک فروشگاه اتومبیل همان حدود
با سنگهای از از غضب پرتاب می کردیم خرد شد ،
اتومبیلهای داخلش نیز .

شورش مردم دیگر آرام شدنی نبود ، تصور
کردم این داستان دیر می باید . به اینزودی آن
صحنه تیرخوردن مردی که فریاد می زد ، از جلو
چشممان دور نمی شود . نش او وسط خیابان
افتاده بود . اعلام کردند ساعت ۸ حکومت نظامی
است ، مردم به سوی خانه هایشان هجوم بردند ،
کف خیابانها خون بود . غروب متفرق می شدیم ،
چهره هایمان را غم و وحشت پوشانده بود . یک
اتوبوس بی گرفتن بلیت سوارمان کرد و با سرعت
و احتیاط به سوی توفکگاه گذاشت ، سرکوه همان
با سرعت می رفت که پائین پریدم و افتادم توی
جوی آب . مادرم تا سر خیابان آمده بود و گریه
می کرد . همایمان از من سراغ فرزندش را
می گرفت که با من رفته بود ولی گمش کرده بودم .
شبه ، در پشت بام ستاره ها را می شردم که خواب
برده ، نمی برد . گوینده مدام تفسیری را که وزیر
اطلاعات وقت جهاتگیر تنضلی نوشته بود را
می خواند ، باز همان تفسیرها !
صدای گلوله تا صبح می آمد . تا صبح بمبسی
جاها می سوخت .

دو سال بعد ، هنوز دبیرستان می رسم ،
کارم می کردم ، تازه دریافته بودیم ماجراجست .
آنروز در خیابان چرا فریاد می کردیم . آقای
ستگلجی ، راهما و اسادمان بود . در درسه های
مرتب هفتگی تفسیر قرآن می گفت . از او سمد
گرفتم برای دانستن ماجرای ۱۵ خرداد ، تعریف
کرد ، از دید یک روحانی مبارز ، وقتی به عنوان
نخستین کارهای روزنامه نویسی مامور تهیه گزارش
از مدرسه فیضیه قم شدم - که هنوز میشه درباره اش
نوشت - از آقای ستگلجی نوشته ای گرفتم برای
آیت الله خمینی و راه افتادم .

حدود ظهر به قم رسیدم . زیارتی در حرم ،
گفتی در خیابان چهارمردان - که حالا شده است
مثل امیر خیز تبریز در ماجرای قیام مشروطیت
و خاطراتی دارد و روزها دیده است - و بعد از
او مدرسه فیضیه که داخل شدم ، هوای بسوی
دیگری داشت ، نگاههای تعجب زده و کنجکاو ،
از طلبه ای مقام آقای خمینی را پرسیدم نشانم داد .
در یله های آجری که بالا می رفتم نوشته ای روی
دیوار بود : « ... گمشده ، یابنده آنرا به شیخ ...
مسترد دارد » داشتیم میخوانم طلبه جوانی در گوشه
زمره کرد : « مسترد از باب استداده . لغزش
برای شهرها تقبل است ! » و رفت ، خندیدیم .
شب ماندیم و فرداهم برای تهیه گزارشی از

تیم ۱۰۰ صریح

آنها که کماکان معتقدند باید صبر کرد و انتقاد نکرد و مانع در برابر انقلاب بوجود نیامد، «اتحاد را حفظ کنیم» و «دشمنان در کمین‌اند» و ... بما بگویند پس کی باید حرفمان را بزنیم؟ وقتی کارها تمام شد و به طور قانونی شدیم «ضد انقلابی» و ضد حکومت؟

اما امیدها بسیار است. پیش‌بینی می‌کنیم که در این دو هفته بسیاری از آنها که ۳ ماهی دارند و نجات، تفاوتی نمی‌کند به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، یا نه - سخن خود را خواهند گفت.

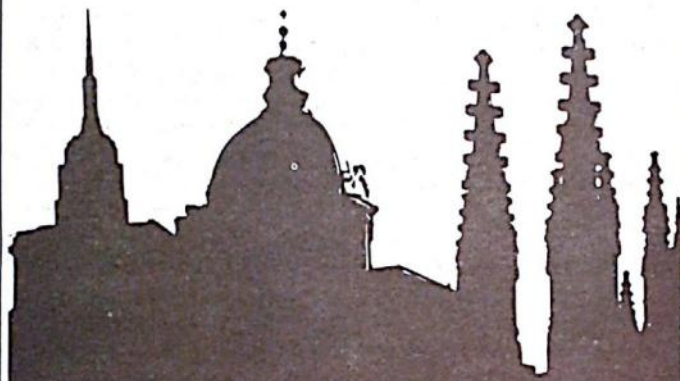
مجله تهران‌پسور

اخیراً، نژادی همراه با دفترچه‌ای بنام «اولدوز» ویژهٔ صد بهرنگی بوسیلهٔ «سازمان انتشاراتی، فرهنگی و هنری ابتکار» با قیمت ۲۵۰ ریال منتشر شده است. از آنجا که اینجانب آهنگ متن و صدای خود را برایگان و با تأکید بر عرضهٔ آن با حداقل قیمت ممکن برای مرده در اختیار دوستی گذاشته بودم و نیز از آنجا که وسیلهٔ سودجویی قرار دادن نام انقلابیون و هنر انقلابی و مترقی متغایر با خواست و آرمانهای «صد» و هر مبارز آزاده‌ای میباشد، بدینوسیله و برحسب وظیفهٔ این عمل را تقبیح می‌نمایم.

هراکتون نواز آهنگهای مترقی با کیفیتی خوب همراه با جزوه و پوستر با قیمتی حدود ۱۵۰ ریال عرضه می‌گردد.

بهر روز دولت‌آبادی

سفرهای پرهیجان با گروه‌تورهای ایران



مادرید ۱۴روز ۶۸۹۰ تومان
رم ۱۴روز ۶۹۱۰ تومان
امریکا ۲۲روز ۱۴۳۰۰ تومان

و ۱۲ تور دیگر با مزایای:

• گروه تورهای ایران، تنها سازمانی است که هر یک از مسافران خود را با ۵۰۰/۵۰۰/۵۰۰ ریال و امانت‌نهارا با ۱۴۰/۵۰۰ ریال در مقابل حوادث بیمه می‌نماید.

• گروه تورهای ایران برای همسفران خود و برای ورود و خروج‌های مختلف را احد می‌نماید.

• برای دریافت برسرور و آگاهی از برنامه‌های گوناگون گروه تورهای ایران، به آدرسهای عضوگروه و یا به آدرس مسافرتی خود مراجعه فرمائید.

بهر بودجه‌ای می‌توانید از برنامه‌های گروه تورهای ایران استفاده نمائید.

رستوران پیک
 واقع در سپهد زاهدی
 جنب جهان‌تاکسی
 ماهیانه ۲۲۰ تومان
 فروش می‌رسد
 مقطوع ۸۰۰ هزار تومان
 تلفن ۸۳۰۳۶۸

روحانیت ...

مگر آنکه وحدت را «حرکت فردی» تعبیر کنند که در این صورت ما باید شاهد (۳۵ میلیون وحدت کلمه) باشیم که هر کسی فقط باخود وحدت داشته باشد.

برای الگو شدن باید حرکت را از خود شروع کرد و بعد قصد تعمیم آنرا به سایرین داشت. در مورد اشتباهات احتمالی ناشی از روش های فردی همانگونه که از جمله حیرت انگیز آقای طالقانی با ابعاد علمی آن نمی توان گذشت و باید آنرا ستایش کرد به همان لحاظ نمی شود میسار (قاطمیت) را که ایشان برای پذیرش ونوعی تایید قلمبزناده (که حتی بخاطر گنجانیدن نام او و تخصیص دادن نظر هائی درباره او در این مطلب باید از خوانندگان پوزش طلبید) انتخاب می کند، قبول کرد.

نمی توان قبول کرد که فقط « قاطمیت » بتواند توجیه کننده « عمل » باشد. و به تنهایی بعنوان يك معیار قضاوت بکار رود . مگر اشرف ، در قاجاق و دزدی و فساد و فحشاء قاطمیت نداشت ؟ مگر جاسوسان کثیف سیا در اعمال ننگین خود در نوکری به نفع اربابان خویش قاطمیت ندارند ؟ مگر گانگسترهای مافیای درجنایات خویش قاطمیت ندارند ؟

آیا می توان بعنوان يك اصل (قاطمیت) را ملاک پذیرش و توجیه اعمال گرفت ، مسلماً نه چون يك قائل هم با قاطمیت دست به قتل می زند.

و در مورد شخص قلمبزناده چگونه می توان عریده جویبهای شخصی را در پشت یکرسانه گروهی و بعنوان سرپرست آن « قاطمیت » نامیده و مقاصد و گفته های او را نادیده گرفت که می گوید به حساب نویسندگان خواهم رسید ، می گوید من در این رادیو تلویزیون را خواهم بست. می گوید همین است که هست. مگر او کیست ؟ از کجا آمده ؟ و محتوایش چیست ؟ به جنگ قلم با قلم باید رفت چون جنگ اندیشه با اندیشه است. آیا او این اندیشه و این محتوی را در خود سراج دارد ؟ که جواب این همه نوشته را بانوشته بدهد ؟ یا چون اندیشه اش یاری نمی کند به گروه های خیابانی متوسل می گردد ؟

او می گوید به بازی کشیده نخواهد شد ، بازی نیست ، جنگ است ، جنگ فکر و اندیشه است، علیه زور و قلدری و عریده جویی ، منتها آنکه هر کسی باصلاح خود می جنگد ، و او به این جنگ کشانده شده ولی باصلاح طومار یا سلاح عریده و بیساز این هم نبایستی انتظار داشت چه از توان او خارج می نماید. مطلبی در هفته پیش در همین مجله چاپ شده

بود که چرا رسالتها فراموش شده و به این شخص پرداخته اند و چرا در باره کیفیت برنامه های تلویزیون بعضی پرداختن به آن شخصی اظهار نظر نمی شود و راجع ارائه نمی شود. برای روشن شدن مطلب می توان وقایع بعد از انقلاب را با مثال زیر روشن کرد و بیماری را مثال زد که غده ای در بدنش بوده ، جراح با چاقوی خود غده را که سالیان دراز مریض را رنج می داده از بدن او بیرون آورده . ولی به همراه این چاقوی شنا بخش مقداری باکتری هم وارد بدن بیمار شده اند ، اکنون تحت تاثیر فعالیت مخرب این باکتریها حال مریض خراب است، رنگش پریده است، نیشی درست نمی زند فشارخونش پایین است و اختلالاتی در بدن او ایجاد شده است. مریض ضعف ناشی از عمل جراحی را دارد و تحت تاثیر باکتریها روز بروز ضعیفتر نیز می شود و باکتریها قوی تر می شوند . حال چاره کدام است. آیا باید بفرنگ برگردد مریض بود و او را سرخاب کرد ؟ آیا باید به او ویتامین داد ؟ آیا باید به او تبیر داد ؟ حیر ، اینها همه معلول است، باید علت را از سر راه برداشت. باید به جنگ باکتری رفت ولی دیگر با چاقو نمی شود به جنگ باکتری رفت ، آنتی بیوتیک لازم است.

به همین علت است که نویسندگان می نویسند و مستقیماً بقلب مطلب می زنند.

بهر حال از موضوع بدور افتادیم. صحبت بر سر میسار « قاطمیت » انتخاب شده وسیله آقای طالقانی برای تأیید يك شخص بود.

انتخاب چنین میساری از طرف شخصی دانشمند و عالمی مثل طالقانی چیزی نیست جز تایید این موضوع که در انتخاب روشهای فردی هیچ شخصی از اشتباه بدور نخواهد ماند. پس برای جلوگیری از اشتباهات باید مشورت کرد و این مشورت باید اول در سطح مراجع عالی روحانی شروع شود. وقت ضیق است ، دشمن در کمین است، « همه چیز را همگان دانند ، وحدت کلمه را (به معنی اتحاد برای رسیدن به وحدت) و از خود باید شروع کرد.



اما در باره جمله حکیمانه آقای طالقانی ایشان در مصاحبه تلویزیونی خود و در انتهای آن گفتند « روحانیت باید « نظارت » و « هدایت » کند .»

این دو کلمه و نقشی که برای روحانیت در نظر گرفته شده بسیار منطقی و علمی است . و پاسخی است برای این سوال که آیا روحانیت باید بطور مستقیم و مستمر در مسائل امور اجرایی سیاسی سلطت قرار بگیرد و دخالت دائم داشته باشد یا خیر و مفهوم اینکه می گویند « دین اسلام از سیاست جدا نیست » کدام است و حدود دخالت

دین در سیاست تا چه حد باید باشد . برای سنجش چگونگی عملکرد و تعیین نحوه دخالت ، از علم سبیرنتیک کمک می گیریم . سبیرنتیک که از کلمه یونانی (کبرنتس KUBERNETI'S) یعنی سکانداری گرفته شده است ، دانشی است مستقل که وابسته به علوم دیگر نیست بلکه به شئای علوم دیگر کمک کرده و آنها را به روشها و لوازم تحقیق جدید ، مجهز می کند .

این علم ، از طریق وارد کردن ریاضیات در قلمرو علوم مختلف مثل زیست شناسی - جامعه شناسی - شیمی - فیزیک - فلسفه ، به این علوم قابلیت ها و ابعاد تازه می بخشد و در عین حال به تسریع فرآیندهای ذهنی نیز کمک کرده و به بررسی آن می پردازد .

در مورد تسریع فرآیندها در رابطه با غلبه بر زمان از دیدگاه قرآن همین بس که می گوید و التسریر الحساب ۳۹ نور (خداوند در محاسبه سریع است و تاخیر ندارد) که این تعریف خود حکایت از اوج اهمیت تسریع در فرآیندها در غلبه بر زمان دارد . پس علمی که در باره این اصول صحبت می کند از دیدگاه قرآن نیز می تواند از اعتبار فراوان برخوردار باشد .

یکی از مواردی که سبیرنتیک در باره آن گفتگو می کند عبارتست از هدایت دستگاهها و دستگاههای خود تنظیم کننده .

چون بررسی دستگاههای خود تنظیم کننده می تواند برای نتیجه گیری در مورد نحوه عمل روحانیت در رابطه با دولت و جامعه مورد استفاده قرار گیرد لذا به توضیح آن می پردازیم: اگر در يك مجموعه دو نظام وجود داشته باشد و این دو نظام ، طوری بر یکدیگر اثر کنند که یکی تغییرات دیگری را هدایت و کنترل کند ، به نحوی که کل مجموعه در جهت هدف های تعیین شده برای آن ، حرکت نموده و هدایت گردد ، به کل این مجموعه دستگاه خود تنظیم کننده می گویند .

برای اینکه يك دستگاه ، دارای خاصیت خود تنظیم کنندگی باشد ، وجود يك عامل اساسی ضروری است که عبارتست از وجود « ارتعاش معکوس » بین قسمت هدایت شونده یا قسمت هدایت کننده .

وجود ارتباط معکوس بین « هدایت شونده » و « هدایت کننده » باعث می گردد که « هدایت کننده » همواره از موقع و موضع و شرایط هدایت شونده اطلاع داشته باشد تا بتواند آنرا تصحیح نموده و کل دستگاه را در جهت هدایای آن بایستاد نگاه دارد .

نقش ستاد فرماندهی ارتش در رابطه با واحد های نظامی مشغول جنگ را می توان در

این مورد مثال آورد که ساد در عین حال که ناکسک های مختلفی را بررسی و آنچه را که لازم است به واحد ها ارائه میکند ، در عین حال بایستی هر لحظه از وضع واحدهای مشغول نبرد مطلع باشد و این امر از طریق ارتباط واحدها با ساد صورت میگیرد که به آن ارتباط معکوس می گویند .

ولی ارتباط معکوس در سبیرتیک بر دو نوع است یکی ارتباط معکوس «منفی» و دیگری ارتباط معکوس «مثبت» .

در مورد نحوه ارتباط معکوس منفی میتوان بخیال را مثال زد که مثلا اگر قرار باشد درجه حرارتی 4 درجه زیر صفر در آن حدودا ثابت بماند ، دستگاه کنترل کننده این پارامتر سرارتی که «ترموستات» است باعث «هدایت» بخیال در جهت حفظ آن درجه حرارت میگردد یعنی اگر درجه حرارت به طرف صفر حرکت کرد ، ترموستات با فرمان شروع ، گاز فریون یا آمونیاک را به جریان انداخته و بخیال را به سمت پارامتر مطلوب هدایت میکند و بالعکس اگر درجه به سمت 4- میل کرد ، ترموستات با فرمان توقف جریان گاز ، درجه حرارت مطلوب را حفظ میکند .

برای آنکه ترموستات بتواند این کنترل را در جهت تنظیم دستگاه اعمال کند ، باید اطلاعاتی از وضع حرارتی بخیال ، به آن برسد که این همان ارتباط معکوس است و به این نوع ارتباط ، ارتباط معکوس منفی می گویند که باعث حفظ تعادل دستگاه در جهت هدفهای برنامه ریزی شده آن می شود .

اکنون به تشریح ارتباط بین نقش دین ، دولت و مردم در رابطه با مسائل مطرح شده فوق می پردازیم .

بررسی در تاریخ دهه های اخیر ایران نشان میدهد که دین و روحانیت ، همیشه ملجاء و پناه مردم در برابر مظالم دولتها بوده اند و در مواردی نیز بزرگترین انگیزه و عامل برای حرکت انقلابی مردم در هم پیچیدن باطبیعدالتی و ظلم و فساد و تجاوز .

وجود این عامل تنظیم کننده روابط بین دولت و مردم ، برای هر ملتی میتواند مفید باشد که همواره به عنوان یک عامل همدار دهنده در مقابل انحراف دولتها قرار داشته باشد .

نحوه ارتباط دین با مردم و دولت ، تاکنون همان ارتباط معکوس منفی در سبیرتیک بوده است که دین بعنوان عامل تنظیم کننده پارامتر های روابط اجتماعی و سیاسی بین قدرت حاکمه و مردم قرار گرفته است و در زمانی که روحانیت خود در داخل خود دچار تقاضی و نارسایی های نبوده و توانسته فعال باشد ، توانسته نقش

نظارت و هدایت را داشته باشد . ولی در بسیاری زمانها ، نارسایی های داخل دستگاه روحانیت ، آنرا از نظارت مستمر و هدایت بوقع در روابط بین دولت و مردم و بصورت یک عامل دالمنی قابل حساب باز داشته است .

اکنون متأسفانه ، قرار گرفتن مراجع دین بطور مستقیم در اجرای سیاستهای مملکتی ، حکایت از ایجاد یک سیستم ارتباط معکوس «مثبت» دارد که مسلما مخرب بوده و اثرات آن نیز به رای العین مشاهده می گردد .

برای توضیح اثر مخرب لازم به تذکر است که خاصیت دستگاه حاکمه (از هر نوع که باشد) و اجرای سیاستهای آن در بلند مدت ، بدینگونه است که همواره در تماس و اصطکاک با منافع گروهی از مردم قرار گرفته که این اصطکاک به هر صورت عکس العمل آخرین می باشد .

نگاهی به فضای سیاسی جهان و سرنوشت دولتها و رژیمها در گذشته و حال خود شاهد خوبی برای مدعاست .

این اصطکاک بین دولت و مردم باعث عکس العملی خواهد بود که معمولا بصورت نارضایتی مردم ظهور می کند و هدف این عکس العملها و نارضایتیها متوجه عوامل اصلی ایجاد کننده آن یعنی دستور دهنده (دولت) خواهد شد .

این گروههای نارضایتی ، در زمانهای متفاوت و با توجه به شرایط و دستورات و مقتضیات روز ، تغییر خواهند کرد یعنی در بلندمدت ، کمتر گروهی در جامعه وجود خواهد داشت که به نحوی در اصطکاک با دستورات سیاسی و اجتماعی دولت قرار بگیرند و به همین علت هیچ دستگاه حاکمهای قادر نیست بجز با توسل به دیکتاتوری ، مدت زیادی در مکان هادی و دستور دهنده مستقیم در جامعه قرار گیرد و مجبور است جای خود را عوض کند و یا به دیکتاتوری روی آورد .

حال اگر دین و روحانیت بعنوان عامل اصلی دستور دهنده ، در راس قدرت سیاسی و در موقعیت اجرایی قرار گیرد و خود را به صورت مداوم رو در روی مردم قرار دهد ، هدف نارضایتیها در جامعه متوجه روحانیت و دین قرار خواهد گرفت و چون روحانیت بعزت وجود قوانین ثابت الهی قادر به عقب نشینی از مواضع مکتبی خود نخواهد شد پس مجبور به اتخاذ روشهای کنترل کننده شدیدتر برای انجام دستورات خود و سرکوبی مخالفان خواهد گردید که این عمل باعث تشدید نارضایتی میگردد یعنی ارتباط معکوس مثبت حاکم بر روابط جامعه و دین خواهد شد... در ایجاد این نوع روابط وقتی گروه حاکم (روحانیت) شکست بخورد (که فعلا در صورت اتخاذ سیاست ارتباط معکوس مثبت شکست خواهد

خورد) آنچه که در اینجا ملحه دست می شود اسلام است چون این شکست امکان تاخت و تاز ایدئولوژیهای سراسر دنیا را بر علیه اسلام فراهم خواهد کرد بدون توجه به آنکه علت شکست ناشی از نحوه عمل بوده است نه ناشی از ضعف قوانین اسلام .

پس قرار گرفتن دین در راس قدرت حاکمه قبول خطر و ریسکی خواهد بود که منجر نتایج آتی آن اینکه تصاویر عینی از خطرات روبرو شدن مستقیم روحانیت به عنوان عامل اجرایی سیاست با مردم و فرار دادن اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم بدست آوریم کافی است به یکی از پیام های آتای بازرگان توجه کنیم .

آنچه ایشان در تأیید اعتراضات محافل بین المللی نسبت به نحوه محاکمات اخیر با ذکر اینکه «آبروی ما را برده» کرد ، آنچه بعنوان اعتراض نسبت به کسانی که «حقایق موجود نزد آقا را وارونه جلوه داده و عیب های کوچک را بزرگ می کنند» اظهار کرد ، آنچه در مقام اعتراض نسبت به دستورات آقا که « بدون مشورت با دولت اعلامیه صادر می کند و دست دولت را در پوست گردو می گذارد » ، ذکر کرد ، هر یک همدار بود . یک همدار نسبت به دخالت مستقیم روحانیت و دین در سیاست مملکت داری و عواقب آن .

چون دادگاههای مورد اعتراض دادگاههای بود که آنها را دادگاه عدل اسلامی خواندند که گفته شد آبرو را بردند. دستورات و اعلامیههایی که کار مملکت داری را مختل و دچار اشکال کرد مربوط به دستور تحریم گوشت بیخزده و مجانی کردن آب و برق و غیره از سوی رهبر انقلاب بسودنارسایی و عدم هماهنگی در کار دولت برای تنظیم امور ناشی از دخالت های کمیتهها بود و آنچه در مورد حجاب و جنجال مربوط به آن مشاهده شد ، هدف مخالفتش ، اظهارات رهبر انقلاب بود ، هر چند که گفته می شود عوامل هم در تشدید این مساله دست داشتند .

اینها نمونه عینی است که همه حاصل اجرای سیاست «ارتباط معکوس مثبت» است و وجهه دین و موقعیت آن را به خطر می اندازد و می بینیم که در تمام جهات اجبارا عقب نشینی های صورت گرفته است . پس اتخاذ مواضع نادرست که لزوم عقب نشینی را ایجاب می کند ، پایگاه دین را تضعیف می کند .

لذا لازم است که اسلام در همان موقعیت تنظیم کننده خویش باقی مانده تا هر شکستی به حساب اسلام تمام نشود و همانطور که آتای طالقانی گفتند روحانیت باید نظارت و هدایت کند نه دخالت مستمر .

پراکنده‌ها

همه‌جا کیم ایل‌سونگ

هفته گذشته مطبوعات غرب ناامهان توجه زیادی به کره شمالی و کیم ایل‌سونگ نشان دادند. گزارندهای چند صفحه‌ای و عکسهای رنگی داخل مجلات امریکالی و اروپائی، تصاحب آور بود و نشانه‌ای اهمیتی که کره شمالی و مایل‌پیرامونش برای جهان دارد.

اینک کیم ایل‌سونگ مردی که با قدرت و خودکامگی کامل از ۱۹۴۸ بر این کشور حکم می‌راند - یعنی درست پس از پایان جنگ کره - یکی از مردان نامدار قرن است که در ۶۸ سالگی سالم است، نه چون برژنف و بورلیه و نیسو بیمار و سالخورده، بهیچوجه موضوع نگرانی کشورش نیست.

او را مردم کره بر جسمه‌ها در همی میدانها نشانده‌اند، در تئاترها و ترانه‌ها، در فرهنگ کوچه و بازار و هم در قلب خود. این از آن حوادثی است که در کشور های کمونیستی جهان رخ نمی‌دهد.

مثل معروف ما برای فه‌رمانانمان که می‌روند، سوگواری نمی‌کنیم. «چون هیچکدام از آنها فه‌رمان نمی‌میرند.» ظاهراً در مورد او مصداق ندارد.

همراه عکس‌های کیم ایل‌سونگ در مطبوعات غرب، تصاویر زیبایی از یونگ یانگ - پایتخت کیم - چاپ کرده بودند که نشان می‌داد، دیکتاتور از نوع خویش، چندان هم بد نیست!

جنون و نبوع

کلاوس کپنسکی هنرپیشه‌ی سینما و تئاتر آلمان، نابغه‌ای است دیوانه. تازگی در فیلم «ویتزک» کار ورنر هرتروک بازی غریب و درخشانی عرضه کرده‌است. از وی پرسیده‌اند: اگر هنرپیشه نمی‌شدی چه می‌شدی؟

«من اگر هنرپیشه نمی‌شدم یا قاتل شده بودم یا شهید!»





پاپابوك ، پرش و ديگران

طنین افکن است . و صدای دخترک ۶ ماهه‌ای که شانس آورد و اصابت گلوله‌ای به پیشانی‌اش تنها او را از بینائی چشم چپ محروم کرد .
« در کشورم همه مرا پاپا می‌نامند . من چطور می‌توانم اطفال ۸ ساله را قتل عام کنم ؟ »
پاسخ این سؤال را دیوار های زندان نگارانگبا خواهند داد .

« تحمل اینکه به من ، منی که پدر خانواده‌ای پرجمعیتم ، نسبت کشتار کودکان را بدهند ، برایم ممکن نیست . من به همه خطاهایم اعتراف می‌کنم ، جز این یکی ! » این حرفها از دهان ادپراتور بوکاسا خارج می‌شد که از کنفرانس سران کشورهای آفریقائی فرانسه زبان در کی‌کالی باز می‌گشت . اما هنوز صدای فریاد کودکانی که در شب ۱۸ آوریل قتل عام شدند در فضا

مکان وحشت

خانها ، آفایان ، نزدیک نوید ، جلوتر بیاید !
بیاید و زندهای بی‌تن و خون‌آشامان را در اشاره طبیعی تماشا کنید ! مثل هرسال بازار مکاره اورتک (غوار دوترون) درباریس تمام شیفتگان هیجانهای شدید و غیرمنتظره را سرا می‌خواند .
آنهایی که قلبشان ضعیف است به این مکان وحشت پا نگذارند بهتر .



امین در قفس

از طرابلس خبر می‌رسد که امین به دستور سرهنگ قذافی در یکی از شهرهای لیبی در خانه‌ای زیر نظر به سر می‌برد . اما خانواده رئیس جمهوری عالیقدر سابق اوگاندا از او خوشبخت ترند و در هتلی در طرابلس از مناظر و هوای مدیترانه لذت می‌برند . لیبیائیهها بعد از کنفرانس اسلامی امید خود را به بازگرداندن قهرمان تحت‌الحمایه‌شان به اوگاندا از دست داده‌اند .
گویا تمام شرکت‌کنندگان در کنفرانس فاس هرگونه حمایت مادی و معنوی به مارشال سابق را محکوم شناخته‌اند .
از همه جالبتر اینکه ایدی امین اخیراً برای برداشتن زگیلی که گویا زیبایی او را به خطر انداخته بود ، تحت عمل جراحی پلاستیک قرار گرفته است !



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**